

# کلیات و بیانات تاریخی علیؑ



حضرت مهدی (عجل الله فرجه) از دیدگاه امام علی (علیه السلام)

سید مجید فلسفیان

# علی علیہ السلام و پایان تاریخ

آخرین امام در نگاه اولین امام

نگارش

سید عبدالمجید فلسفیان

به کوشش

واحد تحقیقات مسجد مقدس جمکران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فلسفیان، عبدالمجید  
 علی علیه السلام و پایان تاریخ آخرین امام در  
 نگاه اولین امام / نگارش عبدالمجید فلسفیان: بد  
 کوشش واحد تحقیقات مسجد مقدس جمکران. - قم: مسجد  
 مقدس صاحب الزمان (جمکران)، ۱۳۷۸.  
 ۳۱۲ ص.

ISBN 964 - 6705 - 41 - 3 : ۹۰۰۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.  
 ۱. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. --  
 احادیث. ۲. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق.  
 الف. مسجد جمکران. واحد تحقیقات. ب. عنوان.  
 ج. عنوان: علی علیه السلام و پایان تاریخ.  
 ۲۹۷/۹۵۹  
 ۲۵۶۶۹ - ۷۸م  
 ۸ف / ۳۵ / ۵۱ BP  
 کتابخانه ملی ایران



انتشارات مسجد مقدس جمکران

- |  |              |
|--|--------------|
| <input type="checkbox"/> علی و پایان تاریخ         | ■ نام کتاب:  |
| <input type="checkbox"/> سید مجید فلسفیان          | ■ تألیف:     |
| <input type="checkbox"/> انتشارات مسجد مقدس جمکران | ■ ناشر:      |
| <input type="checkbox"/> بهار ۱۳۸۴                 | ■ تاریخ نشر: |
| <input type="checkbox"/> سوم                       | ■ نوبت چاپ:  |
| <input type="checkbox"/> اسوه                      | ■ چاپ:       |
| <input type="checkbox"/> ۵۰۰۰ جلد                  | ■ تیراژ:     |
| <input type="checkbox"/> ۱۱۰۰ تومان                | ■ قیمت:      |
| <input type="checkbox"/> ۹۶۴ - ۶۷۰۵ - ۴۱ - ۳       | ■ شابک:      |

- |   |                    |
|---|--------------------|
| <input type="checkbox"/> انتشارات مسجد مقدس جمکران                      | ■ مرکز پخش:        |
| <input type="checkbox"/> فروشگاه بزرگ کتاب واقع در صحن مسجد مقدس جمکران | ■ تلفن و نمابر:    |
| <input type="checkbox"/> ۷۲۵۳۷۰۰، ۷۲۵۳۳۴۰ - ۲۵۱                         | ■ قم - صندوق پستی: |
| <input type="checkbox"/> ۶۱۷  |                    |

حق چاپ مخصوص ناشر است

## ﴿ فهرست ﴾

۹	پیش کش
۱۵	پیش درآمد
۲۹	مقدمه
۲۹	معنای لغوی حجّت
۳۰	معنای اصطلاحی حجّت

### فصل اول / ۳۵

۳۵	نیاز انسان به حجّت و لزوم آن
۳۹	ادله عقلی اثبات حجّت
۴۴	ضرورت شناخت
۴۵	شناخت حضوری
۵۶	دلیل نقلی اثبات حجّت
۵۶	ضرورت حجّت در قرآن
۶۰	ضرورت وجود حجّت
۶۲	هدفداری انسان
۶۵	همیشگی و پیوستگی حجّت
۶۵	پیوستگی حجّت در قرآن
۷۴	پیوستگی حجّت در سوره مؤمنون
۷۷	سوره رعد و پیوستگی حجّت
۸۲	استمرار و دائمی بودن حجّت

خطبه ۹۱ ..... ۹۳  
خطبه ۹۴ ..... ۹۷

### فصل دوم / ۱۰۱

حجّت‌های بعد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم ..... ۱۰۱  
خاتمیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ..... ۱۰۳  
چرا خاتمیت؟ ..... ۱۰۷  
چرا خاتمیت و انقطاع وحی؟ ..... ۱۱۸  
ویژگی‌های حجّت‌های بعد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم ..... ۱۲۶  
ویژگی‌های اهل بیت علیهم السلام در دومین خطبه ..... ۱۲۸  
خطبه ۱۵۲ ..... ۱۴۰  
وجود خداوند و توحید او ..... ۱۴۰  
چگونگی ارتباط انسان با خدا ..... ۱۴۲  
هدف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - خطبه ۲۳۹ ..... ۱۴۷  
جاهلیت دوم ..... ۱۴۸  
مقایسه راه شناخت ..... ۱۵۲  
راه‌های شناخت ائمه علیهم السلام ..... ۱۵۵  
ائمه علیهم السلام میزان حق ..... ۱۵۷  
شیوایی کلام ائمه علیهم السلام ..... ۱۵۸  
خطبه ۱۰۵ ..... ۱۶۲  
مسئولیت امام پس از رسول صلی الله علیه و آله و سلم ..... ۱۶۷  
وظیفه مردم در برابر امام ..... ۱۷۳  
تشکیل حکومت دینی ..... ۱۷۵  
نسب ائمه اطهار علیهم السلام ..... ۲۱۶  
حجّت‌های بعد از رسول از چه تباری هستند؟ ..... ۲۱۶

## فصل سوم / ۲۲۳

- ۲۲۳ ..... آخرین حجّت  
 ۲۲۷ ..... وصیت امام به کمیل  
 ۲۲۸ ..... علم معیار دسته بندی ها  
 ۲۳۱ ..... کمی عالم و متعلم و زیادی نابخردان  
 ۲۳۱ ..... برتری علم بر ثروت  
 ۲۳۲ ..... سرانجام عالم و سرمایه دار  
 ۲۳۴ ..... گروه های مختلف مردم در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام  
 ۲۳۵ ..... حجّت های بعد از رسول صلی الله علیه و آله ظاهر و پنهان  
 ۲۳۶ ..... دوران ائمه علیهم السلام به سه دوره تقسیم می شود  
 ۲۳۷ ..... بنی عباس و حجّت دوازدهم علیه السلام  
 ۲۳۸ ..... فلسفه غیبت  
 ۲۴۰ ..... شمار ائمه اطهار و جایگاه آنان  
 ۲۴۱ ..... نقش ائمه علیهم السلام  
 ۲۴۱ ..... علم امام  
 ۲۴۲ ..... صفات حجج  
 ۲۴۵ ..... اشتیاق علی علیه السلام برای دیدار آنها  
 ۲۴۸ ..... برخورد مردم با حجّت های بعد از رسول صلی الله علیه و آله - حکمت ۲۷۷  
 ۲۵۰ ..... نوید به حکومت مهدی علیه السلام - حکمت ۲۰۹  
 ۲۵۳ ..... منتظران راستین  
 ۲۵۵ ..... زمان ظهور  
 ۲۵۷ ..... برخورد مردم هنگام ظهور  
 ۲۵۹ ..... خطبه ۱۳۸  
 ۲۶۲ ..... جهت یابی انسان توسط حضرت مهدی علیه السلام  
 ۲۶۴ ..... انسان آخر الزمان و قرآن  
 ۲۶۵ ..... مهدی علیه السلام و قرآن

۲۶۶	..... جهان در آستانه ظهور
۲۶۹	..... دعوت سرورش آسمانی به مهدی <small>علیه السلام</small>
۲۷۲	..... زمین و حضرت صاحب الزمان <small>علیه السلام</small>
۲۷۳	..... اولویت‌های سیره مهدی <small>علیه السلام</small>
۲۷۶	..... تشریح جنگ سفیانی
۲۷۹	..... مسئولیت انسان در فتنه‌ها
۲۸۲	..... خطبه ۱۵۰
۲۸۲	..... وجود مکاتب متعدد در عصر غیبت
۲۸۲	..... انحراف در عصر غیبت
۲۸۸	..... سیره حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۲۸۹	..... مخفی بودن حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۲۹۰	..... صفات یاران مهدی <small>علیه السلام</small>
۲۹۱	..... خطبه ۱۰۰
۲۹۲	..... اقدام رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small> برای بعد از خود
۲۹۵	..... پایان غیبت
۲۹۶	..... اولین اقدام
۲۹۶	..... دومین اقدام
۲۹۷	..... انسان‌های غیر منتظر
۲۹۸	..... چرا مایوس نباشیم؟!
۳۰۰	..... خطبه ۱۸۲
۳۰۴	..... حکومت حافظ حکمت
۳۰۴	..... آداب فراگیری حکمت
۳۰۵	..... حکمت تنها مطلوب مهدی <small>علیه السلام</small>
۳۰۶	..... زمان غربت مهدی <small>علیه السلام</small>
۳۰۷	..... مهدی بقیه الله



## پیش کش

جزای این اثر، بدرقه راه کسی باد که باحلم گران سنگش، بارهای سنگین جهالت و غفلت و عجولی ما را به دوش کشید، و ما را همراه با بیّنات و بصیرت تا دروازه‌های مدینه الرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ راه برد، و با علی عَلِيٌّ، دروازه بان آن شهر، آشنا نمود، و عشق او را در قلبمان شعله‌ور ساخت.

در این سیر، به قدر خویش واقف شدیم، و ضرورت وجود حجت خدا را، احساس کردیم، و همراه علی عَلِيٌّ تاریخ را درنوردیم تا به آدم، اول حجت خدا، و خاتم، آخرین رسول او، و بقیة الله الاعظم، آخرین حجت خدا، شناخت پیدا کنیم و با آنها همراه شویم.

حجتش از او خشنود باد! که ما را از «عرفات» حق گذراند، آنگاه به حریم‌ها و ناموس‌های او در مشعر الحرام شعور یافتیم، و ما را در «منی» به درگیری با آرزوهایمان فراخواند، تا دشمن اصلی خود را در دو حوزه درونی و برونی «رمی» نمائیم، و آن طور که شیطان بزرگ را راندیم، شیاطین دیگر را از صحنه دلمان بزدائیم.

با او به صفا رسیدیم و از او مروّت و مردانگی آموختیم.

خداوند بر درجاتش بیفزاید و باران رضا و رضوانش را بر او جاری سازد و او را در زمرة رجعت کنندگان در دولت کریمه قرار دهد.

## طلیعه



### «یا صاحب الزمان أدركنا»

«حضرت مهدی علیه السلام» از نگاه «امیرالمؤمنین علیه السلام»،

«نوید عدالت» از نگاه «شهید عدالت»،

«عدل فراگیر» از نگاه «عدل در زنجیر»،

«عدالت موعود» از نگاه «عدالت مظلوم» است.

بررسی ابعاد مختلف شخصیت «آخرین امام» از دیدگاه «اولین امام» بیانگر نوعی «یگانگی» و «پیوستگی» در «سلسله امامت» است که در سایه آن «بقای ولایت» به عنوان «استمرار رسالت» تضمین می شود، سمت و سوی توحیدی «جامعه» محفوظ می ماند؛ و تلاش ها، مجاهدت ها و پایمردی ها و شهادت طلبی های «پیروان ولایت» به ثمر می نشیند.

تأکید بر «حجة الله» بودن امام زمان علیه السلام - با تکیه بر سنت تغییر ناپذیر الهی در اقامه حجت - نوعی «مسئولیت آفرینی» برای مردم در قبال اوست. مسئولیتی که آنان را در پیروی از او تجهیز می کند و نسبت به «اطاعت

پذیری» و «فرمانبری» از او برمی‌انگیزاند.

«ثمره حجت بودن امام زمان علیه السلام» تنها در قیامت و در پیشگاه میزان عدل الهی ظهور و بروز نمی‌یابد، بلکه «عرصه زندگی» و حیات فردی و اجتماعی نیز جلوه‌گاه آثار و ثمرات این حجیت است.

با «نگاه به حجت» است که «حق» تشخیص داده می‌شود و انسان در «موضعگیری» خود از اشتباه مصون می‌ماند. با «تأسی به حجت» است که «رفتار» مؤمن تصحیح می‌شود و لغزش و انحراف برایش پیش نمی‌آید. با «فرمانپذیری از حجت» است که شیعه از فتنه‌ها به سلامت می‌رهد، و نیک فرجامی دنیا و سعادت آخرتش ضمانت می‌شود.

مولا علی علیه السلام با تأکید بر «ضرورت وجود حجت» در بین همه انسان‌ها، در همه جای زمین، همیشگی بودن و استمرار وجود او را خاطر نشان می‌سازد؛ و با چنین تصویری، نقش حضرت مهدی علیه السلام را به عنوان «آخرین حجت الهی» حیاتی تر و برجسته تر می‌نمایاند.

تقسیم بندی «حجت قیام کننده به امر الهی» به دو گونه «حجت ظاهر و آشکار» و «حجت نهان شده مستور» که تأکیدی بر عدم تفاوت آن دو نیز به شمار می‌آید، علاوه بر ابعاد کلامی، نوعی پاسخگویی به پرسش‌هایی است که در زمانه غیبت نسبت به چگونگی بهره‌وری از امام زمان علیه السلام پدید می‌آید. «تأثیرات تکوینی» وجود حجت به ظهور و غیبت او بستگی ندارد، چنانکه تأثیر «هدایت تشریحی» و «راهبری‌های عملی» او با نهانزیستی ظاهری او تقلیل نمی‌پذیرد. امام غایب نیز همچون امام ظاهری که در گوشه‌ای از دنیا اقامت گزیده و عملاً دور از دسترس اکثر ارادتمندان و پیروان خویش است، می‌تواند با فرمایشات و توجیهات، و با نظارت پیدا و نهان، و با بهره‌گیری از

نمایندگان و عاملان خود، در «اداره جامعه» مؤثر باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه و سایر فرمایشات گهربار و معجزه آمیز خویش تنها به ذکر «ابعاد وجودی امام زمان علیه السلام» و حتی صفات و خصوصیات شخصی آن بزرگوار اکتفا نکرده، بلکه به «ویژگی های دوران غیبت» نیز اشاره فرموده است. بر شمردن این ویژگی ها - تحت عنوان ملاحم - نوعی «آماده سازی مردم» برای پذیرش شرایط سختی است که در اثر دوری از امام معصوم علیه السلام پیش می آید. چنانکه نوعی آگاهی بخشی نسبت به چگونگی مقابله با «عوامل استمرار غیبت» نیز به شمار می آید.

بررسی «صفات منتظران»، از سویی آموزش «کیفیت انتظار حقیقی» است، و از دیگر سو «معیاری» برای تشخیص «منتظران حقیقی» از «مدعیان فرصت طلب» است.

امیرالمؤمنین علیه السلام با بر شمردن این صفات، در حقیقت «انتظار» را معنی می کند، و راه وصول به «درجات پرج منتظران» را تبیین می فرماید.

«نگاهی به پیامدهای ظهور» در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در حقیقت نوعی ترجمان آیات شریفه قرآن درباره «غلبه نهایی حق» و «امامت مستضعفان» و «وراثت صالحان» در زمین است. زمانی که همه آراء و نظرات، رنگ و بوی «قرآن» می گیرد و شمیم عطر آگین «توحید» سراسر گیتی را آکنده می سازد.



کتابی که پیش رو دارید ثمره تلاشی مختصر برای نمایاندن چهره پرنور امام زمان علیه السلام از لابلای سخنان نورانی مولای متقیان علیه السلام است.

تحقیقی در واژگان حجیت و حجت، مقدمه ای برای بررسی مقام و موقعیت ویژه حجت باقیه الهی، حضرت بقیه الله «عجل الله تعالی فرجه

الشریف» و بر شماری ویژگی های اخلاقی و رفتاری او از نگاه امیرالمؤمنین علیه السلام است، چنانکه ذکر ویژگی های غیبت، ابعاد انتظار، صفات منتظران، نشانه های ظهور و پیامدهای ظهور با بهره گیری از کلام آن بزرگوار، مقدمه ای برای شناخت آثار و برکات وجودی امام زمان علیه السلام در تحقق وعده های الهی نسبت به حفظ و حمایت از دین و حاکمیت بخشیدن به قرآن و ولایت، وجهان گیر و جاودانه شدن حکومت توحید است.

**واحد تحقیقات مسجد مقدس جمکران** با تقدیم این اثر به ساحت مقدس ولی عصر «عجل الله تعالی فرجه الشریف» توفیقات روز افزون همه ارادتمندان و منتظران حضرتش را در پیروی از آن بزرگوار آرزو دارد.

و السلام علی ناموس الله الاکبر و الامام الثانی  
عشر، ابی الوقت و مولی الزمان، الذی هو للحق  
امین و للخلق امان، مولانا و سیدنا صاحب  
الزمان، ارواح العالمین له الفدا و جعلنا من  
شیعته و انصاره و اعوانه.

واحد تحقیقات

مسجد مقدس جمکران - قم

زمستان ۱۳۷۸

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### پیش درآمد

تاریخ گواه صادقی بر این حقیقت است که آدمی از دیروزش گذشته است و از امروز و حالش نیز می‌گذرد و به آینده‌اش می‌اندیشد و دغدغه آن را دارد؛ و ذهن مواجش با طوفان پرسش‌های بنیادی دربارهٔ آینده درگیر است.

انسان به کجا رهسپار است؟ آیندهٔ او را چه کسی رقم می‌زند؟ جوامع، ملت‌ها و تمدن‌ها در آینده چه سرنوشتی پیدا می‌کنند؟ آیا همدیگر را نابود می‌کنند؟ آیا قدرت و ملت و تمدنی غالب می‌شود و همه را تحت سیطره خود به زنجیر می‌کشد؟ آن تمدن پیروز کدام تمدن است؟ آیا همه در صلح و صفا در کنار هم زندگی می‌کنند؟ سرعت پیشرفت علم و تکنولوژی و مدرنیته و پست مدرنیته، بشر را به کدام سو می‌کشاند؟

اینها پرسش‌هایی است که انسان در اوج رفاه امروز را، در بن بست درّه فردا گرفتار نموده است، و این پرسش‌ها است که پرداختن به آنها و بحث از آنها و پاسخ به آنها، در قالب تئوری‌ها و فرضیه‌های متعدد و متفاوت و گاهی متناقض، پر رونق‌ترین و جذاب‌ترین مباحث انسان امروز را، به خود

اختصاص داده است، و اینکه سال دو هزار و یک، سال گفتگوی تمدن‌ها نامیده می‌شود به انگیزه خروج از این بن بست و جواب به این پرسش‌ها است، تا شاید این دریای موج و طوفانی فروکش کند و آدمی با اطمینان به آینده، خواب خوشی در امروزش داشته باشد.

به حق عصر جدید، عصر انتظار است و همه انسان‌ها در مواقع و مشاهد گوناگون از مناظر متفاوتی با دو انگیزه مختلف، به آینده بشریت چشم دوخته‌اند؛ کسانی که در انتظار آینده بهتر با رهایی از وضع موجود هستند، و آنان که در این انتظار، تثبیت وضع موجود را خواهانند.

به طور مشخص نظریه‌ها و فرضیه‌هایی را که در پی پاسخگویی به انتظار انسان عصر انتظار هستند، می‌توان اینگونه برشمرد:

**۱ - نظریه کمونیسم یا کمون نهایی:** این نظریه که کارل مارکس آن را ارائه کرده، بر اساس جبر تاریخ و تحوّل در ابزار تولید و مناسبات تولیدی، مراحل تاریخ بشریت را به پنج دوره تقسیم می‌کند.

۱ - کمون اولیه و دوره اشتراک اولیه

۲ - دوره برده داری

۳ - دوره فئودالیسم

۴ - دوره سرمایه داری

۵ - دوره سوسیالیسم

دوره کمونیسم و کمون نهایی هنگامی است که انسان با نفی هر طبقه بندی و تغایری و با اشتراک مالکیت در ابزار تولید، تاریخ خود را به پایان برده، و آن مرحله، دوره رهایی از هر تبعیض و ظلم و ستمی خواهد بود و برابری و برادری و عدالت با نفی مالکیت خصوصی و تبدیل «من‌ها» به «ما» گسترده و

فراگیر می‌شود.

## ۲ - حاکمیت دموکراسی لیبرال: با شکست کمونیسم در تئوری و عمل،

این نظریه مطرح شده که پایان تاریخ را کمون نهایی مارکس تشکیل نمی‌دهد، بلکه آن پایگاه تاریخی که بشر به آن خواهد رسید در همین نظام دموکراسی لیبرال غرب تبلور یافته است، و هیچ دگرگونی تاریخی پیش‌رونده دیگری امکان وقوع ندارد.<sup>(۱)</sup>

۱ - این نظریه توسط فرانسیس فوکویاما - ژاپنی الاصل و مقیم امریکا - ابتدا در مقاله‌ای تحت عنوان «فرجام تاریخ» در مجله منافع ملی امریکا نگاشته شد و سپس در کتاب پایان تاریخ و آخرین انسان به طور مبسوط بیان شد.

آن مقاله در مجله سیاست خارجی (شماره ۲ و ۳) ترجمه گردید و دکتر غنی نژاد کتاب مذکور را به صورت خلاصه و فشرده به فارسی برگردانده که در مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۴۴ و ۶۳، چاپ شده است.

این نظریه ریشه در تفکر هگل دارد که قائل به دوران تاریخی و در نهایت فرجام تاریخ برای بشر بود و مارکس تحت تأثیر همین نگاه، قائل به کمون نهایی در پایان تاریخ شد و اضمحلال نظریه مارکسیستی در حوزه فکر و عمل و بی‌رقیب ماندن دموکراسی لیبرال در صحنه بین‌المللی، فوکویاما را واداشت که بگوید: مارکس به بیراهه رفته و پایان تاریخ انسان را حکومت لیبرال دموکراسی تشکیل می‌دهد. ایشان ابتدا سؤالی را مطرح نموده و می‌گوید: آیا در پایان قرن بیستم، سخن گفتن دوباره از نوعی تاریخ منسجم و جهت‌دار بشری که در نهایت بخش اعظم بشریت را به دموکراسی لیبرال رهنمود خواهد ساخت، معنایی دارد یا نه؟

در جواب می‌گوید: پاسخی که من به آن رسیده‌ام به دو دلیل جداگانه پاسخی مثبت است. یکی از این دو دلیل با اقتصاد ارتباط دارد و دیگری با



آنچه پیکار برای شناسائی نامیده‌ام.

توجه به علوم طبیعی جدید و تأثیر آن بر جوامع بشری و همسان سازی جوامع، شروع خوبی برای نشان دادن تاریخ عام انسانهاست که در ابتدای قرن بیستم مطرح شده، لکن به جهت رویدادهای ناپسند این قرن پرونده آن بسته شد.

البته هرچند علوم طبیعی نو، ما را به آستانه سرزمین موعود دموکراسی لیبرال هدایت می‌کند، ولی به این سرزمین نمی‌رساند.

منطق علوم طبیعی جدید در واقع تفسیری اقتصادی از دگرگونی تاریخی است، دگرگونی که بر خلاف تفسیر مارکس به سرمایه‌داری می‌انجامد. اما این دلیل به تنهایی کافی نیست، چرا که بشر تنها حیوان اقتصادی نیست تا به همین تفسیر اکتفا شود. بشر علاوه بر نیازهای مادی و حیوانی، خواهان شناخته شدن است و میل دارد به عنوان یک انسان با کرامت، شناخته شود.

برای ارضای خواسته‌های مادی به تکنولوژی و اقتصاد بازار آزاد نیاز دارد و برای رسیدن به شناسائی توسط دیگر انسان‌ها به آزادی نیاز دارد که هر دو در نظام دمکرات لیبرال تبلور یافته و هیچ آرایش دیگری از نهادهای اجتماعی نمی‌توانند به شکل بهتری این تمنا را پاسخ گویند. بنابراین هیچ دگرگونی تاریخی پیش‌رونده دیگری امکان وقوع ندارد.

در نقد این نظریه باید گفت: هنوز آقای فوکویاما لذت نظریه پایان تاریخ خود را نچشیده بود که حوادث خارجی آن را، در کامش تلخ نمودند و نظام تک قطبی و نظم نوین جهانی و حاکمیت دموکراسی لیبرال جای خود را به نظریه برخورد تمدن‌ها داد و جهان سال ۲۰۰۱ به استقبال گفتگوی تمدن‌ها و جهان چند صدایی شتافت و گفته شد که شکست کمونیسم به معنای پیروزی نظام غرب نیست. زیرا چه بسا این نظام با ظهور تمدن‌های دیگر و بحرانهای درونی خویش شاهد اضمحلال زودرس خود باشد. که آدمی

### ۳ - نظریه برخورد و رویارویی تمدن‌ها و پیروزی تمدن دموکراسی

لیبرال غرب یا همزیستی مسالمت‌آمیز تمدن‌ها. این دو نظریه (۲ و ۳) وعده‌ای است به حفظ وضع موجود در جهان غرب و فراگیری آن در سطح همه انسانها.<sup>(۱)</sup>

تنها دو آرزوی مادی و آزادی ندارد تا باعث شود که گم‌شده خود را در نظام لیبرال دمکرات ببیند و به آن بسنده کند، عدالت، اخلاق، معنویت و امنیت روانی آرزوهای دیرینه همین انسان است که نظام دموکرات لیبرال نه تنها آنها را برآورده نساخته، بلکه خود تهدید کننده اصلی آنها می‌باشد.

برخورد تمدن‌ها ناشی از رفتار و برخورد تحقیرآمیزی است که غرب با دیگران دارد و رفاه و آزادی که غرب منادی آن است تا جایی است که انسان غربی از او بهره‌مند شود و گرنه الجزایر، مصر، افغانستان، فلسطین، و... همه انسان هستند و خواستار آزادی و برابری و آنچه مانع رسیدن این جوامع به این آرمانهاست تمدن غربی است.

و مهمتر این که اقتصاد و بازار آزاد و رفاه مادی مطلوب است که از یک طرف همه از امکانات برابر برخوردار باشند و از طرف دیگر مواد اولیه به وفور در اختیار همگان باشد و اکنون که بر اثر رشد بی‌رویه جهان صنعتی و تخریب محیط زیست، ذخائر ارضی رو به اتمام می‌باشد، چه تضمینی است که انسان غربی فاقد اخلاق و معنویت در شرایط بحران و فقدان منابع به مساوات و برابری تن دهد آن طور که امروزه نیز حاضر به رعایت مساوات با جهان سوم در هیچ زمینه‌ای نیست.

۱ - این نظریه را ساموئل هانتینگتون استاد کرسی حکومت و رئیس مؤسسه مطالعات استراتژیک دانشگاه هاروارد امریکا مطرح کرده، و در فصلنامه فارین - افرز (Foreign - Affairs) به چاپ رسیده است و در ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۶۹-۷۰، توسط آقای مجتبی

امیری ترجمه شده است، که خلاصه نظریه فوق چنین است:  
ایشان در ابتدا بعد از نفی نظریه‌های دیگران درباره آینده جهان می‌گویند:  
بشر تاکنون دوره‌های مختلف درگیریه‌ها را به خود دیده است:  
دوره اول: جنگ پادشاهان و مستبدان جهت گسترش سرزمین تحت حکومت خود.

دوره دوم: جنگ میان کشورها - ملتها که منجر به جنگ جهانی اول گردید.  
دوره سوم: جنگ میان ایدئولوژی‌ها، یعنی جنگ کمونیست‌ها با لیبرال دمکراسی موسوم به جنگ سرد دو بلوک شرق و غرب.

با شکست کمونیسم و فروپاشی شوروی جنگ سرد پایان یافت و اکنون سیاست جهانی به مرحله جدیدی وارد شده است و دوره چهارم تاریخ بشر آغاز می‌شود و فرضیه او این است که منبع اصلی برخورد در جهان نوین اساساً نه ایدئولوژی است و نه اقتصاد، بلکه شکاف‌های عمیق میان افراد بشر است و برترین منبع برخورد، ماهیت فرهنگی خواهد داشت... و درگیری‌های اصلی در صحنه سیاست جهانی بین ملتها و گروه‌ها با تمدن‌های مختلف رخ خواهد داد و رویارویی تمدن‌ها بر سیاست جهانی سایه خواهد افکند و خطوط گسل (مرزهای تلاقی بین تمدن‌ها) میان تمدن‌ها، در آینده خطوط نبرد خواهد بود.

برخورد تمدن‌ها آخرین مرحله از سیر تکاملی برخورد در جهان نو را تشکیل خواهد داد.

در ادامه تمدن را تعریف و تمدن‌های موجود را بر می‌شمارد، تمدن بالاترین گروه‌بندی فرهنگی مردم و گسترده‌ترین سطح هویت فرهنگی است که انسانها از آن برخوردارند.

«توین بی» جامعه شناس معروف، در کتاب بررسی تاریخ (۲۱) تمدن را شناسائی کرده که (۶) تمدن از آنها در جهان معاصر موجودند.

هویت تمدنی به طور روزافزون در آینده اهمیت خواهد یافت و جهان تا

اندازه زیادی بر اثر کنش و واکنش بین هفت یا هشت تمدن بزرگ شکل خواهد گرفت که این تمدن‌ها عبارتند از: ۱- تمدن غربی ۲- تمدن کنفوسیوس ۳- تمدن ژاپنی ۴- تمدن اسلامی ۵- تمدن هندو ۶- تمدن اسلاوی-ارتدکسی ۷- تمدن آمریکای لاتین ۸- احتمالاً تمدن آفریقایی و جنگ جهانی بعدی در صورت وقوع، جنگی بین تمدن‌ها خواهد بود. و کانون درگیری در آینده بسیار نزدیک بین تمدن غرب (تمدن مسیحی) و تمدن اسلامی - کنفوسیوسی (تمدن چین) خواهد بود.

در پایان مقاله می‌نویسد: در آینده قابل پیش‌بینی، هیچ تمدن جهان‌شمولی وجود نخواهد داشت، بلکه دنیایی خواهد بود با تمدن‌های گوناگون که هریک از آنها ناگزیر است همزیستی با دیگران را بیاموزد.

این نظریه که حاوی توصیه‌های نویسنده به غرب جهت آمادگی برای برخورد با تمدن‌های دیگر بالاخص با تمدن اسلامی کنفوسیوسی و حفظ برتری بر آنها و اتخاذ استراتژی هماهنگ است، در مواردی انتقادهای بسیار تنیدی را در جهان برانگیخته است که خلاصه تعدادی از این نقدها در شماره ۷۳ - ۷۴ مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی همراه با جواب نویسنده درج شده است. این نظریه با همه آثار مخرب‌بی که می‌تواند به جای بگذارد و عرصه را بر سایر انسانها در تمدن‌های دیگر تنگ نماید، نکات ارزنده‌ای را گوشزد می‌کند:

الف: جهان آینده هرگز جهان تک قطبی و حاکمیت مطلق غرب نیست و نفس نظریه خط بطلانی بر نظریه دمکراسی لیبرال فوکویاما است.

ب: دین و مذهب به عنوان یک عامل قوی و نیرومند در صحنه بین الملل ایفای نقش خواهد نمود و جهان رویکرد جدیدی به دین و مذهب خواهد داشت و جدایی دین از سیاست و عدم دخالت مذهب در حیات دنیوی انسانها، ممکن نخواهد بود.

ج - انسانها در آینده هویت خویش را باز خواهند یافت و از یوغ سلطه غرب

**۴ - موج سوم:** نظریه‌ای است که توسط «الوین تافلر» در دهه اخیر مطرح شده است. او معتقد است که بشریت از موج اول - یعنی نظام کشاورزی - عبور کرده است و از موج دوم یعنی نظام صنعتی در حال عبور می‌باشد، و آینده بشریت را موج سوم تشکیل می‌دهد که در آن نظام فراصنعتی و حاکمیت الکترونیک، همه محصولات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و خانوادگی جامعه صنعتی را فرو می‌ریزد، و توده‌ها را از بن بست جنگ و فقر و نابودی محیط زیست و از هم پاشیدگی خانواده‌ها در تمدن صنعتی رهایی می‌دهد.

تافلر در پایان نامه تخیلی، خطاب به بنیان‌گذاران جامعه صنعتی چنین می‌نویسد:

«... اما اکنون مرگ این نظام فرا رسیده و باید جای خود را به نظامی نوین بدهد»<sup>(۱)</sup>.

## ۵ - نظریه ادیان: ادیان به طور مشترک بشریت را به ظهور مصلحی که

رهایی خواهند یافت.

د - در نهایت غرب مجبور است تمدنهای دیگر را به رسمیت بشناسد و با آنها همزیستی مسالمت‌آمیزی داشته باشد و با آنها به گفتگو بنشیند. البته به دو دلیل احتمال درگیری دو تمدن مسیحی و اسلامی در آینده نزدیک بسیار کم است، زیرا از یک طرف مسیحیت حامل تجربه جنگهای صلیبی است و حاضر به تکرار اشتباه خود نیست و از طرف دیگر توجه مسلمین به قرآن آنها را بر این نکته واقف می‌کند که دشمن اصلی آنها مسیحیت نمی‌باشد و بحران آینده از درگیری جامعه فاقد تمدن یعنی صهیونیسم - با سایر تمدنهای بالادست اسلام شکل می‌گیرد، همان کسانی که عامل بحران قرن بیستم بوده‌اند و نتوانستند از آوارگی رهایی یابند و برای خود منطقه امنی را ایجاد نمایند.

۱ - موج سوم، الوین تافلر، ترجمه خوارزمی، ص ۵۷۷، چ دوازدهم.

انسان را از وضع موجود رهایی دهد، بشارت می‌دهند، هرچند در شخص و شخصیت او اختلاف نظر دارند.

آنچه مشترک بین این نظریه‌های متفاوت و متعارض - اعم از نظریه‌های به ظاهر علمی و نظریه‌های دینی - می‌باشد، این است که همه معتقد و معترف به جهت‌دار بودن تاریخ بشری هستند و اینکه همهٔ انسانها به سوی آینده و پایان تاریخ خویش در حرکتند. (۱)

۱ - ادیان اعم از ابراهیمی و غیر ابراهیمی و بالاتر توحیدی و غیر توحیدی - پیروان خود را به آمدن مصلح جهانی در پایان تاریخ بشارت می‌دهند. بودائی‌ان چشم به راه بودای پنجم نشسته‌اند، زرتشتیان سوشیانس را انتظار می‌کشند، یهودیان منتظر مسیح (ماشیح)، و مسیحیان منتظر برگشتن حضرت عیسی علیه السلام می‌باشند، و هندوها نیز از ظهور حاکم عادل خبر می‌دهند.

در کتاب مقدس چنین آمده است: ونهالی از تنه یسی (پدر داوود) بیرون آمده، شاخه‌ای از ریشه‌هایش خواهد شکفت و روح خدا بر او قرار خواهد گرفت یعنی روح حکمت و فهم و روح مشورت و قوت و روح معرفت و ترس خداوند... مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد و به جهت مظلومان زمین به راستی حکم خواهد کرد... گرگ با بره سکونت خواهد کرد و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید...

جهان از معرفت خدا پر خواهد شد مثل آبهایی که دریاها را می‌پوشاند. «کتاب اشعیا نبی: باب ۱۱».

و در انجیل نیز آمده:

لهذا شما نیز حاضر باشید زیرا در ساعتی که گمان نبرید پسر انسان می‌آید. «۴۵ انجیل متی، باب ۲۴»

زیرا همچنانکه برق از مشرق ساطع شده تا به مغرب ظاهر می‌شود ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد شد. «۲۷، همان باب ۲۷»

آنچه در این نوشتار آمده، گوشه‌ای از تبیین نظریه اسلام به خصوص شیعه، در پاسخ به این انتظار از نگاه حضرت علی علیه السلام است، امیرالمؤمنین علیه السلام انسانی است که در همه دلها علو دارد و عظمت او و نگاهش محدود به فرقه و مذهب و دین خاصی نیست، چنان که شافعی - رئیس یک فرقه از اهل سنت - می‌گوید:

### ومات الشافعی لیس یدری علی ربه ام ربه الله

و جرجی زیدان مسیحی، او را «صوت العدالة الانسانية» می‌نامد و...، و در اعتقاد ما هستی به نگاه او پابرجاست، و آنچه در شعر ناید، وصف اوست. توجه به این انتظار یکی از محوری‌ترین مباحث نهج البلاغه است که علی علیه السلام به هر بهانه‌ای به آن می‌پردازد؛ چه در طرح مسأله به عنوان یک نیاز و چه در پاسخ مسأله جهت هدایت به آن.

زیرا امیرالمؤمنین علیه السلام تداوم صراط مستقیم رسولان و پیامبران الهی است، و به تعبیر قرآن کریم «لسان صدق» پدر انبیاء، ابراهیم است که اصلی‌ترین مسئولیتش نشان دادن آینده این صراط و راه مستقیم است، تا انسان‌ها در

حضرت عیسی علیه السلام در انجیل به پسر انسان که کسی غیر از خود آن حضرت است، بشارت می‌دهد، هر آینه به شما می‌گویم که بعضی در اینجا حاضرند تا پسر انسان را نبینند در ملکوت خود می‌آید ذائقه موت را نخواهند چشید. «انجیل متی، ب ۲۸/۱۶».

### سفر دانیال

و از این جمله استفاده می‌شود که آن فردی که نمی‌میرد تا پسر انسان را درک کند همان کس است که در اعتقاد ما خود حضرت عیسی علیه السلام است که با ظهور صاحب الامر «عج» در حضور او حاضر می‌شود و مسیحیت، عیسی را پسر انسان نمی‌دانند.

بیراهه‌ها و بن‌بست‌ها و محدودیت‌ها خود را «گم» نکنند و در جهالت و ضلالت و ظلمت اسیر و سرگردان نشوند و در برابر آینده‌ای که فردا از راه می‌رسد «حجّت» را بر خود تمام ببینند.

این رسالت حضرت علی علیه السلام است تا نهضت انبیاء عقیم نماند و توده‌ها در برابر آفریدگار خویش عذری و حجّتی و توجیهی نداشته باشند:

﴿لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ (۱).

امیرالمؤمنین علیه السلام باید به توده‌ها بفهماند:

- ۱- نسل‌های آینده چون گذشتگان، نیازمند هادی و حجّت هستند.
- ۲- پروردگار انسان‌ها، هرگز آنها را بدون حجّت و هادی رها نمی‌کند.
- ۳- این سلسله هادیان و حجج الهی چه کسانی هستند؟
- ۴- آخرین «هادی» و «حجّت» که آینده بشریت را رقم می‌زند، کیست؟
- ۵- این آینده‌ای که همگان انتظار آن را دارند کی سر می‌رسد و چگونه تاریخ کاروان بشری، پایان می‌پذیرد؟

ما نیز با الهام از کلام نورانی امام علی علیه السلام، تا آنجا که به میزان شکرمان و رفع حجاب‌های درونی توانسته‌ایم دل‌مان را با صیقل دادن و زنگار زدودن، پذیرای تابش نور آن کلام گردانیم، در حل این مسأله کوشیده‌ایم و «بضاعت مزجات» خود را بر عزیز مصر عرضه داشته‌ایم، تا از تصدّق و تفضّل و اکرام آن آسمان کرم، «کیل» و «ظرف» وجودمان را سرشار نماییم.

این نوشته که حاصل این الهام و کرم و فضل است، در «یک مقدمه» و «سه فصل» شکل گرفته است. مقدمه، پیش درآمدی بر معنای لغوی و اصطلاحی حجّت و مقصود از آن است.



در فصل اول به نیاز انسان به حجّت و به پیوستگی و استمرار حجّت‌های الهی بر اساس شواهد عقلی و نقلی، پرداخته شده و در پایان این فصل از خاتمیت رسالت و فلسفه آن گفتگو شده است.

در فصل دوم از حجّت‌های بعد از رسول خاتم، از ویژگی‌ها و صفات آنها، از ایل و تبار و عدد آنها، و از رسالت و مسئولیت آنها، سخن به میان آمده است.

در فصل سوم از آخرین حجّت خداوند و از کسی که با او پایان تاریخ بشری رقم می‌خورد و طومار هزاران ساله زندگی انسان در روی زمین بعد از او درهم پیچیده می‌شود، از ویژگی‌ها، یاران، زمینه‌ها، اقدامات، برخوردها و... او گفتگو می‌شود، تا با پایان این سه فصل «نیاز به حجّت و پیوستگی حجّت‌ها» و «حجّت‌های بعد از خاتم انبیاء» و «آخرین حجّت حق بر زمین»، قلم به کسانی سپرده شود که «درد دین» دارند و «سوز خدمت»، و «دغدغه آزادی بشریت»؛ و در «انتظار افق روشن آینده» و «طلوع صبح‌رهای» لحظه‌ای درنگ ندارند و خود را در زمره کسانی می‌دانند که:

«یوطئون للمهدی سلطانه»

این نوشته هرچند بر محور کلام قرآن ناطق، حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام می‌چرخد، اما هرگز از قرآن صامت و ثقل اکبر بی‌نیاز نیست، آن‌طور که قرآن صامت بدون علی علیه السلام و ثقل اصغر، صامت است.

به این جهت، در آغاز هر بحث، به این حبل و ریسمان چنگ زده‌ایم و از نور آن اقتباس نموده‌ایم، و در مواردی، برای اینکه بر قرآن ظلمی نکرده باشیم و شرمنده نگاه رسول صلی الله علیه و آله و سلم نباشیم و برای توضیح و تبیین آیه، اشاره‌گذاری به کل سوره نموده‌ایم و همین سیر را در نهج البلاغه داشته‌ایم و بر خواننده است تا با این سیر همراه شود و به مطالعه سوره یا خطبه بپردازد، آنگاه در آیه و

عبارت مورد بحث، تأمل و دقت نماید تا از این خوان قرآن صامت و ناطق،  
همراه زیادی هدایت، سیراب برخیزد.

اللَّهُمَّ لِيَنَّ قُلُوبَنَا لَوْلِيَّ امْرِك

سید عبدالمجید فلسفیان

تابستان ۱۳۷۸

## معنای لغوی حجّت

قبل از ورود به بحث، لازم است معنای حجّت و انواع آن بررسی شود و حجّت خاصی که مورد نظر است، بیان گردد. حجّت در لغت، از «حجّ» به معنای «قصد» اخذ شده، و بر وزن فُعَله، چون لُمعه و لُقمه می‌باشد و به معنای چیز مشخص و دارای حد و مرز است که برای اثبات مطلوب و بیان مقصود و دفع عُذر استفاده می‌شود. بنابر این «حجّت» هم حدود و ثغوری دارد و هم برای ارائه طریق روشن از آن استفاده می‌شود.

حجّت همیشه دو طرف دارد؛ «له» و «علیه». دارنده حجّت برای اثبات مطلوب خود به چیزی چنگ می‌زند که برای مخاطب، از بین برنده عذر و علیه او خواهد بود. حجّت هم‌سو با کلماتی چون: دلیل و برهان است.

«مَحَجَّة» به راه روشن و مستقیمی می‌گویند که برای آن حجّت آورده شده، مطلوب و مقصودی است که برای رسیدن به آن از حجّت استمداد شده، تا آن‌ها که طالب راه هستند، از پرتو حجت، رسیدن را، و آن‌ها که پذیرای حجّت نیستند، تیه و سرگردانی را پاداش گیرند.

## معنای اصطلاحی حجت

حجت در اصطلاح هر علم و فن و گروه، معنای خاص و مصداق معینی پیدا کرده که با معنای لغوی آن هماهنگ است.

**حجت منطقی:** حد وسط قیاس را گویند که از صغری و کبری و نتیجه تشکیل می‌شود و «حد وسط» عبارتی است که در جمله صغری و کبری تکرار می‌شود و تو را به نتیجه می‌رساند و از راه معلومات، تو را با مطلوب مجهولت آشنا می‌گرداند. گاه اهل منطق به مجموعه قیاس - صغری، کبری و نتیجه - حجت می‌گویند.

مثلاً: علی انسان محسنی است، و هر انسان محسنی خلوص در عبادت دارد، پس علی خلوص در عبادت دارد؛ که «انسان محسنی» را حجت قیاس می‌گویند.

**حجت اصولی:** چیزی که به وسیله آن حکم شرعی استنباط شود و تکلیف تو را در برابر شرع رقم زند، تا آن وظیفه از سوی شارع بر تو قطعیت یابد و عذر تو را در نیاوردن آن بردارد. مثل این که می‌گویند: عقل و خبر واحد و... حجت است. آن جا که تواز محجّه و راه بازمانده‌ای، در حالی که نه افراط کرده‌ای و نه تفریط، در برابر شارع عذر داری.

**حجت کلامی:** آنچه را خداوند به وسیله آن انسان‌ها را دعوت به خود کرده، تا هدایت شوند و به صراط مستقیم راه یابند. از آن جا که خداوند انسان را در

بهترین وجه آفریده و او را در ابتدای راه گذاشته<sup>(۱)</sup>، تا با انتخاب مَحَجَّه و طریق وسط همراه با سعی و تلاش پی‌گیر، به لقای حق برسد<sup>(۲)</sup>. بر خداوند است که زمینه انتخاب آدمی را با نشان دادن صراط مستقیم، فراهم نماید. به آنچه که آدمی را به این مطلوب می‌رساند، حُجَّت گفته می‌شود که هم شامل آیات الهی می‌شود و هم کتاب‌های آسمانی را در بر می‌گیرد و هم بر رسولان و پیامبران الهی و اوصیا و جانشینان آن‌ها اطلاق می‌شود.

بنابر این راهی که انسان در آن ذاهب و سالک و رونده است تا با سعی به لقاء برسد، به دو چیز نیازمند است: نوری که همهٔ راه را روشن کند و مشعل‌داری که این نور را در راه نگه‌دارد. این دو، حجت‌هایی هستند که خداوند به وسیله آن‌ها انسان‌ها را به خود دعوت می‌کند. نور، کتاب‌های آسمانی است که بر پیامبران نازل شده است؛ چنانچه قرآن می‌فرماید:

﴿... وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ﴾<sup>(۳)</sup>.

«و از نوری که همراه رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شده، پیروی نمودند».

﴿... وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُوراً مُبِيناً﴾<sup>(۴)</sup>.

«به سوی شما نور روشن‌کننده‌ای را فرو فرستادیم».

مشعل‌داران و راهبران این نور و راه، پیامبران و امامانی هستند که همیشه با نور، آدمی را به مبدأ هستی و جایگاه ابدی دعوت می‌کنند و آن‌ها «حُجَّت خدا» می‌نامند. خداوند دو حجت صامت و ناطق را در کنار هم و با هم برای

۱ - ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾. التین، ۴ - ۵.

۲ - ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَّاقِيهِ﴾. الانشقاق، ۶.

۳ - اعراف، ۱۵۷.

۴ - نساء، ۱۷۴.

حیات و سلوک و هدایت آدمی برگزیده است.

﴿... كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾ (۱).

«این کتابی است که ما آن را به سوی تو فرستادیم تا توده‌ها را به امر پروردگارشان از ظلمت‌ها به سوی نور و به سوی راه عزیز حمید، خارج نمایی.»

از این رو آخرین پیامبر خدا نوری را که بر او نازل شده، پس از خود، با عترتش همراه می‌کند و می‌فرماید:

«أَنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» (۲)

«من در میان شما دو چیز نفیس می‌گذارم، یکی کتاب خدا و دیگری عترتم که خاندان منند و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.»

راه بدون راهبر و بدون نور، با بی‌راهه یکی است. این حجت‌ها در پی هم در طول قرن‌ها همراه با نور، در میان امت‌ها آمدند و رفتند، تا در روز هیجدهم ذی‌الحجه در غدیرخم، دین به اکمال، و نعمت به اتمام، و وحی و مَحَجَّة به پایان رسید و برای این جاده روشن علم‌ها و نشانه‌هایی گذارده شد و آن‌ها هر کدام در طی سه قرن بر مرکب صبر سوار شدند و به فوز شهادت نائل آمدند، تا راه را پاس و از انحراف نگه‌دارند.

این‌ها دوازده مشعل دار بودند، که هستی را روشن، و سنت‌ها را از بدعت‌ها

۱ - ابراهیم، ۱.

۲ - کنز العمال، ج ۱، ص ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۸ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷، بیروت،

مؤسسه الرسالة.

جدا کردند و راه رسول را احیا و طریق اهل ضلال را امحاء نمودند، تا آن جا که همه دشمنان نور دست به هم یازیدند و همچون فرعون با کشتن فرزندان فاطمه علیها السلام برای خاموش کردن این علم‌ها و وارونه کردن اسلام، هجومی فراگیر را تدارک دیدند. جامعه نیز خواستار خوابی خوش و دلی مشغول شد. و در تاریکی‌ها می‌خواست بار مسئولیت را از دوش خود بردارد. مردم بار نهادند و از ولایت علوی شانه خالی کردند.

آنها می‌خواستند نور خدا را خاموش گردانند، ولی سنت هستی این بود:

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ، وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ (۱).

«آنان می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند؛ ولی خدا نور خود را کامل می‌کند هرچند کافران خوش نداشته باشند!»

خداوند نورش را در پس پرده غیبت نگه داشت و قائم آل محمد علیهم السلام را ذخیره حُجَج الهی قرار داد، تا آن گاه که یار خواهد و...  
﴿بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (۲).

«اگر مؤمن باشید آن‌که را خداوند باقی گذاشته برای شما بهتر است»

هدف از این نوشتار اثبات نیاز به حجت‌های ناطق خداوند، و بیان صفات و ویژگی‌های آنان، و بحث از آخرین حجت او است، که در سه فصل آینده از آن گفتگو می‌شود.

۱ - الصف، ۸.

۲ - هود، ۸۶.

## فصل اول

# نیاز انسان به حجّت و لزوم آن



بعد از روشن شدن معنای حجّت و انواع آن، این سؤال مطرح می‌شود که آیا نیاز به حجّت، از نیازهای ضروری آدمی است، که بدون آن حیاتش ناقص است، یعنی آن‌طور که انسان در ابتدای تولد به شیر مادر نیازمند است و در ادامه زندگی به آب و نان و مسکن احتیاج دارد، برای تداوم زندگی اش نیز به حجّت و ولیّ نیازمند است؟

گواه این نیاز چیست؟ کدام برهان، نیاز به حجّت را اثبات می‌کند؟ با این‌که خود شاهد هزاران انسان هستیم، که بدون «ولیّ» زندگی می‌کنند و باکشان نیست، اگر دیروز فاطمه علیها السلام الگو بود، امروز دیگران الگو هستند، و چه نیاز به فاطمه علیها السلام؟!

دیروز گروهی به نام «براهمه» و امروز پیروان آن‌ها مدعی هستند، با داشتن عقل و حس و تجربه، چه نیازی به حجت و بعثت انبیا است؟ زیرا آن‌چه رسولان می‌آورند، یا مطابق عقل است، که همه می‌دانند و تحصیل حاصل است، و یا مخالف آن، که قطعاً باطل است<sup>(۱)</sup>.

اثبات نیاز به حجت، از دو راه ممکن است:

۱ - دلیل عقلی و استقرایی و تجربی.

۲ - دلیل نقلی - بیانات قرآن کریم و کلمات حُجَج الهی -

از آن‌رو که در این نوشتار محور بحث، سخنان حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه است، اشاره‌ای گذرا به دلیل‌های عقلی کرده، سپس با ذکر آیاتی چند از قرآن کریم به تحلیل کلام مولا می‌پردازیم.

---

۱ - ملل و نحل شهرستانی، ج ۲، ص ۲۵۸؛ تمهید الاصول، شیخ طوسی، ص

## ادله عقلی اثبات حجّت

کسانی که در این حوزه قلم می‌زنند، دلائل متعددی ذکر کرده‌اند:

### ۱- دلیل لطف:

در تعریف لطف گفته‌اند: چیزی است که انسان را به اطاعت خداوند نزدیک، و از معصیت و نافرمانی او دور می‌کند، و این با وجود امام و پیامبر، حاصل می‌شود. این صغرای قضیه است؛ و بر خداوند لطف لازم است تا حجّت را بر انسان تمام کند و انسان به لقاء بار یابد و عذری در برابر خداوند نداشته باشد. و این کبرای قضیه است.

نتیجه این‌که؛ بر خداوند تعیین حجّت، واجب و لازم است.

### ۲- برهان عنایت:

عنایت به معنای اعتنا داشتن و کوشش کردن و همت گماردن به این‌که کار به بهترین وجه انجام پذیرد و در اصطلاح فلسفی، توجه مافوق به مادون است. علم حق تعالی به نظام احسن و خیر مطلق را، که عین وجود نظام جهان هستی به نحو اتمّ و اکمل است، عنایت می‌نامند.

حکما عنایت را به عنایت در علم - که به آن علم عنانی می‌گویند - و عنایت در فعل - به معنای آفرینش نظام هستی در کمال حُسن و اتقان و جمال - تقسیم می‌کنند. و همان‌گونه که نظام تکوین بهترین و کامل‌ترین

نظامی است که می توان تصور کرد، نظام تشریح (نظام تربیت انسان ها) نیز بهترین نظام ممکن است. نظام تکوین پیش درآمد نظام تشریح، برای رسیدن انسان به کمال است.

وقتی خداوند این گونه به نظام تکوین نظر دارد و هر چیزی را در حدّ عالی آن، خلق و هدایت کرده:

﴿... رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾ (۱).

«پروردگار ما کسی است که هر چیزی را خلقتی که در خور اوست بخشیده، سپس آن را هدایت کرده است.»

چگونه می تواند به اشرف مخلوقات بی اعتنا باشد و انسان را بدون هادی و سرپرست به حال خود رها کند؟! پس وجود انسان بدون حجت الهی موجب نقص نظام تشریح است، و این نقص بر خداوند محال است.

بنابر این اهتمام و عنایت خداوند به نظام انسانی، اقتضا دارد برای او حجتی مشخص کند، تا وی را به کمال و اهداف اصلی اش برساند (۲).

### ۳ - قاعده امکان اشرف

هر موجود اخس و پایین مرتبه ای در خلقتش، نیازمند این است که موجود اشرفی قبل از آن خلق شده باشد، تا این موجود اشرف علت به وجود آمدن آن موجود اخس باشد؛ و از نگاه دیگر هر موجود اشرفی که یافت شود، باید موجود

۱ - طه، ۵۰.

۲ - این بحث را به طور تفصیل می توان در کتاب های **اسفار ملا صدرا**، ج ۷ و **نهایة الحکمه علامه طباطبایی**، ص ۲۰۸، و **تاریخ فلسفه غرب**، نوشته برتراند راسل، **نظر لایب نیتس تحت عنوان بهترین جهان های ممکن** در ج ۲، ص ۸۱۲، ترجمه نجف دریابندری و دیگر کتاب های فلسفی و کلامی مطالعه کرد.

اخری که معلول آن است نیز یافت شود. بنابراین قاعده، بین خداوند که مجرد محض و اشرف بلا منازع است و بین انسان‌های عادی باید مخلوقات و وجودهایی باشد که نقش واسطه را دارد چه در خلقت و چه در شریعت<sup>(۱)</sup>.

#### ۴ - اثبات ضرورت حجت از راه مقدمات سه گانه

**الف:** هدف از آفرینش انسان، کمال او است، که لازمه اختیار و آزادی انسان است.

**ب:** انتخاب آگاهانه و کار خیر، نیازمند شناخت راه و هدف است. بدون این شناخت، انتخاب ممکن نیست و حکمت خداوند اقتضا دارد راه و هدف را به انسان نشان دهد.

**ج:** حس و عقل برای شناخت راه و هدف کافی نیست، زیرا حس و عقل با توجه به پیچیدگی روابط و تفاوت آدم‌ها و شرایط گوناگون، جواب‌گوی نیازهای انسان نیستند.

**نتیجه:** با توجه به این سه مقدمه، مقتضای حکمت الهی این است، که راه دیگری به جز حس و عقل برای شناختن مسیر تکامل، در اختیار بشر قرار دهد، و آن راه وحی است، که انسان از طریق انبیا آن چه را برای رسیدن به کمال نهایی لازم دارد، فرا می‌گیرد.<sup>(۲)</sup>

#### ۵ - علم حضوری و اثبات حجت

یکی از بهترین و نزدیک ترین راه‌های اثبات مبدء و معاد و ضرورت وحی

---

۱ - اسفار، ج ۷، ص ۲۴۴، فصل ۷. شرح اصول کافی، ملا صدرا، حدیث ۴۴۴، کتاب حجت. حکمت الهی، مهدی الهی قمشاهی، ص ۲۹۶ فاقد سایر خصوصیات چاپ.

۲ - اصول عقائد، محمد تقی مصباح، انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، ج ۲، ص ۳۶.

و رسول و حجّت، سیر در علوم حضوری و ادراکات بدون واسطه انسان است تا از این طریق بدون نیاز به بطلان دور و تسلسل و پیمودن سایر مقدمات پیچیده عقلی، به مطلوب و مقصود برسیم.

قبل از شروع در مقصود، دعایی را که در زمان غیبت حجّت علیه السلام خوانده می شود، نقل کرده، به نکاتی از آن اشاره می کنیم.

«اللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسِكَ، فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تَعْرِفْنِي نَفْسِكَ، لَمْ أَعْرِفْ رَسُولَكَ. اللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ، فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تَعْرِفْنِي رَسُولَكَ، لَمْ أَعْرِفْ حَجَّتَكَ. اللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي حَجَّتَكَ، فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تَعْرِفْنِي حَجَّتَكَ، ضَلَلْتُ عَنِ دِينِي»<sup>(۱)</sup>

«بارالها! خودت را به من بشناسان، زیرا اگر خود را به من نشناسانی، رسالت را نخواهم شناخت.

بارالها! رسالت را به من بشناسان، زیرا اگر رسالت را به من نشناسانی، حجّت را نخواهم شناخت.

بارالها! حجّت را به من بشناسان، زیرا اگر حجّت را به من نشناسانی، دینم را گم می کنم و آن را به فراموشی می سپارم».

این دعا به دو نکته مهم اشاره دارد:

**یک:** نیاز به شناخت حجّت؛ زیرا اگر انسان امامش را نشناسد، از مسیر و برنامه زندگی فاصله خواهد گرفت و هلاک خواهد شد و در بن بست‌ها و «ایسم‌ها» گرفتار خواهد آمد.

**دوم:** این دعا راه شناخت حجّت را به انسان نشان می دهد و می فهماند که برای رفع این نیاز و برآوردن آن از چه راهی اقدام نماید، تا از هلاکت و گم

شدن نجات پیدا کند.

شناخت دین و رسول و امام، بر شناخت ربّ و الله متوقف است. انسان تا حاکمی را بر خود باور نکند و او را حکیم و مدبّر نیابد، در پی ارتباط و قرب او نخواهد بود، و چون به این شناخت برسد و طالب قرب و لقای او باشد، یعنی به هدفمند بودن حیات خود آگاه شود، به حلقه واسطه‌ای بین خود و ربّش و نیز به راهبری نیازمند می‌گردد، تا او را از وادی حیرت به طریق بصیرت هدایت کند.

باید دانست فقط کتاب و رسول این نیاز را حل نخواهند کرد، زیرا پس از رسول نیز این نیاز پابرجا است، به ویژه که آنچه رسول از عالم غیب برای انسان به نام دین آورده، پاسدارانی را خواهان است تا همه نسل‌ها در همه عصرها از این چشمه فیاض تجدید حیات کنند.

## ضرورت شناخت

راه‌های شناخت کدام است؟ کدام راه نزدیک‌ترین و یقینی‌ترین است؟

شناخت، دغدغه همه دوران تاریخ معرفت بشری است. در ابتدایی‌ترین مرحله تا به امروز و در فردهای دور، همیشه این سؤال بنیادی انسان، او را به خود مشغول کرده است، که: کیست؟ از کجا آمده؟ و به کجا خواهد رفت؟ نویسنده کتاب تمدن سال ۲۰۰۱ در آخرین صفحه کتاب خود چنین می‌نویسد:

«آیا سرانجام این تمدن، رفاه، تأمین اجتماعی، فراغت، و لذت، آدمی را به زندگی دلبسته خواهد کرد؟ آیا پس از جدایی مسئله تولید مثل و لذت، باز هم تمدن بشری دوام خواهد داشت؟ و آیا انسان را به سعادت‌مندی خواهد رساند؟»

کار ما روز به روز مؤثرتر و قوی‌تر از میلیون‌ها اجدادمان می‌شود. به این ترتیب، بشر به قدرت عظیمی در مصرف - و فور برای همگان - دست یافته و بر طبیعت احاطه پیدا کرده است. اما هنوز نمی‌دانیم برای چه به این جهان آمده‌ایم، اصلاً کجا هستیم یا که هستیم؟



حکمت‌ها، فلسفه‌ها، اخلاق‌ها و باورهای سنتی فقط کنجکاوی تاریخی ما را برمی‌انگیزند، و از بقایای آن‌ها مفاهیمی برای جهان ناپایدار و رنگارنگ و منقطع و منتزع گرد می‌آوریم که گاه ما را سرگرم و گاه شیفته می‌کند ... روشن است که باید در پی دلایل و توجیهاتی باشیم که انسان را در گذشته وادار می‌کند که اخلاق و مذهب داشته باشد و به دنبال تصویری از «حقیقت» راز عظیم زندگی، بگردد، تا با تکیه بر آن‌ها موفق به شناسایی این تصویر بزرگ «حقیقت» که بر دیوار ابدیت افتاده است بشود»<sup>(۱)</sup>.

سؤالی که آرام و قرار را از انسان قرن بیست و یک گرفته و تا به جواب قانع کننده‌ای دست نیازد، همه چیز بر او تلخ است. جستجوی پاسخ همین پرسش‌ها است، که نحله‌ها و مکتب‌های مختلف فکری و فلسفی را شکل داده است. شناخت علمی و تجربی، فلسفی و عقلی، عرفانی و شهودی سه حوزه هستند، که این مکتب‌ها را متمایز ساخته است<sup>(۲)</sup>.

## شناخت حضوری

بهترین راه شناخت مبدء و معاد و لزوم حجّت و واسطه، علوم حضوری انسان است، که شک بردار نیست. اینک به توضیح این گونه شناخت، و ارتباط

۱ - تمدن سال ۲۰۰۱، نوشته ژان فوراستیه، ترجمه خسرو رضایی از مجموعه چه می‌دانم؟، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

۲ - برای کسب اطلاع، به کتاب‌های شناخت‌شناسی، از جمله: اصول فلسفه و روش رئالیسم علامه طباطبایی، آموزش فلسفه، آیه الله مصباح و کتاب‌هایی از این نوع مراجعه شود.

آن با مبدء و معاد و حجت می پردازیم:

### الف: شناخت حضوری و مبدءاً

آن چه در این جا به آن عنایت می شود، تحلیل کلامی نورانی از امیرالمؤمنین علیه السلام در شناخت پروردگار است، که از آن به عنوان نزدیک ترین و یقینی ترین راه شناخت نام برده می شود. این کلام، انسان را بر قله یقین می نشاند و دغدغه و حیرت را از انسان پریشگر می زداید و نورانیت آن، همه ظلمت های معرفتی انسان را محو می گرداند:

«من عرف نفسه فقد عرف ربه»<sup>(۱)</sup>.

«هر که خود را شناخت، پروردگارش را شناخته است.»

ما برای رهایی از ضلالت و گمراهی در سلوک خویش، نیازمند شناخت امام و رسول هستیم و شناخت آنان، که مندر و هادی اند، منوط به شناخت «رب» و «الله» است. بر اساس فرمایش مولا علی علیه السلام این شناخت، به آشنایی و معرفت خود انسان بستگی دارد، زیرا با شناخت خویشتن، خالق خویش را باز خواهد شناخت.

**اما انسان چگونه به خودشناسی می رسد؟ چه ابزار و وسیله هایی او را به این معرفت می رسانند؟ و چگونه از این خودشناسی به خداشناسی راه می یابد؟**

درک و آگاهی انسان از خود، یک علم حضوری است و بدون هیچ واسطه و ابزاری برای انسان حاصل است. من قبل از این که حواس پنج گانه خود را به کار گیرم، پیش از شنیدن و دیدن و بوییدن و چشیدن و لمس کردن و قبل از

۱ - غرر الحکم و درر الکلم با شرح آقا جمال خوانساری، ج ۵، ص ۱۹۴.

بکارگیری تفکر، خود را یافته‌ام و خود را می‌شناسم. این چنین نیست که تا فکر نکنم، هستی‌ام را احساس نکنم، تا این که مانند «دِکارت» بگویم: من فکر می‌کنم، پس هستم! قبل از فکر کردن، من و فکر و فعل نفس یعنی تفکر را درک می‌کنم، این درک و شهود، هیچ واسطه و ابزاری لازم ندارد، زیرا علم من به خود، و علم نفس به نفس، خود نفس است. حتی «سوفسطائیان»، که اولین شکاکان تاریخ‌اند و در طول تاریخ، پیروانی برای خود یافته‌اند، در هر چیز که شک کنند، در این شکی ندارند، که خود آن‌ها هستند که شک می‌کنند و به دارنده شک علم اشراقی و شهودی و حضوری دارند. این خودآگاهی در خواب و بی‌هوشی و مستی نیز هست. بوعلی سینا برای توضیح این مطلب، انسان را به یک تجربه فرضی درون ذاتی فرا می‌خواند و می‌گوید:

«انسانی را فرض کنید که در آغاز خلقتش قرار گرفته و هیچ خاطره‌ای از پیش، نسبت به خود ندارد و مزاج و عقلش در نهایت سلامت است و هیچ‌گونه تماس حسی با بدن خود و سایر اشیاء ندارد و در این حالت در یک فضای خالی و آزاد و معتدلی قرار گیرد، به گونه‌ای که هیچ‌گونه فشار و تأثیر تحریکی بر او وارد نشود؛ در این حالت که از همه چیز غافل است، حتی از بدن و اعضا و حواس و قوای خود، از ذات خود غافل نبوده و نفس خود را می‌یابد، و این اولین ادراک آدمی و واضح‌ترین دریافت بشری است، که از راه حجت و برهان و استدلال فراچنگ نیامده است»<sup>(۱)</sup>.

۱ - شرح الاشارات و التنبیها، خواجه نصیر الدین طوسی، به نقل از کتاب:

این بیان بوعلی به «فرض انسان معلق در فضا» معروف است.  
انسان علاوه بر خودآگاهی بدون واسطه، حضوریات و ادراکات بلا واسطه  
دیگری نیز دارد:

۱- انسان در خود نیروی تفکر و تخیل و نیز نیرویی که اعضاء و جوارح او را  
به کار می‌گیرد می‌یابد و به آن‌ها علم حضوری دارد، و هیچ وقت در بکارگیری  
آن‌ها اشتباه نمی‌کند، تا به جای یک نیروی ادراکی، از یک نیروی تحریکی و  
یا برعکس، استفاده کند، برای نمونه این چنین نیست که چون بخواهد در  
امری تفکر کند، به جای فکر کردن، به راه رفتن اقدام کند.

۲- من نسبت به افعال خود علم حضوری دارم، چیزی را تخیل می‌کنم، در  
چیزی می‌اندیشم، کاری را اراده می‌کنم، مقایسه و سنجش و تعقل می‌نمایم،  
و قضاوت می‌کنم، و بر همه این افعال، احاطه اشراقی و شهودی دارم.

۳- در خود احساس شادی و غم، ترس و شجاعت، و یا بغض و محبت  
می‌کنم. این حالات روانی را مستقیماً و بدون واسطه درک می‌کنم. وقتی  
گرسنه یا تشنه می‌شوم بر این حالت آگاهی پیدا می‌کنم. وقتی این نوع  
احساسات را دارم، نمی‌توانم بگویم: شاد نیستم، ترسی ندارم و یا گرسنه  
نمی‌باشم. ممکن است معلوم شود گرسنگی‌ام کاذب بوده، ولی احساس  
گرسنگی که در خود دارم، نمی‌توانم کاذب بدانم.

۴- در صفحه ذهن خود نقش‌ها و تصوراتی را می‌بینم، از آتش گرفته تا  
خاک و سنگ و خورشید و سیاهی و سفیدی، که درک و علم به وجود و بودن این  
نقش‌ها در ذهن، بدون واسطه به دست می‌آید، هرچند که واقعیتی نداشته باشد

و به وجودی خارج از ذهن برای آن‌ها معتقد نباشیم.

بنابر این من به خودم، و به نیروها و قوای بکارگیرندهٔ اعضاء، و به افعالی که از من سر می‌زند، به انفعالات و حالات درونی‌ام، به همه تصوراتی که در ذهنم نقش می‌بندد، درکی حضوری و بلا واسطه دارم، که چون بی واسطه و شهودی است، جای هیچ‌گونه خطا و احتمال کاذبی در آن‌ها راه ندارد و از هرگونه شکی، پیراسته است.

وقتی که نفس در این حضوریات و ادراکات بلا واسطه به تأمل و تفکر می‌پردازد، معارف جدیدی را پی می‌ریزد و حقائق نورانی، وجود او را روشن می‌گرداند.

آدمی از این معارف و حضوریات، به وضعیت، قدر، روابط و استمرار حیات خود شهود پیدا می‌کند و از این مجموعه، به شناخت ربّ و هستی و رسول و دین و معاد می‌رسد و نیاز به حجّت را با تمامی وجودش احساس می‌کند. با شیوه بهره‌گیری از حضوریات، پای استدلال سخت پُر تمکین می‌گردد.

چگونه این معارف جدید از آن مجموعه به دست می‌آید؟ چگونه خودشناسی، شخص را به خداشناسی می‌رساند؟ وقتی من خود را یافتم و به توانایی‌های وجودی‌ام آگاه شدم و نیروهای ادراکی و تحریکی خود را شهود کردم، و فهمیدم دارای نیروی تفکر و تخیل و تعقل هستم، و نیرویی دارم که اعضای من را به حرکت وامی‌دارد، و از آن طرف، می‌دانم زمانی بود که من نبودم، و سپس بود شدم، و آن‌چه را که در اختیار دارم، اختیار آن‌ها را ندارم و محکوم آن‌ها هستم، و آمدن و رفتن و ماندنم از خودم نیست؛ پس باید خالق و حاکم و مدبری داشته باشم که مخلوق و محکوم و مجبور نباشد و او است که «ربّ» من است.

## اثر این شناخت

این معرفت به رب، در من عشق و محبتی به او ایجاد می‌کند. زیرا او من را به خودم شناسانده و او است که من با او خودم را شناخته‌ام. این معرفت و عشق در من احساس رفتن و حرکت را ایجاد می‌کند. این فقر و جودی، من را به سوی او سوق می‌دهد، تا مانند ابراهیم خلیل بگویم:

﴿إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيِّدِينَ﴾<sup>(۱)</sup>.

«به درستی که من به سوی پروردگارم رهسپارم و او من را هدایت خواهد کرد».

و چون موسی از او بخواهم:

﴿رَبِّ أَرِنِي أَنظُرَ إِلَيْكَ﴾<sup>(۲)</sup>.

«پروردگارا! خود را به من نشان بده تا به سوی تو نظر کنم».

می‌خواهم به سوی او دعوت و هدایت شوم و این‌جا است که به داعی و هادی نیازمند می‌شوم و ضرورت رسول را احساس می‌کنم و به ندای درون و برون لبیک می‌گویم.

همین احساس که من را نیازمند رسول کرده، به حجت و امام بعد از او نیازمند می‌کند، تا از دین و آنچه که من را با حق ربط داده، گم نشوم و از ضلال و هلاک و نسیان رهایی یابم؛ و قرآن شاهد صدق این حقیقت است و به رسول و حجت بعد از او این‌گونه دلالت دارد و می‌فرماید:

﴿وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ وَ مَنْ

۱ - صافات، ۹۹.

۲ - اعراف، ۱۴۳.

يَعْتَصِمُ بِاللّٰهِ فَقَدْ هُدِيَ اِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿١﴾.

«چگونه کفر می‌ورزید در حالی که آیات خداوند پیاپی بر شما خوانده می‌شود، و رسول او در میان شما است، و هر کس به خداوند تمسک جوید، به صراط مستقیم هدایت شده است.»  
آیه، عوامل هدایت را دو امر می‌شمارد؛ وجود رسول در بین مردم و تلاوت آیات.

بعد از رحلت رسول، تنها آیات، انسان را از کفر و ضلالت باز نمی‌دارد؛ بلکه او نیازمند کسی است که جانشین و هم‌سو با رسول باشد. بدون حجّت و امام، ضلالت از دین رسول قطعی است، به همین جهت در ذیل آیه، هدایت به صراط مستقیم را مخصوص کسانی می‌داند که به حق چنگ زده‌اند، و آن هم چیزی جز حجّت خدا نیست. و این‌گونه از خودشناسی به خداشناسی و شناخت رسول و دین و نیز حجّت و امام می‌رسیم.

### ب: شناخت حضوری و معاد

معرفت دیگری که من را به حجّت پیوند می‌دهد و نیازمند می‌کند - که برخاسته از مجموعه حضوریات من است - وجود نیروهای متعدد و استعدادهاى افزون بر سایر موجودات، چون نیروی فکر و عقل و قلب و روح انسانی است، که بیانگر قدر و ارزش من است و این که از مجموعه آن‌چه در اطرافم هست بزرگترم و آن‌ها را از آگاهی‌ام به تصورات ذهنی می‌شناسم و با درک نقش‌های ذهنی و تفاوت آن‌ها با یکدیگر، به واقعیت هستی خارج از خود پی می‌برم.

﴿ أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى ﴾ (۱).

«آیا در خودشان تفکر نمی‌کنند که خداوند آسمان‌ها و زمین را نیافریده مگر با هدفداری و زمانندی معین».

که نتیجه تفکر در نفس و توجه به این حضوریات، من را به عالم واقع می‌برد و به هدف‌مندی و عالم هستی متوجه می‌کند. شناخت من از خود و مقایسه آن با هستی، ارزش من را گوشزد می‌کند، که انسان با این مجموعه استعدادها، از دنیا بزرگ‌تر است. و هدف از آفرینش وی، محدود به دنیا نیست. و همین است که حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«فَمَا خُلِقْتُ لِشِغْلِنِي أَكْلِ الطَّيِّبَاتِ كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هَمَّهَا عِلْفُهَا» (۲).

«خلق نشدم که خوردن غذاهای پاکیزه، من را مانند حیوان پرواری، به خود مشغول نماید».

و در سخن دیگری می‌فرماید:

«لِسْنَا لِلدُّنْيَا خُلِقْنَا» (۳).

«ما برای دنیا خلق نشدیم».

محدود به دنیا بودن، این همه امکانات و استعدادها را لازم نداشت و تنها گزینه کافی بود، تا چون حیوانات لذت را به بهترین شکل انجام دهد و از هر

---

۱ - روم، ۸. این آیه به بهترین شکل ترتب معارف بشر در مورد هستی را، بر معرفت نفس بیان می‌کند، که توضیح بیش‌تر آن در حوزه برداشت از سوره روم آمده است.

۲ - نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۳ - نهج البلاغه، نامه ۵۵.



دغدغه و ترس و غم برهد.

استعدادهای و توانمندی‌های بسیار و انفعالات و حالات روانی، انسان را بزرگ‌تر از دنیا نشان می‌دهد و می‌فهماند دنیای دیگری در پیش روی اوست و عوالم دیگری را باید درنوردد، همان‌گونه که امکانات جنین در رحم، نشانه حرکت به دنیای بزرگ‌تر است. از این‌رو حضرت علی علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام و همه نسل‌ها می‌گوید:

«و اعلم انک انما خلقت للآخرة لا للدنيا»<sup>(۱)</sup>.

«به حق، تو برای آخرت خلق شده‌ای نه برای دنیا».

عظمت قدر و استمرار حیات انسان، در حوزه‌های بزرگ‌تر از دنیا و روابط گسترده و پیچیده انسان با خود و هستی، آن‌چنان است که:

**اگر یک ذره را برگیری از جای خلل یابد همه عالم سراپای**

این قدر و استمرار و روابط، ضرورت برنامه‌ریزی و معاد را به دنبال دارد و این سان برنامه‌ریزی، از توان‌گریزه انسان و علم و عقل او بیرون است، زیرا انسان از غریزه ضعیفی برخوردار است و باید تجربه‌های متعددی انجام دهد، تا پیاموزد و دچار خسران نشود.

عقل، نوری است که در محدوده دنیا راه را روشن می‌کند و از دنیای دیگر و روابط پیچیده آن، بی‌خبر است؛ گو این‌که غریزه و عقل در همان محدوده خود هم نیازمند هدایت هستند. به ناچار کسی باید برای انسان برنامه‌ریزی کند و استمرارش را نشان دهد و ضابطه‌ها را در کنار رابطه‌ها به او پیاموزد. آن کس، باید از انسان آگاه‌تر و عالم بر همه جنبه‌های بشری باشد، تا بتواند ضوابط را به او ارائه نماید و وی را از خسران و سوختن برهاند. او کسی جز خالق نخواهد بود،

که هم می تواند مربی انسان باشد و هم هادی راه، به سوی خلق گسیل دارد. او است که از این راه و روابط آگاه است و از هر کشش و سستی و نسیانی فارغ می باشد.

**و با این سیر است که سوره قدر تبیین می شود. چرا نزول قرآن در ماه رمضان؟ و چرا در شب؟ و چرا رجحان آن بر هزار سال؟ و چرا نزول ملائکه؟ و بر چه کسی؟**

میزان معرفت نفس و خودآگاهی او از خود، به گستردگی وجود انسان و میزان توجه به حضوریات بستگی دارد. همین تفاوت در بسط وجودی است که تفاوت آگاهی انسان ها را ایجاد می کند.

و برای همین منظور که نفس بسط یابد و توجه بیش تری به حضوریات داشته باشد، تا معارف ارزشمند را به دست آورد، در ماه رمضان به ریاضت و کنترل نفس اماره و - شب زنده داری - امر می شود، تا به قدر و ارزش وجودی اش پی ببرد، و نیاز به وحی را با تمام وجود احساس کند. و از این رو است که در این شب قرآن نازل شده و همه امورات و برنامه ریزی های یک ساله نازل می شود. بر چه کسی؟ بر کسی که آگاهی گسترده دارد و بر تمام راه انسان و معاد او واقف است و آزاد از همه کشش ها است. آن کس که هم سو با رسول است و جامعه را از ضلالت و بن بست به فلاح و رویش سوق می دهد<sup>(۱)</sup>.  
حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«انا من رسول الله كالضوء من الضوء و الذراع من العضد»<sup>(۲)</sup>.

۱ - در لابلای مباحث آینده این برهان و جهات گوناگون آن، تکرار می شود و به آن اشاره های اجمالی و تفصیلی می شود.

۲ - نهج البلاغه، نامه ۴۵، در بعضی از نسخه ها به جای «الضوء من الضوء»،

«هم خوانی من با رسول خدا، مانند نور با نور و دست به بازو است».

اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسِكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَعْرِفْنِي نَفْسِكَ، لَمْ أَعْرِفْ رَسُولَكَ؛  
اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَعْرِفْنِي رَسُولَكَ، لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ؛  
اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَعْرِفْنِي حُجَّتَكَ، ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي.  
اللَّهُمَّ لَا تُمَتِّنِي مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً؛ وَلَا تُزِغْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي.

## دلیل نقلی اثبات حجت

### ضرورت حجت در قرآن

با تبیین نیاز انسان به حجت و ضرورت آن با توجه به ارزش آدمی، و نیز برهان‌های دیگر عقلی، نوبت به بررسی راه‌های نقلی با استفاده از دو منبع نور، یعنی قرآن و نهج البلاغه می‌رسد. این دو بهترین گواه صادق بر ضرورت و - بالاتر از آن - وجود حجت خواهند بود.

قرآن کریم در موارد بسیاری بر این امر گواهی داده و ضرورت وجود حجت را خبر می‌دهد. خداوند بر انسان منت نهاده و او را مورد خطاب قرار داده و برای او حجت آورده، تا برای انسان که امانت و مسئولیت را پذیرفته، عذری نماند. در آیه (۴۷) سوره قصص آدمی در برابر خداوند به محاجّه برمی‌خیزد، که: باید برای ما رسولی می‌فرستادی و حجت را بر ما تمام می‌کردی<sup>(۱)</sup>، در حالی که خداوند برای ردّ عذر انسان حجت را در مرحله آغازین با او همراه کرده است و می‌فرماید:

﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ  
كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾<sup>(۲)</sup>.

۱ - ﴿... لولا ارسلت الينا رسولا فنتبع آياتك و نكون من المؤمنين﴾.

۲ - نساء، ۱۶۵.

« [به تمام انبیا از نوح تا خاتم وحی کردیم] پیامبرانی که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند، تا بعد از این پیامبران، حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند و خداوند عزیز و حکیم است.»

عزت و حکمت کامل حق اقتضا دارد با منت گذاشتن بر انسان و مخاطب قرار دادن او، حجت را بر او تمام کند، تا در فردای حساب، به بهانه نبود حجت عذر تراشی نکند.

از این رو آدمی در مقابل پروردگار هیچ عذری برای عدم انجام حق و نپذیرفتن حجت ندارد، و اگر به زعم خود برهانی دارد، به نص قرآن باطل و واهی است<sup>(۱)</sup>.

در آیه دیگر می فرماید:

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ﴾<sup>(۲)</sup>

«و برای هر امتی رسولی است»

و از آن رو که هر امتی اجلی دارند:

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ﴾<sup>(۳)</sup>

«و برای هر امتی سرانجامی است»

و این امت مؤجل که حیات و مرگی دارند، نیازمند رسولی از خودشان هستند تا راه را بنمایاند و امت را از ظلمت برهاند:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ﴾<sup>(۴)</sup>

«هیچ رسولی را نفرستادیم مگر به زبان قومش.»

۱ - ﴿وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ... حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ...﴾، شوری، ۱۶.

۲ - یونس، ۴۷.

۳ - الاعراف، ۳۴.

۴ - ابراهیم، ۴.

در بیان دیگری می‌فرماید:

﴿ **وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ...** ﴾ (۱)

«در هر امتی رسولی را برانگیختیم تا آنها را به عبودیت و صراط مستقیم دعوت نماید و از راه‌های انحرافی و عبادت طاغوت بازدارد.»

ادامهٔ آیه سخن از واکنش مردم در برابر دعوت انبیا است:

﴿ **فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ...** ﴾

انسان‌ها در برابر دعوت، دو گروه می‌شوند؛ گروهی هدایت می‌شوند و دسته‌ای دیگر به ضلالت تن می‌دهند، ولی حجّت بر آنها تمام است، زیرا انتخاب آنها با بیّنه و وجود حجّت است. این آیه بر وجود رسول و حجّت و اهداف او تأکید و صراحت دارد.

قرآن در جای دیگر می‌فرماید:

﴿ **يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ...** ﴾ (۲)

«روزی که ما هر جماعتی را همراه رهبرشان فرا می‌خوانیم»

آیه نشان می‌دهد آدم‌ها بر اساس امامی که برگزیده‌اند، مؤاخذه می‌شوند. این گزارش از واقعیتی است که انسان‌ها بدون امام نخواهند بود، هرچند امام آنها باطل باشد، گو این‌که باید از جانب خداوند برای آنها امام حقی نصب شده باشد، تا بتوانند انتخاب کنند.

آیاتی که برای انسان اهدافی را ترسیم می‌کند نیز با توجه به اهداف و تحقق آنها، وجود حجّت و رسول را ضروری می‌نماید، تا توسط آنها، انسان

۱ - النحل، ۳۶.

۲ - اسراء، ۷۱.

راه رسیدن به اهداف را پیدا کند. از جمله این آیات، آیه شریفه ذیل است:

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾<sup>(۱)</sup>

«آیا آدمی گمان می‌کند که بیهوده و بدون هدف رها شده است»

آیات دیگری که در بررسی پیوستگی حُجَج الهی به آنها به زودی اشاره می‌شود نیز به وضوح ضرورت حجت را می‌رساند.

## ضرورت وجود حجّت

از دیدگاه نهج البلاغه

علی علیه السلام در جامعه‌ای است که از یک سو جریان رسالت به انحراف کشیده شده است و از سوی دیگر کشورگشایی و تسلط بر زمین‌های خاور دور و امپراتوری شرق - ایران - و هجوم سیل غنائم جنگی و وفور نعمت‌ها، تبختر دست اندرکاران و تسلط جریان نفاق، و رسوخ یهود را به دنبال داشته است. در چنین شرایطی هجوم فرهنگی و بازگشت مجدد جاهلیت و در نهایت ختم همه این جریان‌ها به یزید بن معاویه مشهود است. او به صراحت انکار نبوت و رسالت کرده و گفته است:

خبر جاء ولا وحي نزل<sup>(۱)</sup>

لعبت هاشم بالملك فلا

---

۱ - تاریخ طبری، ج ۱۰، ص ۶۰، دار التراث، بیروت، با تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. شاعر در مورد یزید می‌گوید:

ضممت شرّ الناس اجمعینا

یا ایّها القبر بحوارینا

مروج الذهب مسعودی، ج ۲، ص ۵۳، دار الهجرة، قم، سال ۱۳۶۳  
خلیفه‌ای که سه سال حکومت کرد، سال اول فرزند رسول الله را کشت و سال دوم واقعه حرّه و فاجعه شهر مدینه را درست کرد و در سال سوم مولد رسول، قبله رسول، و خانه خدا را به منجنیق بست.



این وضع می‌طلبد علی علیه السلام بر اصول تأکید کند و با طرح مجدد اهداف و موازین، جامعه را از ارتداد و انحراف نجات دهد و به آن‌ها گوشزد کند که بزرگ‌ترین خسارت این است که جامعه نوپای اسلامی آن‌چه را به دست آورده، با متاع قلیل و اشیای پستی مبادله نماید.

«ولبئس المتجر أن ترى الدنيا لنفسك ثمناً و مما لك عند الله عوضاً...» (۱)

«چه بد تجارتي است که دنیا را بهای خویشتن بینی و این سرای ناپایدار را به عوض آن نعمت‌ها، که خدا در آن جهان مهیا کرده است، بستانی.»

از این رو علی علیه السلام، با تکیه بر مهم‌ترین اصل، که در معرض فراموشی است، یعنی حُجَج الهی و ولایت علوی و سیره نبوی می‌گوید: با ولایت طاعات قبول می‌شوند و عبودیت معنا پیدا می‌کند و راه حق و صراط مستقیم روشن می‌گردد. علی علیه السلام به هر مناسبت و در هر فرصتی از رسول و دعوت به او و از بازگشت قوم به احیای سنت رسول الله و کتاب خداوند سخن می‌گوید.

این توجه و سعی علی علیه السلام در دعوت به اهداف، چراغ راهی برای همه کسانی است که بر انحرافات امروز جامعه حسرت می‌خورند و شاهد غارت سرمایه‌ها، و عقب‌گردها هستند. کسانی که بر فراموشی آرمان‌ها غصه می‌خورند، و به سبب بدعت‌ها به خود می‌پیچند، باید مانند علی علیه السلام دعوت را شروع کنند، تا آدم‌ها جای اهداف را نگیرند و هوس‌ها جای میزان‌ها ننشینند. برای این‌که خودشان با دیدن این فشارها از راه به در نروند و به خوارج نیوندند، و یا در چنگال باید‌ها و نباید‌های مصلحتی اسیر نشوند، تا با

ضعف‌ها به رشوه قانع شوند و دم فرو بندند، و برای این که بر خود یأس را هموار ندارند، باید از علی علیه السلام بیاموزند که چه وقت باید سخن گفت: «نَطَقْتُ حِينَ تَعْتَمِرُوا»<sup>(۱)</sup> و چگونه صبر کرد؟ و به چه دعوت کرد؟ و چگونه دعوت کرد؟ تا از همان راه انحرافی که رفته‌اند، برگردند و موانع بازگشت را بردارند.

از این رو است که علی علیه السلام در نهج البلاغه بیش تر از همه مباحث، مبحث حجت را طرح می‌کند، چه به عنوان عام و چه به عنوان خاص. علی علیه السلام تأکید دارد که به جامعه بفهماند، خداوند انسان‌ها را به حال خود رها نکرده است.

### هدفداری انسان

به گفته مرحوم سید رضی کم تر خطبه و منبری بود که حضرت بر آن قرار می‌گرفت، مگر این که قبل از شروع به خطبه می‌فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ فَمَا خَلَقَ امْرُؤًا عَبَثًا فَيَلْهُو، وَلَا تُرِكَ سُدَى فَيَلْغُو»<sup>(۲)</sup>.

«ای مردم! اطاعت خدا را بکنید. هیچ انسانی بدون هدف و بیهوده خلق نشده، تا لهُو پیشه کند و دل مشغول باشد، و هیچ کس رها نشده تا هرچه بخواهد، انجام دهد و بار تکلیف و مسئولیت را وانهد».

هیچ فردی بیهوده و بدون هدف آفریده نشده، تا دل مشغول دارد و قوای فکری خود را به کار نگیرد و متذکر اهدافی که خدا، برایش رسم کرده نشود و به

۱ - نهج البلاغه، خطبة ۳۷. «در آن هنگام، که زبان همگان بسته بود، این من بودم که به سخن آمدم».

۲ - نهج البلاغه، حکمت ۳۷۰.

لذت‌های فنا پذیر روی بیاورد. هیچ انسانی رها نشده و آزاد نیست و بدون مسئولیت و تکلیف نمی‌باشد، تا هر کاری بخواهد انجام دهد و سرگرم شود و از راه بماند.

بنابر این، خلقت آدمی هدف‌دار است و عبث نیست، آدمی جهت رسیدن به آن اهداف، دارای برنامه است. به انسان در همه مراحل توجه شده و برای او تکلیف و مسئولیتی تعیین گردیده، تا بتواند با مسئولیت پذیری و انجام آنچه از او خواسته‌اند، به هدف راه یابد و به ملاقات حق بشتابد.

آن حضرت علیه السلام در خطبه دیگری می‌فرماید:

«فان الله سبحانه لم يخلقكم عبثاً و لم يترككم سدى و لم يدعكم في جهالة و لا عمى. قد سمى آثاركم و علم اعمالكم و كتب آجالكم و انزل عليكم الكتاب تبياناً»<sup>(۱)</sup>.

«خداوند سبحان، شما را به عبث نیافریده و بی هدف وانگذاشته و در نادانی و نایبناپی رها نساخته است. آنچه را باید به انجام رسانید معلوم کرده و به کردارتان آگاه است و مدت عمر شما را معین کرده است. برای شما کتابی نازل کرده است که بیان دارنده هر چیزی است.»<sup>(۲)</sup>

حضرت در ابتدای خطبه به صفات حق، علم و غلبه و قدرت او اشاره دارد. چنین خدایی با این صفات، خدایی نیست که بود و نبودش یکسان باشد. او با

۱ - نهج البلاغه، خطبه ۸۶.

۲ - در سراسر کتاب از آوردن متن کامل سخنان آن حضرت علیه السلام - به جهت رعایت اختصار - پرهیز شده است. برخواننده عزیز است که با مراجعه به متن کامل نهج البلاغه و دقت و تأمل در آن، با این نوشتار همراه گردد.

تو مرتبط است و بر تو مسلط است و بر هر شیء احاطه دارد. در نتیجه تو در برابر چنین خدایی، مسئول هستی و باید در فرصتی که به تو داده، عامل باشی، و بار امانتی را که بر دوش شما گذاشته، به منزل برسانی. کتابش را رعایت کنی و حقوق و تکالیفش را انجام دهی. زیرا حکمت خداوند اقتضا دارد که هیچ مرحله‌ای از حیات برای انسان بدون برنامه نباشد. او انسان را عبث و بیهوده خلق نکرده است. او از خلقت هدفی دارد و بعد از خلق، انسان را به خود وانگذاشته و زندگی را برای او پوچ قرار نداده است. اگر خدا برای این دنیا برنامه‌ای را تدارک دیده، آدمی را نسبت به آن بی‌خبر قرار نداده و او را در ظلمت رها نکرده است؛ زیرا او را به خیر و شر و نور و ظلمت هدایت کرد. برای چگونه زیستن او، کتاب را نازل کرد و با چه کسی رفتن، نبی و رسول را برانگیخت؛ و باید‌ها و نباید‌ها و راه را با اکمال دینش به پایان برد، پس بر انسان حجت را تمام و برای او مواضع عذر را بیان کرد. آن‌گاه حضرت امیر علیه السلام بعد از مرحله معرفت و شناخت حق و مبدأ و راه و راهنما، به چگونگی آمادگی آدمی اشاره دارد، و اخلاق و موانع خلق او را بیان می‌کند.

چگونه حجت خدا، بر ما حجت را تمام کرده و اندکی را جا نگذاشته است؛ او با تعیین جایگاه آدمی و رابطه او با خالق، بر ضرورت حجت تصریح دارد. در پایان خطبه، امام آگاهانه می‌فرماید: ملازم راه بودن و از اهداف غافل نشدن، و از امکانات و حجت باطنی بهره گرفتن، به این است که از آنچه زمینه عبث و لغو را فراهم می‌کند و موجب فراموشی حجت باطنی و ظاهری - ذکر و رسول - می‌شود پرهیز کرد، و آن را تکذیب نمود.

## همیشگی و پیوستگی حجّت

بحث ضرورت وجود حجّت، با اشاره به بعضی از دلیل های عقلی و نقلی آن گذشت. در این مرحله از دوام و استمرار حجّت سخن می گوئیم. بعد از این که ضرورت وجود حجّت برای انسان ثابت شد، به طور طبیعی تا انسان موجود است، باید چنین حجّتی همراه او باشد. در غیر این صورت خلاف آن چه تبیین شد، پیش خواهد آمد. بنابر این ترکیب خاصّ آدمی و ساختمان وجودی او و هدف دار بودن وی و نیز محدود نبودن به دنیا، راه و راهبری را لازم دارد. قرآن بر این مطلب و استمرار وجود راهبر، صحّه می گذارد و نهج البلاغه - که محور بحث ما است - نیز بدان اشاره دارد.

### پیوستگی حجّت در قرآن

ابتدا این بحث را از منظر قرآن، با نگاهی کلی و گذرا به بعضی از آیات، بررسی می کنیم و سپس ادامه بحث را در نهج البلاغه پی می گیریم. قرآن می فرماید:

﴿... وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾<sup>(۱)</sup>.

«... و هیچ امتی نبوده مگر این که در آن هشدار دهنده ای گذشته است»

شایسته است برای فهم آیه، نظری اجمالی به سوره فاطر افکنده شود، تا هم از نور هدایت قرآن بهره‌مند شویم و هم جایگاه آیه را به دست آوریم.

سوره فاطر مکی است و در ابتدای بعثت و آغاز دعوت رسول برای جامعه‌ای که گروهی از آن، معاند و اندکی سرگشته هستند، مطرح می‌شود. سوره با حمد خداوند آغاز می‌شود، همو که فعال ما یشاء است و مخلوقات به ویژه جامعه انسانی را متحوّل می‌کند و بعد از خلق آن‌ها به تقدیر و تدبیر و تعیین حدّ و مرز و ایجاد فاصله، همراه با ارتباط بین آن‌ها اقدام می‌کند.

آیه از رسالت ملائکه برای تمام نظام هستی سخن می‌راند، آن‌گاه انسان‌ها را متوجه نعمت‌هایی می‌کند که توجه به آن‌ها خالقیت و رازقیت و وحدانیت حق را شهادت می‌دهد، و نیاز آدمی به این راه را ثابت می‌کند، زیرا به رغم همه موانع و خودفریبی‌ها، امور به حق رجعت دارد، بنابر این آدمی باید باور کند که راهش تا حق ادامه دارد و محدود به دنیا نخواهد بود، هرچند شیطان او را وسوسه کند. از این‌رو انسان باید دشمنان خود را بشناسد که آنها او را دعوت به ماندن و توقف در چهاردیواری دنیا می‌کنند. باید باور کند این‌ها دشمن او هستند، نه دوست او؛ هرچند حرف‌ها و دعوت‌های آن‌ها، او را خوش آید. آدمی باید خوب شود و از لغو‌گریزان باشد و از بی‌خیال بودن فاصله بگیرد؛ در غیر این صورت نرمی مار، نیش او را به همراه دارد و خنکی لذت، گرمی آتش را.

به طور طبیعی، آدم‌ها در مقابل این تذکرها و موانع شیطانی، دو دسته خواهند شد؛ آن‌ها که با تذکرها به ادامه راه خود ایمان می‌آورند و بر اساس ایمان، اعمال جهت‌دار را انجام می‌دهند، که خداوند از تقصیرات آن‌ها خواهد گذشت و برای آن‌ها اجر در راه بودن و به قرب حق رسیدن را در نظر خواهد

گرفت.

در مقابل این‌ها گروه دومی هست، که از راه چشم می‌پوشد و به خسران تن می‌دهد و سوختنِ نرفتن را می‌چشد.

راستی! در نظام قانونمند هستی که راهی را برای آدمی قرار داده‌اند و ضیافتی برای او مهیا نموده‌اند، تفاوت ندارد آن که در صراط قدم برمی‌دارد، با آن که به بی‌راهه و چپ و راست می‌گراید و دشمنانِ او اعمال زشتش را برایش زینت می‌دهند و او هم باور کند که همین راه است! حقا که هدایت و ضلالت دست او است، که این‌گونه زمینه‌ها را فراهم می‌کند و حجت‌ها را تمام می‌نماید، تا آدمی انتخاب کند؛ آن هم آگاهانه و هوشیارانه، چنان انتخابی که از آن دفاع کند و با همه گمراهی، آن را توجیه نماید و تزیین کند و نیکو بیندارد. وای بر ما که از این معجزه زنده، که این چنین با فریاد، آیه‌ها را بر ما تلاوت می‌کند و آفات و دشمن‌ها را می‌شناساند تا در دریای غفران حق شناور شویم و به ما می‌گوید: خوب شوید تا اجر بگیرید، چشم می‌پوشیم و کافر می‌شویم و خانه دشمن را محل امن خود می‌پنداریم؛ غافل از این که در دست دشمن اسیر، و در دام او می‌سوزیم.

بین چه رسول مهربان و رؤوفی، خود را با تمام وجود وقف ما می‌کند و برای ما دل می‌سوزاند، تا ما را بسازد و با وجود این که ما زشتی‌ها را انتخاب کرده‌ایم و در خانه دشمن منزل گرفته‌ایم و به خسران نشسته‌ایم، باز ما را رها نمی‌کند.

﴿وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ...﴾<sup>(۱)</sup>

«و خدا همان کسی است که بادها را روانه می‌کند...»

خداوند در عالم ملکوت، رسولانی به نام ملائکه دارد، و در طبیعت،

رسولانی به نام ریاح دارد. بادهای نشأت گرفته از رحمت حق با وزیدن، زمین مرده را روح می‌دهند و زنده می‌کنند. یادآوری این نعمت و ارتباط خاص باد و ابر و باران با احیای زمین مرده، معرفتی توحیدی را در انسان زنده می‌کند. تنها خداوند است که چنین قدرتی دارد و او است که بر قدرت خویش قاهر است و مغلوب آن نمی‌گردد.

عده‌ای در محدوده‌ای خاص، ممکن است قدرت داشته باشند، ولی توان اداره چنین قدرتی را ندارند و سوار بر قدرت نیستند، بلکه اسیر آن هستند. قدرت فریب‌شان می‌دهد و عزیز نخواهند بود. عزت و تسلط بر قدرت، خاص حق است و آدمی که به تسخیر طبیعت رو آورده و قدرت‌مند شده، دریاها و کرات را مسخر کرده و اتم‌ها را شکافته است، وقتی می‌تواند به این قدرت جهت دهد که هماهنگ با نظام هستی و خالق آن شود و این ممکن نیست، مگر این‌که به حق اعتراف نماید و به قدرت او اقرار کند و اعمال و کردارش را جهت‌دار نماید، در غیر این صورت نقشه‌ها و طرح‌های ناشی از قدرت ناهماهنگ، جز گرفتاری و ناامنی، حاصلی به بار نخواهد داشت.

امروزه بشر برای این‌که در چنگ قدرت خویش گرفتار نیاید، تصمیم به نابودی سلاح‌های مخرب گرفته است، که گاه قدرت تخریبی یکی از آنها، ده برابر زمین را نابود خواهد کرد! این نقشه‌ها با همه پیچیدگی و گستردگی، از آن‌رو که از جهتی برخوردار نبوده و هماهنگ نیست خریداری نخواهد داشت، و چیزی جز هلاکت طراحان صحنه را در پی ندارد.

﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ...﴾ (۱)

بخش سوم سوره مروری بر کیفیت خلقت آدمی است. تأمل در پیدایش



انسان او را به ادامه راه خود فرامی‌خواند، و بر خالقیت حق - الله - گواهی می‌دهد؛ که چگونه او را جفت آفرید. این، وحدت حق را گواهی می‌دهد. بعد از خلقت، آگاه بودن خدا از انسان مطرح است و وجود کتابی که همه مراحل سیر آدمی را دربردارد، آنگاه بر تفاوت انسان‌ها اشاره دارد که گروهی دستاوردی ندارند و گروه دیگری...

تذکر به تحول دو زمان شب و روز، و ماه و خورشید و تسخیر آن‌ها برای انسان، و زمان مند بودن آن‌ها، و تذکر این نکته که الله و خالق و رازق و علیم و حکیم و قدیر، کسی جز رب نیست. الله است که شما را می‌پروراند و دیگران هرگز نمی‌توانند، مربی شما باشند؛ زیرا کسی باید مربی باشد، که بر استعدادها و امکانات انسان واقف بوده، هدف انسان را که برای آن خلق شده، بشناسد و او جز کسی که انسان را خلق کرده و به او رزق داده و همه زمین و آسمان‌ها را مسخر او کرده، نمی‌تواند باشد.

﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ... ﴾ (۱)

«ای مردم شما نیازمندان به سوی خداوند هستید.»

چند قسمتی از سوره که از آن سخن رفت، حمد خداوند و اثبات خالقیت و الوهیت او، از راه توجه به نعمت‌ها و چگونگی خلقت و تدبیر و مرحله‌ای بودن اشیا بود.

در این بخش خطابی دیگر به جمیع توده‌ها به چشم می‌خورد، تا افتقار ذاتی خود را دریابند و آن را با غنای ذاتی حق پیوند بزنند، و بر غنای حق متکی باشند.

احساس نیاز به خدا، به آدمی می‌فهماند برای حیات و تداوم آن باید بر

غناى او تکیه کند، که او غنی و بی نیاز است! اگر خداوند اراده کند، انسان ها را از صحنه هستی می زداید و خلق جدیدی ایجاد می کند. از آن جا که انسان ها فقر ذاتی دارند و همه محتاجند، هیچ کس توانایی برداشتن بار دیگری را ندارد، و هیچ انسانی - چه به طور فردی و چه به صورت جمعی - توان اداره امور دیگران و حل مشکلات و زدودن فقر آنان را ندارد. هرچند امروزه بشر ادعای بی نیازی از خدا و استغناى از انبیا و رسولان الهی را دارد، ولی این فقر را کسی احساس می کند، که برای زندگی خود ادامه ای را باور دارد و خود را محدود به حیات دنیوی نمی داند.

او عوالم دیگری را احتمال می دهد و در این راه دراز با بضاعت و توشه کمی که دارد، به حق و دستگیری او نیاز پیدا می کند. و آهش را بلند می نماید و می گوید:

«أه من قلة الزاد و بعد الطريق»<sup>(۱)</sup>

«وای از کمی توشه و دوری راه»

ولی آن کس که جهان بینی اش تا نوک بینی اش است و

﴿وَلَمْ يَرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾<sup>(۲)</sup>

«جز زندگی محدود دنیوی چیز دیگری را نمی خواهد»

تنها به همین قانع است. او با کسی که عوالمی را فرا روی خود می بیند، یکسان نخواهد بود و هم سو نخواهد شد، زیرا او رفتنی، و این ماندنی است. او شدن است و این گنبدیدن، او نور است و این ظلمت، او حرارت است و این

۱ - نهج البلاغه حکمت ۷۷، در بعضی از نسخه ها به جای «بعد الطريق»

«طول الطريق» ضبط شده است.

۲ - نجم، ۲۹.

برودت، و او حیات است و این مرگ. (۱).

پس این آدمی که خالقیت و رازقیت و الوهیت و ربانیت الله را شهادت داد، و با سیر و تأمل در هستی و در خلقت خویش و انسجام جهان، به غیب و ادامه راه و وجود عوالم دیگر ایمان آورد، ناظر خواهد بود که خداوند در هر طبقه‌ای از مخلوقات خویش رسولانی دارد؛ چه در عالم امر و ملکوت و چه در عالم طبیعت و جبروت.

وقتی او بر فقر ذاتی خویش به الله آگاه شد و به این مرحله رسید که از طریق غریزه و حس و تجربه و تعقل، نمی‌تواند پاسخ‌گوی نیازهای خود باشد، خود را نیازمند رسول می‌بیند و به وحی رو می‌آورد، تا از ظلمت برهد. در این صورت، رسول برای او منذر می‌باشد، و او را به یادآوری نعمت‌ها و آشنایی با فقر خود و آگاهی از تمامی راه و دوری از آفات و موانع و دشمن، وامی‌دارد و سایه رحمت را بر او می‌افکند، و او را به پایان راه خود واقف می‌کند.

این سنت در حیات انسان‌ها و همه امت‌ها جاری است. خداوند با توجه به این نیاز، آدمی را در هر مرحله به خود وانتهاده، برای او نذیر و بشیر را به عنوان رسول و حجت فرستاده است؛

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ (۲).

«ما تو را به حقّ، بشارتگر و هشدار دهنده گسیل داشتیم، و هیچ

امتی نبوده مگر این‌که در آن هشدار دهنده‌ای گذشته است»

هیچ امتی از انداز دهنده و حجت خالی نخواهد بود. اگر «خلاً» را از

«خلاً» بی‌ی که حرف آخر آن همزه است، اخذ کنیم، به این معنا است که هیچ

امتی نخواهد بود مگر این که انذار دهنده‌ای در آن ثابت باشد. همراه هر امتی، استمرار نذیری را شاهد هستیم و آخرین امت - امت آخر الزمان - از این سنت الهی استثنا نشده است، زیرا رسولی همراه با حق و با دو مؤلفه نذیر و بشیر بودن ارسال شده است؛ هر چند که انسان‌ها همچون سایر ملل در مقابل دعوت او دو دسته شدند؛ مدبرین به حق، که او را تکذیب کردند، و به اخذ عزیز - عذاب شدید - گرفتار آمدند؛ و مقبلین به حق، که پذیرای دعوت حق شدند و برای بی‌نهایت، بار و توشه خود را بستند و تا نور رهسپار شدند.

﴿ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً... ﴾<sup>(۱)</sup>.

«آیا ندیده‌ای که خدا از آسمان، آبی فرود آورد»

جلوه دیگر حق این است که خداوند از همین آب، چگونه میوه‌های مختلف با رنگ‌های متفاوت به وجود می‌آورد، با این که همه با یک آب، آبیاری شده‌اند. در میان کوه‌ها راه‌هایی ورگه‌هایی با رنگ‌های سفید و قرمز و سیاه پر رنگ، آفریده است. در میان انسان‌ها و سایر جانداران این تفاوت رنگ‌ها و این اختلاف چهره‌ها مشهود است، و تأملی را طالب است، تا با نظاره این جلوه‌های جمال طبیعت، انسان به خالقیت و ربوبیت و جمال حق آگاه شود و در برابر او به خشیت و تواضع برسد.

خداوند با اتمام رسالت و انقطاع وحی، امت را رها نکرده و به آن‌ها علمایی را ارزانی داشته که در برابر حق، تسلیم و خائف‌اند و کتاب او را، هم خود تلاوت می‌کنند و بر تلاوت آن استمرار دارند و هم بر کسانی که به خویش آگاه شده‌اند و ادامه حیات خود را باور دارند، آن را تلاوت می‌کنند. آنان نماز را، با تمام حدودش، بپا می‌دارند و از آن رو که نماز، عمود دین است، با بپا داشتن آن، دین

رسول را بپا می‌دارند و آن را احیا می‌کنند، که اقامه نماز با قیام به نماز و خواندن آن، تفاوت دارد و مراد از این عالمان، در درجه اول، ائمه علیهم‌السلام هستند، که خود فرمودند: «نحن العلماء»؛ عالم ربّانی و واقعی، تنها ما هستیم و شیعیان مامتعلّم و طالب علم می‌باشند.

این کتابی که با خود حکم، حکمت و حکومت دارد و نوری است که راه را می‌نمایاند، حافظ می‌خواهد و همراه می‌طلبد، تا خاموش نگردد و وارونه نشود و تنها در جهت هدف خود، به کار رود.

﴿ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا...﴾<sup>(۱)</sup>

«سپس این کتاب را به آن بندگان خود که [آنان را] برگزیده بودیم، به میراث دادیم».

تا رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هست، خود حافظ و مفسر آن است، ولی با رفتن رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وارث او کیست، تا بر امتش شاهد و راهنما باشد و کتاب را حافظ و پاسدار؟ از این رو است که خداوند، هرچند رسول را آخرین پیامبر قرار داد، ولی امت را از حجت محروم نکرد و کتاب را به کسانی که آن‌ها را برگزید داد. آن‌ها از صاف‌ترین و خالص‌ترین افراد، پس از رسول و از شجره نبوت بودند، و خدا این ثمرات را از آن درخت چید و برگزید.

به گواه همه منابع تاریخی رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مکرر اعلام کرد:

«أني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي اهل بيتي انهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا ابدا»<sup>(۲)</sup>.

۱ - فاطر: ۳۲.

۲ - کنز العمال، متقی هندی، ج ۱، ص ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۸ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷. حدیث فوق به صورت‌های مختلفی نقل شده است.

«من در میان شما دو چیز نفیس می‌گذارم، یکی کتاب خدا و دیگری عترتم که خاندان من هستند و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند و تا زمانی که به این دو چنگ زنید، گمراه نمی‌شوید.»

این حدیث متواتر، بر پیوستگی حجت‌های الهی در کنار خاتمیت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تا پایان تاریخ گواهی می‌دهد و این سنتی تغییر ناپذیر است. ما جانشینان کسانی هستیم که در مقابل دعوت حق دو گروه شدند؛ مؤمن و کافر. این سیر را در مدتی باید بیماییم تا رحمت خداوند بر ما ببارد و غم و حزن از ما برهد و بر حوض کوثر، نزد رسول وارد شویم.

بارالها! تو بر ما حجت را تمام کردی و ما را از امت رسالت قرار دادی؛ بر ما ببخش، تا قدرشناس باشیم و به حب دنیا روی نیاوریم و دشمن محمد و آل محمد علیهم السلام نگردیم.

خدایا! ما را اهل تلاوت قرآن بگردان، تا مشمول شِکوه رسول نشویم که فرمود:

﴿... يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾<sup>(۱)</sup>.

«پروردگارا به راستی قوم من این قرآن را در شکل مهجورش برگزیده‌اند.»

### پیوستگی حجت در سوره مؤمنون

آیه دیگری که شاهد استمرار حجج الهی است، این آیه است:

﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا...﴾ (۱).

«باز فرستادگان خود را پیاپی روانه کردیم»

تأمل در این سوره (۲) و توجه به شروع و ختم آن و تدبر در سیاق آیات، علاوه بر این که موجب هدایت و نقصان ضلالت است، بیان کننده سیر تاریخی ادوار مختلف بشر با رسولان الهی و برخورد توده‌ها با آنان است.

تقسیم بندی اجتماعی به دو گروه مؤمن و کافر، با نگرشی بر خلقت انسان و عبث نبودن خلقت و رابطه انسان با معاد، همگی تأکید این است که انسان هدف‌دار نیاز به حجت دارد، تا او را به صراط مستقیم و عبودیت حق دعوت کند. این حجت در هر امت و قومی است تا حجت خدا را بر آن‌ها تمام کند، و عذر بشر را در عدم ارسال انبیا و نبود حجت رد کند.

سوره بیان کننده این نکته است که ما رسولان را یکی پس از دیگری فرستادیم. بعد از این که انسان را در بهترین شکل خلق کردیم و راه‌های آسمانی را بر او گشودیم، او را با خود مرتبط کردیم و از نعمت‌های زمین و آسمان در شکل‌های مختلف او را بهره‌مند کردیم و از او غافل نبودیم. بعد از بیان این سنت جاری، خداوند به ترتیب از رسولان اولی العزم، از نوح عليه السلام تا محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نام می‌برد و دعوت او را به صراحت ذکر می‌کند:

﴿وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (۳).

«به طور قطع تو آن‌ها را به راه راست می‌خوانی»

یکی از لوازم دعوت به صراط مستقیم، معرفی هادی و راهنمای راه و حافظ

۱ - مؤمنون: ۴۴.

۲ - همراه با مطالعه این بخش، به سوره مؤمنون توجه شود.

۳ - مؤمنون، ۷۳.

میراث رسول است. در روایت آمده است، عبودیت - که به تعبیر قرآن صراط مستقیم است - بدون معرفت امام ممکن نخواهد بود<sup>(۱)</sup>. در دعوت رسول، دعوت به امام مطرح است. در تفسیر قمی صراط مستقیم به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام تفسیر شده است<sup>(۲)</sup>.

راستی! چرا سوره با ذکر صفات مؤمنان شروع می شود؟ شروعی متفاوت با سوره فاطر. از پایان راه سخن می گوید و از وارثان فردوس، که آن را اعلی درجات بهشت می گویند. آن گاه از خلقت مؤمن می گوید، و در اثنای کلام از کفار سخن می راند که همه آن ها در امت های متفاوت و قرون مختلف، یک اشکال می کنند که اگر خداوند لازم می بیند رسول بفرستد، چرا بشر می فرستد و ملک نمی فرستد؟ آیا این حکایت از آن ندارد که آدم ها خودشان را باور نکرده اند و به قدر خود آگاه نیستند که انسان را برای انجام رسالت الهی شایسته نمی دانند؟!

### ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾<sup>(۳)</sup>

«آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است»

باید انسان ها به عظمت خویش راه یابند و خود را حقیر نشمارند، تا برای شان بهت انگیز نباشد که دنیاهاى دیگری هم هست و انسان محدود به این هفتاد سال نیست و بعد از مرگ مبعوث می شود و زندگی را شروع می کند. او نباید گمان کند عبث و بیهوده خلق شده تا رویش خود را از دست بدهد، و در تاریخ تنها به صورت احادیثی بماند که زبانزد مردم است، و آثار حیاتی از او باقی نماند و فقط به صورت اخباری در داستان ها و قرآن از او گفتگو شود.

۱ - اصول کافی، کتاب الحجة، باب معرفة الامام - شامل ۱۴ روایت - ص ۱۸۰.

۲ - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۹۳، ذیل آیه ۷۳. در سوره مؤمنون.

۳ - مؤمنون، ۱۴.



و همچون خار و خاشاک خشک شده بی مقداری شود که «خفت موازین» دارد و کفه میزان اعمالش سبک است.

اما آنان که دعوت انبیا را لبیک گفتند، چون به ارزش خود واقف شده و به ادامه راه خود ایمان آورده بودند، با معیارهای پابرجا به رویش رسیدند و ریشه دواندند و به ابدیت پیوستند و وارث فردوس گشتند.

راستی! قرآن معجزه جاویدان است. نه از هدایت کم می‌گذارد و نه از ارائه هدایت ناتوان و عاجز است؛ نه اختلافی در آیات دارد و نه از انسجام و استحکام کاستی دارد.

باید اعجاز قرآن را در این دید که چگونه در وجود انسان جریان می‌یابد و تار و پود او را می‌تند و او را زیر و رو می‌کند تا به صراط مستقیم بازگرداند، نه تنها در الفاظ قرآن، که امروز دیگر عربی نمانده که مجادله لفظی بکند و غیر عرب بگوید: اگر اعجازش در الفاظ هست، پس حجت بر ما تمام نیست. باید اعجاز را در چیز دیگری جستجو کرد که امروزه برای همه مدعیان هدایت و معتقدان به خرد نیز معجزه باشد.

بارالها! دل‌های ما را از غل و زنجیرهایی که بر آن بسته شده وارهان، تا به فهم قرآن نائل آییم و ما را از همزات شیاطین به دامن کبریایی خود پناه ده!

### سوره رعد و پیوستگی حجت

سومین آیه‌ای که به دائمی بودن حجج الهی تصریح دارد؛ این آیه است:

﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾<sup>(۱)</sup>

«ای پیامبر! تو فقط هشدار دهنده‌ای، و برای هر قومی رهبری

است.»

شروع این سوره با شروع دو سوره فاطر و مؤمنون متفاوت است.

این سوره از آیات کتاب و حقانیت قرآن و از موضع گیری اکثر مردم در برابر این کتاب آسمانی، سخن می گوید.<sup>(۱)</sup>

### **چرا قرآن حق است؟ و چرا اکثر مردم ایمان نمی آورند؟**

حقانیت قرآن از آن جا است که فرستاده آن خداوندی می باشد که خالق و مدبّر اشیا است و با نظام و قانون خاصی هستی را به پا داشته، و خورشید و ماه را مسخر کرده، و هستی را زمان مند نموده است. استواری سقف دنیا و قدرت و تسخیر و تدبیر، انسان را به یقین می رساند، و او زبان به حقانیت خداوند و کتاب می گشاید.

نحوه استقرار زمین و وجود کوه ها و آب هایی که از دو جنس متفاوت هستند، و ثمراتی که هر یک جفت دیگری هستند، و چگونگی ارتباط شب و روز آدمی را به تفکر دعوت می کند، تا از تکثر و ارتباط خاص آن ها و نظام حاکم بر هر کدام، به وحدت مدبّر و خالق، راه یابد.

با مطالعه در مایع حیاتی به نام آب و ثمراتی که از آن نشأت می گیرد، انسان به تعقل وادار می شود تا بسنجد تنها آنچه ثابت و ماندنی است، خداوند خالق و مدبّر است و غیر او باطل و از بین رفتنی است.

### **چرا آن ها ایمان و گرایش به حق و کتاب ندارند؟**

چون ادامه حیات خود را باور ندارند و می گویند: مگر می شود انسانی که بعد از مرگ به خاک بدل می شود، حیات و خلقت جدیدی داشته باشد؟! آنان کسانی هستند که وجود عظیم انسانی را در قفس دنیا محبوس کرده و بر دست و گردن خود زنجیر اسارت زده اند.

۱ - مانند دو سوره گذشته مراجعه به سوره لازم است.

وقتی من تا آخر عمرم از فاصله دو روستا بیش تر نمی‌گذرم و حداکثر راهی را که باید بروم، ده کیلومتر است، ماشین و هواپیما و جتِ مافوق صوت را می‌خواهم چکار؟! وقتی که خود را به همین دنیا محدود می‌بینم، کتاب هدایت به دنیای دیگر را باور ندارم، و نمی‌خواهم.

قرآن می‌فرماید:

﴿... وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ﴾ (۱)

«وکسانی که به آخرت ایمان می‌آورند، به آن [قرآن نیز] ایمان می‌آورند»

کسانی که به بیش از دنیا گرایش دارند، به کتاب و راهنمای آن عالم نیاز دارند.

﴿الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ (۲)

«خودباختگان کسانی اند که ایمان نمی‌آورند»

آن‌ها که به خود ظلم کردند و سرمایه‌های وجودی خویش را به بار نشانندند و دچار خسران و زیان شدند و خود را به کم‌تر از آنچه بودند فروختند، آن‌ها ایمان نخواهند آورد، و گرایش در آن‌ها شکل نخواهد گرفت.

راستی! از این انسان عجب نیست که با وجود آیات محسوس و مشهود در درون خویش و در اطراف خود، به ادامه حیات خویش بی‌ایمان است و این همه سرمایه و استعداد را در این قفس دنیا محدود کرده است؟!!

انسان منحرف بر دروازه‌های دل خود قفل زده و از آنچه او را به رفتن دعوت می‌کند بیزار است، و آیات دیگری را می‌خواهد که با خواسته‌های

۱ - انعام: ۹۲.

۲ - انعام: ۱۲.

محدود و هوس‌ها و آرزوهای بی‌مقدارش هماهنگ باشد! آیاتی که بودنش را توجیه کند، و شعله شهواتش را دامن زند، و مسئولیت‌ها را از او بردارد، و او را آزاد بگذارد تا هر هوسی دارد آن را برآورده سازد.

اما چگونه می‌شود خداوند حکیم که خالقیت و ربوبیت و الوهیت و تدبیر را با هم جمع کرده و این‌گونه نظام هستی را هدف‌مند و با جمال و اتقان اجل بنا گذاشته، آدمی را به خود رها کند تا بسوزد و در غل و زنجیر توهم و جهل و هوس گرفتار آید؟! خدا او را به خود وانگذاشته و به او اجازه نمی‌دهد از حق تجاوز کند که با تفکر و تعقل در این نظام، مبدأ نمایان است و مقصد جهان نیز روشن است.

﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ (۱)

«ای پیامبر! تو فقط هشدار دهنده‌ای، و برای هر قومی رهبری است»

خداوند تو را رسول منذر این امت قرار داده و در این مرحله که آن‌ها بر ماندن خود در دنیا لجاجت دارند، وظیفه تو انذار است، که از ارزش آن‌ها بگویی و از ادامه و استمرار حیات، آنها را خبر دهی و تنها کتاب هدایت را قرآن معرفی کنی.

خداوند برای هر قومی هادی گذاشته است تا آن‌ها را به حق هدایت کند. این از سنت‌های جاری الهی در بین بشر است که او را بدون هادی نخواهد گذاشت، هرچند مردم به هادی‌های خود جفا کنند و از آن‌ها روی برگردانند. آیات نشان می‌دهد که اعجاز قرآن در هدایت‌گری است، و کفار از آن غافل‌اند و آن را باور ندارند. آن‌ها چیزی را می‌خواهند که چشم‌های شان را پر

کند و هوس‌های شان را برآورد، نه این‌که دل‌های آن‌ها را جلا دهد و حق را نشان دهد.

این سوره در ادامه، اهل تأمل و تعقل را می‌طلبد که روی خود را به دنیای جدیدی بگشایند و به حقارت دنیایی که به آن دل بسته‌اند، پی ببرند.

این سه آیه از سه سوره، که هر سه مکی و در آغاز دعوت رسول نازل شدند بررسی شد، تا ابتدای دعوت، همراه با این معرفت باشد که آدمی به حجت و رسول و هادی و منذر و مبشر و ولی نیازمند است. این نیاز تعبدی نیست، بلکه با بررسی زمینه‌هایی از وجدان، هستی و از خالق که برای هر بیگانه و بی‌اعتقاد به قرآن، حجت و برهان است، فهمیده می‌شود.

بعد از بررسی آیات به مرور کلمات نورانی نهج‌البلاغه می‌پردازیم. باشد که خداوند ما را با خویش آشنا کند و از نور هدایت کلام اولیائش بهره‌مند نماید!

## استمرار و دائمی بودن حجّت

### و بررسی آن در نهج البلاغه

«و اصطفی سبحانه من ولده انبیاء اخذ علی الوحی میثاقهم و علی تبلیغ الرسالة امانتهم، لَمَّا بَدَّلَ اَکْثَرَ خَلْقِهِ عَهْدَ اللَّهِ إِلَيْهِمْ فَجَهِلُوا حَقَّهُ وَ اتَّخَذُوا الْاِنْدَادَ مَعَهُ، وَ اجْتَالَتْهُمْ الشَّيَاطِينُ عَنِ مَعْرِفَتِهِ وَ اقْتَطَعَتْهُمْ عَنِ عِبَادَتِهِ فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَ وَا تَرِ الْيَهُمُ انْبِيَاءَهُ».

اولین خطبه نهج البلاغه با حمد خداوند و صفات سلبی او شروع شده، از خلقت عالم و ملائکه سخن می‌گوید، و پس از آن به خلقت حضرت آدم و طغیان شیطان و وسوسه او و فریفته شدن آدم و هبوط او اشاره دارد. در ادامه، بعثت انبیا و اهداف آن‌ها و هدف از بعثت و نیز بعثت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و کتاب خدا مطرح می‌شود. خطبه با ذکر حج و هدف آن و خصوصیات و جایگاه آن در اسلام به پایان می‌رسد.

ترجمه خطبه:

«خداوند - تبارک و تعالی - از بین فرزندان آدم عَلَيْهِ السَّلَام خالص‌ترین آن‌ها را به عنوان پیامبر برگزید و از آن‌ها با وحی - چه در مرحله دریافت و چه در مرحله ابلاغ - پیمان محکمی گرفت که بر وحی آگاه باشند و از آفت نسیان و ابهام و اجمال و تحریف

پیراسته باشند و حجت را بر خلق خدا تمام کنند».

قرآن کریم به این مطلب اشعار دارد:

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا لِّيَسْتَلَّ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا﴾<sup>(۱)</sup>.

«و [یاد کن] هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم، و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم، و از [همه] آنان پیمانی استوار گرفتیم. تا راستان را از صدقشان باز پرسد، و برای کافران عذابی دردناک آماده کرده است.»

خداوند از پیامبران اولی العزم پیمان اخذ کرد. در آیه اشاره ندارد بر چه چیز اخذ میثاق شده است. حضرت در خطبه توضیح می دهد که این اخذ میثاق غلیظ، بر وحی بوده تا انبیا وظیفه سنگین شان را به آخر برسانند؛ و پیامبر اسلام اولین کسی می باشد که از وی اخذ میثاق شده است، زیرا از همین آیه به دست می آید «منک» قبل از نوح و سایر پیامبران است. روایات بسیاری این را تأیید می کند. در زیارت رسول الله آمده است: «اول النبیین میثاقاً و آخرهم مبعثاً»<sup>(۲)</sup> و قرآن می فرماید:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾

«رسول به سبب وفاداری به آن میثاق، از هوی گریزان است و جز وحی چیزی بر زبان جاری نمی کند»<sup>(۳)</sup>.

۱ - احزاب: ۷ - ۸.

۲ - مفاتیح الجنان، زیارت رسول الله ﷺ از بعید.

۳ - نجم: ۳ - ۴.

در جای دیگر می فرماید:

﴿ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ ﴾ (۱).

«این چنین نیست که خداوند به بشر و نبی، کتاب و نبوت را اعطا کند - و با او میثاق وحی ببندد - ، آن گاه رسول عهد شکنی کند و به جای دعوت به حق به خویش دعوت نماید.»  
 («و علی تبلیغ الرسالة امانتهم».)

خداوند در مرحله تبلیغ رسالت و آنچه انبیا مأمور به ابلاغش بودند، از آن ها امانتی را اخذ کرد، یعنی وحی را و تبلیغ رسالت را به پایان ببرند و آن را به اهلش برسانند. حضرت امیر علیه السلام درباره ملائکه می فرماید:

«این ها امانت دار وحی هستند و در ارسال وحی به انبیا کوتاهی ندارند.» (۲).

از به کارگیری کلمه «امانت» در آیات قرآن و عبارات نهج البلاغه به دست می آید که امانت، عبارت از عهد و پیمانی است که بسته شده است و آنچه را طرف مقابل قبول کرده، امانتی نزد او است. لذا خداوند، که با انبیا بر وحی پیمان بسته، میثاق او بر وحی امانتی در دست انبیاء است، که باید آن را ادا کنند و به رسالت خویش که تبلیغ وحی است، اهتمام داشته باشند. آن گاه خداوند از آن ها این امانت را اخذ کرده، آن ها را مورد بازخواست قرار می دهد.

شاید منظور از «صادقین» در آیه بعدی همین «نبیین» باشد که از صدق آن ها سؤال می شود. تعبیر «الصادقین عن صدقهم» می رساند این ها در ادای

۱ - آل عمران: ۷۹.

۲ - نهج البلاغه، خطبة ۹۱.



امانت صادق بودند.

آن حضرت در یکی از نامه هایش می فرماید:

«و من لم یختلف سرّه و علانیته و فعله و مقالته فقد ادى الامانة»<sup>(۱)</sup>

این حدیث می گوید: تطابق قول و فعل و نیت، انسان را صادق می سازد، که طبعاً به امانت، وفا خواهد کرد.

کتاب و حکمت و نبوت، آن طور که در آیه هشتاد و یک آل عمران آمده است، امانتی است که انبیاء آن را پذیرفته و از آن ها بر این امانت اخذ میثاق شده است.

اخذ میثاق انبیاء در شرایطی است که اکثر مردم به امانت و عهد الهی خیانت کرده، در آن تغییر و تبدیل روا داشتند. از یک سو بر عبودیت خداوند عهد بسته بوده اند<sup>(۲)</sup> که با به کار نگرفتن ابزار معرفتی که خداوند در وجود آن ها به ودیعه گذاشته بود، - یعنی قوای ادراکی و حواس ظاهری - عهد را شکستند و در نتیجه نسبت به حق خداوند، جاهل شدند، و سرانجام به شرک روی آوردند. آن ها چون از قدر خویش غافل شدند، خداوند را نشناختند، پس شیطان از این فرصت استفاده کرد و از این روزنه رسوخ کرده، آدمی را از معرفت حق منحرف کرد. آن طور که «ابن اثیر» در نهاییه معنا می کند شیطان ابتدا انسان ها را به استخفاف کشاند، آن گاه همراه آن ها در ضلالت سرگردان شد. و فرعون نیز با همین شیوه بر قوم خویش مسلط شد.

﴿فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ﴾<sup>(۳)</sup>.

۱ - نهج البلاغه، نامه ۲۶.

۲ - ﴿الم اعهد اليكم يا بني آدم ان لا تعبدوا الشيطان... وَانِ اعبدوني﴾. یس: ۶۱ - ۶۰.

۳ - زخرف، ۵۴.

این استخفاف از استعمار و استضعاف مقدم تر است.

بنابر این؛ معنایی که شارحان نهج البلاغه کرده‌اند - که چون مردم منحرف شدند، خداوند از انبیا اخذ میثاق کرد - صحیح نیست، بلکه انسان هر چه قدر هم بر فطرت خویش باقی می‌ماند و بر قدر و درک خود فائق می‌آید، نیازش به انبیا پیش تر می‌شد.

شاید به یک اعتبار معنای شارحان درست باشد، که حضرت نمی‌فرماید: آن‌ها را ارسال کرد، بلکه می‌فرماید: بر آن‌ها میثاق غلیظی گرفت که با انحرافات مردم شدت عمل بیشتری اعمال کنند، تا اکثر خلق را به صراط، هدایت کنند، در آن هنگامی که شیطان در حوزه معرفت آدمی رسوخ کرد و او را به استخفاف کشاند و راه رشد و فلاح آدمی را بست، و راه عبودیت انسان را قطع کرد<sup>(۱)</sup>.

«فبعث فیهم رسله و واتر الیهم انبیائه»<sup>(۲)</sup>.

این بخش دنباله و عطف به ابتدای کلام است؛ یعنی «اصطفی سبحانه من ولده الانبیاء...».

خداوند سبحان بعد از اخذ میثاق و داشتن شایستگی و بایستگی انبیا برای رسالت عظیم، آن‌ها را بعد از برگزیدن، برانگیخت، آن‌هم در بین همان اکثریت که از جنس خود آنها بودند، نه از غیر انسان، تا به آدم‌ها بقبولاند که انسان استعداد درجات بالایی را دارد و می‌تواند رسول وحی و امین حق شود. با این‌که اهل خسران در اوج ناباوری می‌گفتند: مگر بشر می‌تواند پیام‌آور وحی

۱ - تعبیر «اقتطع» به جای «قطع» نشان می‌دهد انسان دعوت شیطان را با رغبت پذیرفت، زیرا قبل از آن از خداوند فاصله گرفت.

۲ - نهج البلاغه، خطبه ۱.

باشد؟! و این‌ها که مدّعی نبوتند، بر خداوند افترا می‌بندند.

خداوند پیامبران را مبعوث کرد، و بعث و ارسال را استمرار بخشید، و به سوی مردم انبیاء و حجّت‌های خود را پیایی برانگیخت. کلمه «واتر» که با کلمه «تتری» - در آیه - از یک واژه است، به معنای فرد و تنها می‌باشد. کلام حضرت تصریح دارد که خداوند انسان را لحظه‌ای بدون حجّت وانمی‌گذارد. سپس امام علیه السلام در ادامه کلام به اهداف و انگیزه برانگیختن انبیاء اشاره دارد، که توضیح آن در اهداف انبیاء خواهد آمد. حضرت بعد از چند بخش که از فلسفه بعثت انبیاء سخن می‌گوید، مجدداً تأکید بر استمرار حجّت دارد و می‌فرماید:

«و لم یخل الله سبحانه»<sup>(۱)</sup>

«خداوند سبحانه خلقش را از حجّت صامت و ناطق، خالی نگذاشته است. همیشه در بین خلق پیامبری هست که به سوی آنها ارسال شده، یا کتابی هست که بر آنها نازل شده و یا حجّتی وجود دارد که همراه خلق است.»

خلق بدون این حجّت نمی‌تواند باقی باشد و بر طریق و سنت‌ها پابرجا و استوار بماند. از آن‌رو که حضرت در بخش بالا و در این‌جا کلمه «سبحانه» را تکرار می‌کند، وجه عنایت و اهتمام حق را می‌رساند، که خداوند برای هدایت خلق و اتمام حجّت و تبیین آیات و بینات، هیچ‌کم نگذاشته و پاک و منزّه از هر نقصی است. و اگر انسان دیروزی یا انسان معاصر کمبودی را احساس می‌کند، یا کمبودها را توجیه می‌کند و در دفاع از دین می‌گوید نباید از دین و رسول انتظار زیادی داشت. باید ریشه این احساس را در جای دیگر جستجو

کرد، که یا از جهت

﴿ذَلِكَ مَبْلَغُهُم مِّنَ الْعِلْمِ﴾<sup>(۱)</sup>

«دنیا نهایت علم این‌ها است»

بوده و انتهای علم این‌ها به چهار دیواری دنیا خلاصه می‌شود، و یا غافل از شناخت ارزش خویش هستند، و یا برای دین و رسول چندان رسالتی قائل نیستند.

﴿سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا﴾<sup>(۲)</sup>

«او پاک و منزّه است و از آنچه می‌گویند بسی والاتر است».

نکته دیگری که حضرت دارند، انتخاب کلمه «خلق» به جای انسان یا بشر و یا ناس است، که معنای عامی دارد و سایر مخلوقات از جمله جن را دربر می‌گیرد.

لطافت دیگر وجود کلمه «أَو» است که می‌توان آن را به معنای واو گرفت، یعنی نبی و کتاب و سنت و حجّت و آیات بیّنات، همیشه در بین خلق موجود است یا «أَو» به معنای خودش باشد، که دلالت دارد: حداقل یکی از این‌ها از خلق جدا نیست.

﴿رَسُولٌ لَا تَقْصُرُ بِهِمْ قَلَّةٌ عَدَدَهُمْ...﴾<sup>(۳)</sup>

حضرت آن‌گاه در توصیف حُجَجِ الهی و ارتباط آن‌ها با هم دیگر در ادوار مختلف زمانی، سخن می‌گوید، که هیچ عاملی رسولان را در تبلیغ رسالت و ادای امانت و وفای به عهد مانع نشد. کمی عدد این‌ها و کثرت مخالفان و

۱ - نجم، ۳۰.

۲ - اسراء، ۴۳.

۳ - نهج البلاغه، خطبه ۱.

تکذیب کنندگان، موجب کوتاهی این‌ها در انجام وظیفه نشد، حضرت امام حسین علیه السلام فرمود:

«والله لو لم يكن في الدنيا ملجأ ولا مأوى لما بايعت يزيد بن معاوية»<sup>(۱)</sup>.

«اگر در دنیا هیچ پناهگاهی نداشته باشم با یزید بیعت نخواهم کرد».

با این‌که حجج الهی در یک زمان با هم نبودند، ولی از آن‌جا که هدف مشترک داشته و از یک منبع تغذیه می‌شدند و همه امت واحد بودند، پیشینیان آن‌ها پیامبران آینده را می‌شناختند و به دیگران می‌شناساندند و زمینه را برای ظهور آن‌ها فراهم می‌کردند و مردم را در انتظار آن‌ها آماده می‌نمودند. آن‌ها مبشرانی برای آینده بعد از خود بودند. در آیه (۶) سوره صف، و آیه (۱۵۷) سوره اعراف، دو رسول اولی العزم - موسی و عیسی - جامعه بشری را به ظهور و بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خبر دادند، و یوسف به ظهور موسی در جامعه بنی اسرائیل خبر داد.

انبیاء و رسولان بعد، از پیامبران گذشته یاد کردند و از اهداف آن‌ها و از قوم و عاقبت امرشان خبر دادند. قرآن یکی از فوائد ارتباط و اطلاع انبیاء از پیشینیان را، تسکین و تثبیت قلب نبی ذکر می‌کند:

﴿وَكَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>(۲)</sup>.

«وهریک از سرگذشت‌های پیامبران خود را که بر تو حکایت

۱ - بحار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۲ - هود، ۱۲۰.

می‌کنیم، چیزی است که دلت را بدان استوار می‌گردانیم، و در اینها حقیقت برای تو آمده، و برای مؤمنان اندرز و تذکری است.»

آیات سوره هود از فشاری که رسول از مخالفان می‌بیند، خبر می‌دهد که چگونه برخورد کفار و نسبت افترا دادن به رسول و انتظارات بی‌جا و بی‌موردی که آنها داشتند، بر رسول سنگین آمده و این، حکایت از خسران وجودی آنها دارد که قدر خود را نشناخته و ارزش‌ها را در فرشته بودن رسول جستجو می‌کردند!

خداوند در برابر این‌ها رسول را با «بینات» مسلح می‌کند؛ بینات و شاهی از خود پیامبر<sup>(۱)</sup>، یعنی علی عليه السلام و ریشه‌ای که او در تاریخ دارد و در ادیان سابق، اسمش مکتوب و ثابت است. آن‌گاه از دو گروهی که در برابر هم صف‌بندی کرده، سخن می‌گوید و رسول را به عظمت کارش آگاه می‌کند<sup>(۲)</sup>. آن‌گاه به داستان نوح، اولین پیامبر اولی‌العزم، می‌پردازد و در آیات بعدی، پس از ذکر این داستان غیبی، رسول را به صبر دعوت می‌کند و از عاقبت امر خبر می‌دهد.

﴿... فَأَصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ﴾<sup>(۳)</sup>

سپس داستان هود را دنبال می‌کند و از ثمود و پیامبرشان صالح سخن می‌راند و از ابراهیم و قوم لوط سخن می‌گوید و از شعیب در میان قوم مدین و سپس از جریان موسی و فرعون خبر می‌دهد. آن‌گاه خطاب به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

۱ - هود: ۱۷.

۲ - پیشین: ۲۴.

۳ - پیشین: ۴۹.

﴿فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ﴾ (۱)

«تو - ای پیامبر - و کسانی که به حق بازگشته و همراه تو هستند  
آنطور که امر شده‌اید و از شما خواسته شده، باید استقامت  
کنید».

پیامبر در این باره فرمود:

«شَیْبَتِي هُود» (۲)

«سوره هود من را پیر کرد»

خداوند برای سبک کردن این مسئولیت سنگین، از انبیاء و قوم آنها و  
عاقبت هر یک، سخن راند، تا دل رسول را قوی دارد و موعظه و تذکر باشد  
برای آنها که به رسول پیوسته‌اند.

«على ذلك نسلت القرون ومضت الدهور...» (۳)

و این سنت جاریه الهی در استمرار انبیاء و عدم انقطاع حجج الهی، در ادوار  
مختلف تاریخ عبور ملت‌ها و گذشت روزگار و پدید آمدن نسل‌های جدید ادامه  
یافت، تا به خاتم انبیاء و از او به خاتم اوصیا رسید. مرحوم صدوق در کتاب  
امالی روایتی را از امام صادق علیه السلام به نقل از حضرت رسول روایت می‌کند، که  
حضرت، برگزیدگان الهی را از آدم علیه السلام تا علی علیه السلام برمی‌شمارد (۴).

آن‌گاه حضرت در پایان، از بعثت رسول و شرایط فرهنگی و اجتماعی عصر  
بعثت، و این‌که خداوند حضرت را برگزید تا به وعده‌اش عمل کرده، حجت را بر

۱ - پیشین، ۱۱۲.

۲ - امالی شیخ صدوق، مجلس ۴۱، ح ۴، ص ۳۰۴.

۳ - نهج البلاغه، خطبه ۱.

۴ - امالی صدوق، مجلس ۶۳، ح ۳، ص ۴۸۶.

خلق تمام کند و دور نبوت را به پایان برساند، سخن می‌گوید. ان شاء الله در مبحث خاتمیت توضیح این بخش خواهد آمد.

حضرت در ذیل خطبه، این کلام نورانی را می‌فرماید: درست است نبوت به حضرت محمد صلى الله عليه وآله وسلم ختم شد و بعد از او، پیامبری مبعوث نخواهد شد، لکن خاتمیت به معنای ختم حجّت نیست، تا دیگر برای خلق حجّتی نباشد، بلکه به شیوه انبیای سلف، آن حضرت نیز، حجّتی را برای امتش به جا گذاشت. زیرا هدف‌دار بودن و عنایت و لطف حق و نیاز آدمی اجازه نمی‌دهد خلق بدون حجّت باشد. خلق خدا در مسیر حرکت و سلوک خویش به سوی حق، هم نیازمند صراط روشنی است و هم راهنمایی که راه عبودیت را به او بنمایاند. از این رو حضرت می‌فرماید:

«خَلَّفَ فِيكُمْ مَا خَلَفْتَ الْأَنْبِيَاءَ فِي أُمَّهَاتِهِمْ، أَذْلَمَ يَتْرُكُوهُمْ هَمَلًا، بغير طريق واضح، ولا علم قائم»<sup>(۱)</sup>.

«محمد صلى الله عليه وآله وسلم نیز در میان امت خود چیزهایی به ودیعت نهاد که دیگر پیامبران در میان امت خود به ودیعت نهاده بودند، زیرا هیچ پیامبری امت خویش را بعد از خود سرگردان رها نکرده است، بی آن‌که راهی روشن پیش پای شان گشوده باشد یا نشانه‌ای صریح و آشکار برای هدایت شان قرار داده باشد.»  
این کلام درست همان معنای حدیث متواتر ثقلین است.



«فلما مهد ارضه و انفذ امره اختار آدم عليه السلام خيرة من خلقه، و جعله اول جبلته و اسكنه جنته و ارغد فيها اكله، و او عز اليه فيما نهاه عنه و اعلمه ان في الاقدام عليه التعرض لمعصيته و المخاطرة بمنزلته، فاقدم على ما نهاه عنه - موافاة لسابق علمه - فاهبطه بعد التوبة ليعمر ارضه بنسله و ليقيم الحجة به على عباده، ولم يُخلهم بعد ان قبضه، مما يؤكد عليهم حجة ربوبيته و يصل بينهم و بين معرفته بل تعاهدتهم بالحجج على السن الخيرة من انبيائه و متحملي ودائع رسالاته، قرناً فقرناً حتى تمت بنبينا محمد صلى الله عليه و آله و سلم حجته و بلغ المقطع عذره و نذره».

«چون زمينش را بگسترده و فرمان خود روان ساخت، آدم را از ميان آفريدگان خود برگزيد و او نخستين آدميان بود. در بهشت خود جايش داد و عيش او فراوان و گوارا گردانيد و به او آموخت كه از چه كارهايي پرهيز كند و گفتش كه اگر چنان كارهايي از او سرزند مرتكب معصيت شده است و مقام و منزلتش به خطر افتاده. ولي آدم به كاري كه خداوند از آن نپهش كرده بود، مبادرت ورزید، و علم خدا در مورد او به وقوع پيوست هنگامي كه آدم توبه نمود خداوند او را به زمين

فرستاد تا زمینش را به فرزندان خود آبادان سازد و از سوی خدا بر بندگانش حجّت و راهنمایی باشد.

خداوند، جان آدم بگرفت. ولی مردم را در امر شناخت خویش بدون حجّت رها ننمود تا میان مردم و شناخت خود فاصله ای نیفتد، بلکه به زبان پیامبرانش، حجّتها و دلیلهای فرستاد و از ایشان پیمان گرفت. پیامبران قرنی پس از قرنی پیامدند و ودایع رسالت او را به مردم رسانیدند. تا به وجود پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم حجّتش را تمام کرد و دیگر، جای عذری برای کسی باقی نگذاشت و هر هشدار و بیم که بود، بر همگان بداد.

این کلام قسمتی از طولانی‌ترین خطبه نهج البلاغه به نام «خطبه اشباح» است. خطبه درباره ربوبیت پروردگار و صفات او است. حضرت این خطبه را در جواب سؤال کسی فرمود که از حضرت خواست برای او خداوند را وصف کند. حضرت می‌فرماید:

چون خداوند نامحدود است و در محدوده عقل بشر نمی‌گنجد، باید او را از طریق آثارش شناخت. آثاری که خود او به ما ارائه داده، یعنی آیات انفسی و آفاقی.

خداوند به سه طریق ما را نیازمند معرفت خویش کرده است، که خواهد آمد. حضرت در این خطبه نشانه‌های قدرت حق را توضیح می‌دهد. وقتی آدم به خلقت خود توجه کند می‌بیند از اسپرم به انسان صاحب عرض و طولی تبدیل می‌شود، به تعبیر قرآن:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ﴾ (۱).

«واز نشانه‌های او این است که شما را از خاک آفرید، پس

بناگاه شما به صورت بشری هر سو پراکنده شدید.»

این طریق اول است. راه دوم عجائبی است که آثار حکمت از آنها حکایت دارند. جهانی بر پایه جمال و نظام و دارای هدف، بر چه چیزی جز حکمت گواهی دارد؟

و راه سوم؛ نیاز ذاتی مخلوقات به خالق هستی و درک این نیاز توسط مخلوقات است.

﴿و اعتراف الحاجة من الخلق الى ان يقيمها بمساک قوته... فصار كل ما خلق حجة له و دليلاً عليه﴾ (۲).

«و اعتراف آفریدگان بدین حقیقت که سراسر ناتوان و فقیرند و نیازمند و حقیر؛ و اوست که باید بر آنان رحمت آرد، و به قوت خود بر پای شان دارد... پس هرچه آفریده برهان آفریدگاری و دلیل خداوندی او است.»

بنابر این همه مخلوقات و آن چه خلق کرده، حجت و دلیل بر وجود خداوند هستند. ادله عقلیه برای اثبات خالق حکیم، تمام و کامل است؛ ولی خداوند برای تأکید بر این حجت و جلوگیری از غفلت انسان و نبود عذر آدمی، پس از مهیا کردن زمین و خلق آدم عليه السلام، او را حجت قرار داد.

﴿و لم يخلهم بعد ان قبضه ممّا يؤكّد عليهم حجة ربوبيته... حتى

۱- روم، ۲۰.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۹۱.

تَمَّتْ بِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَجَّتَهُ...»<sup>(۱)</sup>.

بعد از قبض روح آدم علیه السلام بندگان را برای معرفت مقام ربوبیتش، از حجّت محروم نکرد و مردم را بدون حجّت رها ننمود و توسط انبیاء و حاملان رسالت با مخلوقاتش عهد و پیمان بست، و هر امتی پس از امت دیگر، این چنین سرنوشت محتومی را گذراندند، تا با بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نبوت به آخر رسید و بعد از او پیامبری نخواهد آمد؛ اما حجّت همیشه می باشد، چون نیاز به او همیشه هست.

«فاستودعهم فی افضل مستودع واقرهم فی خیر مستقر تناسختهم کرائم الاصلاب الی مطهرات الارحام، کلما مضی منهم سلف قام منهم بدین الله خلف».

«خداوند پیامبران را در برترین ودیعتگاهها به ودیعت نهاد و در بهترین قرارگاهها جای داد. آنان را از صلیبهای کریم به رحمهای پاکیزه منتقل فرمود. هرگاه یکی از ایشان از جهان رخت بر بست دیگری برای اقامه دین خدا جای او را گرفت.»  
حضرت خطبه را با ذکر صفات خدا شروع می کند و از آن جا که خداوند نامحدود است، غایتی برای او قابل تصور نیست. مبارک و مستدام است.

این وجود غیر متناهی و غیر قابل درک، حتی برای همت‌های والای دورانیش که از تیزبینی خاصی برخوردارند قابل درک نخواهد بود. نهایت درک ما از او به اندازه عقل ما است. حضرت در جای دیگری می فرماید:

«ولا تقدّر عظمة الله سبحانه علی قدر عقلک فتکون من الهالکین»<sup>(۱)</sup>.

«عظمت خدای سبحان را به اندازه عقل خودت مَسْنج که از هلاک شوندگان حساب می شوی».

و در وصف ملائکه می فرماید:

«متولهة عقولهم ان یحدوا احسن الخالقین»<sup>(۱)</sup>

«فرشتگانی که عقلشان از شناساندن و وصف کردن بهترین آفرینندگان واله و حیران است».

به دنبال این کلام، حضرت علت ناتوانی آن‌ها را توضیح می‌دهد که آن‌چه قابل درک است، چیزی است که دارای شکل و اعضا و جوارح باشد و محدود به زمان باشد که با به سرآمدن اجل و زمانش فانی شود.<sup>(۲)</sup>

بنابر این ارتباط با وجود حی قیوم ازلی ابدی، جز با واسطه ممکن نیست.

«وانت کما تقول و فوق ما تقول»

خداوند باید خود را به خلق بشناساند. خداوند آن‌طور است که می‌گوید، نه آن‌چه که ما می‌گوییم. به این جهت ما نیاز به حجّت داریم که احسن الخالقین را به ما بشناساند. به همین علت حضرت از حُجَج الهی می‌گوید و ابتدا از طهارت پدران و مادران آن‌ها می‌گوید، و این‌که خداوند آن‌ها را در بهترین ودیعت‌گاه‌ها گذاشت و در بهترین ارحام مادران، آن‌ها را مستقر کرد. این از اعتقادات شیعه است که نیاکان و پدران و مادران انبیاء موحد بودند؛ نه شرکی در آن‌ها راه یافته بود و نه فسق و فجوری از آن‌ها سر زده است. جریان حضرت ابراهیم و «آذر» که در قرآن آمده است،<sup>(۳)</sup> هر چند در ابتدا از آن استشمام می‌شود که پدر ابراهیم مشرک بوده، ولی چنین نیست، زیرا قرآن تصریح دارد که پدر ابراهیم مشرک نبوده است؛ در نتیجه آذر پدر او نیست. گو این‌که آیات

۱ - نهج البلاغه، خطبة ۱۸۲.

۲ - مدرک پیشین.

۳ - انعام: ۷۴.

سوره مریم از مناظره ابراهیم با پدرش سخن دارد، و او پدر را انذار می‌کند، تا از بت پرستی دست بردارد. وقتی پدر او را تهدید می‌کند، ابراهیم در کمال ادب می‌فرماید:

﴿... سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي...﴾ (۱)

«درود بر تو باد، به زودی از پروردگارم برای تو آمرزش می‌خواهم».

در سوره توبه خداوند بیان می‌کند که مسلمان حق ندارد برای مشرک دعا کند؛ آن‌گاه می‌گوید استغفار ابراهیم، زمانی مشخص داشت و در واقع مهلتی برای استغفار آذر بود. وقتی با سرآمد موعده، پدر در شرک باقی ماند، ابراهیم از او تبری جست. (۲)

این آیات نشان می‌دهد که آذر در حال شرک ماند و ایمان نیاورد. از سویی قرآن خبر می‌دهد ابراهیم در آخر عمر - بعد از ساختن کعبه و پس از این‌که خداوند در پیری به او اسماعیل و اسحاق را عطا کرد - عرض می‌کند:

﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ﴾ (۳)

«پروردگارا! روزی که حساب برپا می‌شود، بر من و پدر و مادرم و بر مؤمنان ببخشای»

ابراهیم برای والدینش طلب مغفرت می‌کند؛ اگر این والد همان آذر باشد، ابراهیم حق ندارد برای او که مشرک است، استغفار کند.

پس والد و پدر ابراهیم عليه السلام، آذر نبوده است. واژه «والد» صراحت در کسی

۱ - مریم: ۴۷.

۲ - توبه: ۱۱۳ و ۱۱۴.

۳ - ابراهیم، ۴۱.

دارد که شخص، فرزند او باشد، ولی «اب» کلمه عامی است که بر جدّ و شوهر مادر و هر سرپرستی اطلاق می‌شود<sup>(۱)</sup>.

بعد از این که حضرت از طهارت پدران و مادران انبیاء خبر می‌دهد، از پیوستگی آن‌ها سخن می‌گوید:

«کَلَّمَا مَضَى مِنْهُمْ سَلَفٌ قَامَ مِنْهُمْ بِدِينِ اللَّهِ خَلْفٌ»<sup>(۲)</sup>.

«هرگاه یکی از ایشان از جهان رخت بربست دیگری برای اقامه دین خدا جای او را گرفت.»

در اولین خطبه نهج البلاغه، که کلمه «واتر» داشت و تصریح بر استمرار حجج الهی بود، ابن ابی الحدید معتقد است: نیاز به فاصله زمانی است که یک نبی ظهور کند و بمیرد و سپس نبی دیگری - بعد از مدت زمانی - مبعوث شود<sup>(۳)</sup>؛ هرچند توضیح داده شد «وتر» این معنا را نمی‌رساند، بلکه به معنای اتصال است.

هر زمان که پیامبری به پایان مسیر خود رسید و درگذشت، شخص دیگری از جانشینان صالح آن‌ها، حافظ دین خداوند خواهد بود. بنابراین در نگاه عقل و قرآن و علی علیه السلام حجج الهی تداوم، پیوستگی و استمرار دارند.

۱ - المیزان، ج ۷، ص ۱۶۳.

۲ - نهج البلاغه، خطبه ۹۴.

۳ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۱۱۴.



## فصل دوّم

# حجّت های بعد از رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

## خاتمیت پیامبر ﷺ

با تصریح قرآن و تأکید رسول و معصومین علیهم السلام، پیامبر اسلام آخرین فرستاده ربّ العالمین، و خاتم پیامبران است.

﴿ مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ  
كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴾ (۱)

«محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست ولی او فرستاده خداوند و کسی است که پیامبران به او ختم می‌شوند و پایان می‌پذیرند و خداوند به هر چیزی بسیار دانا است.»

سوره احزاب (۲) در نگاهی سریع، با خطاب‌های متعددی به نبی و مؤمنان، شروع شده، مسئولیت‌ها و ویژه‌گی‌های رسول را برمی‌شمارد، و به مسئولیت اهل ایمان در برابر رسول اشاره دارد، و رسول را الگو و سرمشق نیکوی آنان معرفی کرده، بر عصمت و طهارت اهل بیت تأکید می‌نماید، و با تقابل بین اهل بیت و زنان پیامبر، به معرفی اهل البیت می‌پردازد که آنها نه رجال قریش هستند و نه زنان رسول؛ آیاتی از سوره، از احزاب و دشمنان داخلی - منافقان - و دشمن خارجی، مشرکان و کفار سخن می‌گوید و از صف بندی دو جبهه ایمان و

۱ - احزاب: ۴۰.

۲ - همراه با این قسمت، سوره احزاب مطالعه و دقت شود.

کفر و اتحاد کفر و نفاق، هرچند در شکل حزب‌های مختلف، گفتگو می‌شود و تا انتهای عالم و قیام ساعت، این تقابل پی‌گیری می‌شود.

در پایان این سوره به عرضهٔ امانت بر زمین و آسمان و کوه‌ها، و سرباز زدن آنها از پذیرش این امانت، و قبول آن توسط انسانِ برخوردار از آگاهی و آزادی که جهول و ظلوم بودن علامت آن است، اشاره می‌شود، و از عاقبت این آزادی و موضع‌گیری انسان در برابر این امانت گفتگو می‌شود که انسان آگاه و آزاد در پذیرش امانت، ممکن است به آن خیانت کند، و راه کفر و نفاق در پیش گیرد؛ یا حق آن را تأدیه نماید و با گرایش و عشق به آن، توجه و گرایش و توبه حق را به خود جذب کند.

پس سوره با محور قرار دادن شخص رسول، صفات او را بیان می‌کند و دوستان و دشمنان او را معرفی می‌نماید، و آنچه را که ویژه رسول است از جمله خاتم بودن او، ذکر می‌کند، و خصوصیات تداوم دهندگان او را توضیح می‌دهد که اهل بیت او و از عصمت و طهارت برخوردار و از هر پلیدی و ناپاکی مبرا هستند، و با تاکید بر آزادی و آگاهی انسان از موضع‌گیری او در برابر این امانت وحی سخن می‌گوید.

این اشارهٔ گذرایی بود به کلیت سوره، و تفصیل آن را به مباحث تفسیری ارجاع می‌دهیم<sup>(۱)</sup>.

بنا بر این آیه، که از محکّمات آیات می‌باشد و برای احدی شبهه‌ای در آن پیش نیامده است؛ همراه با احکام و اتقان به این مطلب، صراحت دارد که رسول الله، خاتم النبیین است نه اینکه رسول خاتم (به کسر تا) انبیاء باشد تا گفته شود که شاید رسول دیگری را به عنوان پیامبر خاتم معرفی کرده است. او

خاتم است یعنی او کسی است که پیامبران وحی به او پایان می‌پذیرند و او آخرین آنها است. چرا که کلمه خاتم مثل عالم و حاتم در اصطلاح ادبی اسم است برای چیزی که اشیاء و افراد به او ختم می‌شوند، و مهر را نیز از این جهت خاتم می‌گویند که نامه و قرارداد و نوشته با آن پایان می‌یابد؛ و از آنجا که دارنده‌گان چنین مهرهایی - اعم از ملوک و دولتمردان و صاحب منصبان - آن مهرها را نگین انگشتر قرار می‌دادند، به نگین انگشتر نیز خاتم گفته می‌شود. و همین صراحت قرآن در کلام رسول و اهل بیت عصمت علیهم‌السلام همراه توضیح و تبیین، تأکید و تثبیت می‌شود. از جمله، در سخنی امیرالمؤمنین علیه‌السلام بعد از اینکه از انقیاد و تسلیم محض عالم هستی در برابر خداوند، سخن می‌گوید و در عبارتی کوتاه قرآن را توصیف می‌کند، در باره پیامبر چنین می‌فرمایند:

«ارسله علی حین فتره من الرسل و تنازع من الالسن فقفی به الرسل و ختم به الوحی فجاهد فی الله المدبرین عنه و العادلین به»<sup>(۱)</sup>

«خداوند او را در دوره فترت و فقدان رسولان و در دوره اختلاف‌ها و درگیری‌های زبان‌ها و فرهنگ‌ها فرستاد و او را در پی و ادامه رسولان قرارداد و وحی را به او ختم کرد. او در راه خدا با کسانی که از خدا اعراض کرده بودند و نیز کسانی که برایش شریک قرار داده بودند، جهاد کرد.»

حضرت امیر علیه‌السلام در این خطبه همان معنای «خاتم» را توضیح می‌دهند، «ختم به الوحی» خداوند به وسیله پیامبر، به وحی خاتمه و پایان می‌دهد، نه

اینکه رسول خاتم و رسول کسی که ختم کننده وحی است باشد.  
در کلام دیگری می فرمایند:

«بأبي انت و أمي يا رسول الله! لقد انقطع بموتك ما لم ينقطع  
بموت غيرك من النبوة و الانباء و أخبار السماء»<sup>(۱)</sup>.

«پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا! با مرگ تو رشته ای  
بریده شد که به مرگ غیر تو بریده نشده بود. رشته نبوت و  
خبرهای غیبی و خبرهای آسمانی».

این خطبه، اولین خطبه<sup>(۲)</sup> حضرت است که در هنگام غسل دادن و تجهیز  
پیامبر ایراد فرموده‌اند. در این خطبه بعد از عبارت «بأبي انت و أمي» تصریح  
دارند که آنچه که با مرگ سایر پیامبران قطع نشد با مرگ پیامبر قطع گشت، و  
نبوت پایان پذیرفت. نبأ و خبرهای مهم غیبی، همچنین اخبار و گزارش‌های  
آسمانی، و در یک کلمه وحی منقطع گشت؛ و دیگر نه پیامبری ظهور خواهد  
کرد و نه وحی بر احدی نازل خواهد شد؛ و با مرگ پیامبر طومار وحی درهم  
پیچیده می شود.

شخصیت ممتاز رسول صلی الله علیه و آله - که مادر گیتی هرگز مثل او نخواهد زائید - از  
این جهان رخت برمی بندد و دامن کشان تا بارگه دوست رهسپار می شود؛ و  
این چنین مصیبت عظیمی سبک کننده همه مصیبت‌ها می شود، و همه در  
چنین مصیبتی خود را یتیم می بینند؛ و علی رضی الله عنه این کوه صبر، تاب نمی آورد و

۱ - مدرک پیشین، خطبه ۲۳۵.

۲ - امیرالمؤمنین رضی الله عنه در زمان حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ساکت بوده و  
خطبه‌ای از او نقل نشده است، تنها خطبه‌ای در یمن هنگامی که به آنجا از  
جانب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گسیل شد ایراد نمود و خطبه دیگری هم در هنگام  
عقد فاطمه زهرا رضی الله عنها، از آن حضرت روایت شده است.

از اشک خود سیل جاری می‌کند؛ و در نهایت از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خواهد که در بر دوست از ما یادی داشته باشد، تا او بر فقر و یتیمی ما ترحمی نماید، تا شاید از جانب او این فقدان نبوت و ابوت تدارک شود که در برابر هر چیزی که فوت می‌شود او خلف و جانشینی خواهد گذاشت:

«عندک مما فات خلف»<sup>(۱)</sup>

آنچه گفته شد امری قطعی و از قطعیات اعتقاد هر مسلمانی است که رسالت رسول با خاتمیت او، امر واحد تفکیک ناپذیری است، و آنچه باید گفته شود و قابل طرح است این‌که:

### چرا خاتمیت؟

و چرا انقطاع وحی و چرا قطع رابطه عالم غیب و شهود؟

و چرا محروم شدن بشر از این چشمه حیات؟

و چرا یتیم شدن او از داشتن چنین پدر و حیانی؟ و چرا...؟!

مهم پاسخ به این چراهاست:

۱- آیا از آن جهت است که بشر به دوران افول استعدادهایش رسیده، دیگر

تحمل وحی را ندارد و لیاقت و شایستگی چنین پیوندی را با عالم غیب دارا نیست؟

۲- یا از آن جهت است که دیگر فردی از افراد انسان استعداد پیامبر شدن

را ندارد و مادر گیتی توان زائیدن چنین فرزندی را از دست داده؟ هرچند جامعه به آن حد از بی ظرفیتی و بی لیاقتی نرسیده باشد؟

۳- یا از جهت تأثیر ناپذیری انسان از وحی و بی اثر بودن آن در زندگی

انسان است که بود و نبود آن برای انسان امروزی مساوی است و انسان با عصیان و طغیانش به وحی پشت پا زده است.

۴ - چون پیامبر خود انسان کاملی است و از او کامل تر کسی نیست، پس نبوت به او ختم می شود که عرفاء به این وجه تمسک می جویند.<sup>(۱)</sup>

۵ - و یا از جهت کامیاب شدن وحی در رسیدن به اهدافش - که هدایت انسان ها است - می باشد و با تحقق اهداف و حصول مطلوب، دیگر نزول وحی تحصیل حاصل و بی فایده است.

۶ - یا از جهت استغنای بشر از وحی است، زیرا وحی متعلق به دوران قبل از بلوغ عقلی و علمی انسان، و دوران بت پرستی او بود و اکنون که انسان با رشد عقلی و گسترش علوم و اوج گیری عرفان به دوران صنعتی و فراصنعتی دست یافته، خود با عقل گرائی و عقلانیت، پاسخگوی نیازهای خویش است و از وحی مستغنی است.

و یا جهت دیگری دارد که باید خودِ وحی پاسخگوی آن باشد که چرا شروع و نزول وحی و چرا ختم و قطع آن؟

شاید بتوان گفت که پاسخ اول تا سوم گوینده ای ندارد و تنها به عنوان احتمال مطرح می باشد، چرا که واقعیت خارجی سیر تحول انسان ها و جوامع، خلاف آن را نشان می دهد و بشر شاهد تحول فکری و عقلی و تکامل همه جانبه خود می باشد و همین تحول سریع و تکامل شتابان، کسانی را در حوزه دین و ادار به طرح پاسخ پنجم و ششم نموده است.

این دو پاسخ که در استغنای از وحی خلاصه می شود با همان توضیحاتی که گذشت و خواهد آمد در کتاب «احیاء تفکر دینی» اقبال ریشه دارد و در مقاله

«ریشه در آب است» ریشه‌دارتر شده است و قبلاً مرحوم مطهری در کتاب خاتمیت، آن را نقد و بررسی کرده است.

در مقاله نامبرده می‌خوانیم:

«...نکته مهم معنای استغناست و همه سخن در گرو دقت در این دقیقه است. دو معنا و دو نوع استغنا متصور است: استغنا محمود و استغنا مذموم. حسن و قبح این دو استغنا در گرو نوع نسبتی است که میان طرفین طالب و مطلوب برقرار می‌شود. توضیح اینکه حصول پاره‌ای از نسبت‌ها از اصل برای نفی آنهاست و به عبارت دیگر، پاره‌ای از نسبت‌ها هستند که به نفی خود بدل می‌شوند. رابطه طبیب و بیمار را در نظر آورید؛ یک سو بیمار غیر طبیب داریم و دیگر سو طبیب غیر بیمار. اگر نسبت میان آن دو مشفقانه نباشد، طبیب در راسختر کردن و تثبیت این نسبت خواهد کوشید، یعنی استخوان را لای زخم و بیمار را همیشه بیمار نگاه خواهد داشت. اما اگر عنصر شفقت در میان باشد، همه مساعی طبیب معطوف علاج و بهبود بیمار خواهد شد که عین نفی نسبت اول و حصول استغنا بیمار از طبیب است... رابطه معلم و شاگرد نیز چنین است؛ ایجاد نسبت معلمی و شاگردی اصولاً برای آن است که معلم آن قدر به شاگرد بیاموزد تا او را به سطح خود برساند به نحوی که از آن پس، شاگرد بتواند از معلم استغنا پیشه کند...»

اما استغنا قبیح و مذموم از بن چیز دیگر است و آن، پا در راه حق و حقیقت ننهادن و به معلم و طبیب و مربی اعتنا نکردن و



از محضر آنها در عین جهل و بیماری و فقر بهره نبردن است. برعکس استغنائی نخست که نه تنها مذموم نیست، بلکه بسیار ممدوح و نیکو است...

در تعالیم دینی رابطه نبی و امت به رابطه معلم و شاگرد، مربی و متربی، و نیز رابطه طبیب و بیمار تعبیر و تصویر شده است...

حال در مقام داوری در باب جوامع کنونی، باید به تفکیک این دو استغناء بیندیشیم و ببینیم در جامعه جدید، استغنائی بشر جدید از مکتب انبیا به کدام دلیل است؟ آیا از این روست که تعلیمات انبیا چندان در ذهن و ضمیر آدمیان راسخ شده که در حکم بدیهیات درآمده‌اند و بی آنکه ولایتی معنوی بطلبند، مقبول می‌افتند و بشر جدید در دل این تعلیمات به دنیا می‌آید و با آنها زندگی می‌کند و در فضای آنها تنفس می‌کند؟ و یا از آن روست که در عین تهیدستی و جهل و از سر عناد و الحاد و معارضت با حق به آنها بی التفاتی و بی مهری می‌کند؟ اگر دومی باشد، لاجرم باید انگشت افسوس به دندان حسرت گزید و بر شکست انبیا اشک تأسف بارید، لکن حق این است که چنین نیست.

کسانی از جمله مرحوم اقبال لاهوری در باب خاتمیت سخنانی گفته‌اند که از کلام آنها چنین استشمام می‌گردد که از خاتمیت همین معنا و نسبت را دریافته‌اند...

بیان اقبال را اگر به قالب دیگری بریزیم، این خواهد بود که غرض از ایجاد رابطه نبی و امت، نفی این رابطه است. یعنی

ایده آل این است که مردم رفته رفته از تذکار نبی مستغنی گردند؛ همچنان که بیماران رفته رفته از طبیب و کودکان رفته رفته از نظارت والدین مستغنی می شوند»<sup>(۱)</sup>.

این نظریه این چنین خلاصه می شود که اولاً جوامع بشری هدایت شده اند و در نتیجه انبیاء کامیاب و موفق بوده اند، ثانیاً این جوامع با این وجهه هدایت و بهره مندی، از انبیاء مستغنی شده اند و این استغناء نیز ممدوح و محمود است. در پاسخ باید گفت: چنین نیست که برای اثبات کامیابی پیامبران بگوییم که جامعه بشری باید هدایت شده باشد، در غیر این صورت انبیاء شکسته خورده هستند. زیرا کامیابی پیامبران در ابلاغ دعوت و فراهم کردن زمینه انتخاب انسان است که انسان بتواند خیر یا شرّ، خوبی یا بدی، یکی را انتخاب کند، و اگر همه انسان ها بدی و شرّ را برگزینند و ناپاک شوند باز همچنان انبیاء کامیاب هستند؛ چرا که هدایت ارائه طریق است و نشان دادن راه:

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾<sup>(۲)</sup>

«ما راه را بدو نمودیم؛ یا سپاسگزار خواهد بود و یا ناسپاسگزار»

﴿وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾<sup>(۳)</sup>

«و هر دو راه [خیر و شرّ] را بدو نمودیم»

که منظور دو راه خیر و شر است و این هدف انبیاء است نه وصول به مطلوب، و بردن و کشاندن انسان ها به بهشت؛ این است که ما نوح را کامیاب می دانیم و لوط را ظفرمند، و صالح و هود را موفق؛ هرچند قوم آنها به ورطه

۱ - کیان، ش ۲۹، ص ۱۳، ۱۴.

۲ - انسان: ۳.

۳ - بلد: ۱۰.

هلاکت سقوط کردند و همگی نابود شدند.

بلی! اگر بعد از طرح دعوت و ارائه طریق، گروهی به رسولان اقبال کردند و ایمان آوردند، رسولان وظیفه بالاتری نسبت به آنها خواهند داشت، و ولایت آنها را به عهده خواهند گرفت و این سخن دیگری است. خلاصه پشت کردن همه انسان‌ها به دعوت پیامبران و ناپاک شدن همه آنها، علامت شکست انبیاء نیست. آن طور که سر تسلیم فرود آوردن در برابر اوامر انبیاء نیز دلیل کامیابی آنها نیست، که کامیابی انبیاء در فراهم کردن زمینه انتخاب برای انسان‌ها خلاصه می‌شود؛

من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم خواه از سخنم پندگیر خواه ملال انسان بعد از این روشنایی و بینات یا به راه می‌آید و شاکر می‌شود و یا چشم می‌پوشد و کافر می‌گردد؛ یا مذبذب می‌شود و مردد می‌گردد و بی‌هویت و منافق، و در نهایت به کفر منتهی می‌شود؛ و یا جزء گروه چهارم می‌شود که توفیق دریافت پیام دعوت را ندارد و به او خبری نمی‌رسد که مستضعف است و دوزخ از او دور است.

﴿وَأَذِّنْ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾ (۱)

اما این سخن که رمز و سر خاتمیت را باید در استغنائی بشر از وحی جستجو کرد، جای بسی تأمل و درنگ دارد، و این پاسخ از چند جهت مخدوش و معیوب است:

۱ - شما انسان امروز را با تکیه بر علم، تکنیک، صنعت و فراصنعت متکامل و مستغنی می‌دانید، اما انسان دیروز - یعنی در فاصله خاتمیت تا

شروع رنسانس - چه تحولی را شاهد بوده تا بی نیازی خود را از وحی اعلان نماید؟ و در این برههٔ زمانی - که نه پیامبری بوده و نه صنعتی - انسان چه گناهی نموده که مغضوب زمین و آسمان گردیده است؟ نه ستاره‌ای در آسمان درخشید و نه از زمین آتشفشانی فوران کرد.

۲ - اگر پیامبران صرفاً طبیب و مربی و معلم باشند، آیا جامعه امروز سلامت کامل خود را یافته و تربیت شده و به علم ما کان و ما یکون عالم گشته است که دیگر نیازی به وحی نداشته باشد؟ قطعاً چنین چیزی محقق نشده، چنانکه صاحب مقاله اقرار می‌کند و می‌گوید:

«...وضوح بیشتر سخن و مدعا، این توهم و واهمه را زایل می‌کند. فرض کنیم چنین باشد، ببینیم این فرض چه اشکالی دارد؟ اگر همه مردم بر اثر مساعی انبیا خداپرست شوند و جامعه از عدالت لبریز شود و یاد مرگ و معاد دل آدمیان را چنان پر کند که دیگر به تذکار نبی محتاج نباشند (درست مثل جامعه‌ای که در اثر مساعی طبیبان همه سالم باشند و بیم بیمار شدنشان نرود و به طبابت طبیب هم محتاج نشوند) حال، این علامت شکست انبیاست یا علامت توفیق آنان؟ آیا این نهایت تأثیر و نفوذ پیامبران را نشان نمی‌دهد که مردم (آگاهانه و نا آگاهانه، مقلدانه و محققانه) نادیده از نبی تبعیت کنند و همان را انجام دهند که نبی می‌خواهد؟ اما می‌دانیم که چنین فرضی واقع نمی‌شود و این ایده آل محقق نمی‌گردد، همچنان که رابطهٔ طبیب و بیمار، معلم و شاگرد نیز علی العموم چنین است»<sup>(۱)</sup>.

پس اکنون که جامعه از سلامت کامل برخوردار نیست و آنچنان تربیت نشده و پیراسته نگردیده و هنوز طفولیت علمی خود را می‌گذارند، همچنان محتاج است و مستغنی از وحی نمی‌باشد.

۳ - پاسخ متقن آنطور که در ابتدای این نوشتار بیان شد، همان اضطرار انسان به وحی می‌باشد که چرا انسان به وحی روی می‌آورد؟ آنگاه باید در جامعه انسان امروزی دید که آیا آن عوامل و آن اضطرار رخت بر بسته و انسان امروز دیگر آن انسانی نیست که به وحی نیازمند و مضطر شده بود؟ اگر جواب منفی باشد و عوامل اضطرار به وحی همچنان انسان امروز را نیز در خود می‌پیچد و حتی به عللی باید گفت که این اضطرار به وحی بیشتر شده است؛ چرا باید طرح استغنائی بشر از وحی را در افکند و محترمانه دین را بوسیده و بر طاقچه گذاشت و آن را بایگانی کرد و روزه‌های منتهی به آن را بست؟!

اگر تو انسان را در هستی نه در جامعه، در عوالم نه در دنیا، نظاره کنی و او را در این حوزه ببینی و به قدر و اندازه وجودی او و به روابط پیچیده و استمرار او توجه داشته باشی، در می‌یابی که از دنیا بزرگتر است و از زندگی محدود به این عالم فراتر، آنگاه شاهد نیازهای او در این وسعت می‌شوی و در می‌یابی که نه غریزه مرکب او، و نه عقل راهبر او، و نه عرفان کشتی امن او، می‌تواند باشد؛ بلکه تنها وحی پاسخگوی نیازهای او خواهد بود، و وحی دارو نیست که با مصرف آن بهبودی پیدا کنی؛ بلکه آب حیات و هوایی برای استشمام است که بدون آن زندگی و حیات ممکن نخواهد بود، و هرگز تو از او مستغنی نخواهی بود، و به شهادت سوره روم انسان در دو مرحله به دین روی می‌آورد و نیاز خود را به آن احساس می‌کند.

یکی در مرحله سیر فکری و سیر در انفس و آیات الهی، بعد از مرحله تفکر

و تعلم و سماع و تعقل و شهود در مجموعه هستی و آیات و نشانه‌های متعدد انفسی و آفاقی، این خطاب می‌رسد:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>(۱)</sup>

و مرحله دیگر که انسان با تجربه ایسم‌های متعدد و مکاتب مختلف و حکومت‌های غیر دینی که نتیجه‌ای جز ظهور فساد در همین پهن دشت زمین ندارند، آهنگ دین می‌کند و آن را می‌خواهد. همان کششی که در انسان امروز به «مهدویت» و «مصلح جهانی» احساس می‌شود و همان تعبیری که در بعضی روایات آمده است:

«يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»

که در همین سوره بعد از طرح:

﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ ... قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ﴾<sup>(۲)</sup>

این چنین خطاب می‌شود:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يُصَدِّعُونَ﴾<sup>(۳)</sup>

البته تفصیل آیات در تفسیر سوره روم نگاشته شده است.

در این دو مرحله سیر فکری و برخورد تجربی، این نیاز و گرایش به دین در انسان شعله‌ور می‌شود و تفاوت نمی‌کند که انسان امروز باشد یا انسان دیروز،

۱- سوره روم، ۳۰.

۲- روم: ۴۱ و ۴۲.

۳- روم: ۴۳.

هرچند که در مقطعی از زمان دست‌آوردهای علمی، او را مغرور نماید و از دین فاصله بگیرد. اما قرار گرفتن او در بن بست و زبانه کشیدن شعله‌های نیاز، او را به صراط و سبیل و دین و وحی خواهد کشاند، و این رویکرد به دین همان چیزی است که در فرا تاریخ، فراگیری و جهانی شدن آن را شاهد هستیم. و نمی‌توان انسان منبسط و مفتقر را مستغنی از وحی دانست، و همین نکته‌ای است که صاحب مقاله در صفحه پانزده به آن تصریح می‌کند:

«...و حتی اگر به ظاهر نسبت به انبیا بی‌اعتنایی و استغنا می‌رود در عمق و باطن، ارتزاق و تغذیه از تعالیم آنان در کار است و جریان‌های به ظاهر الحادی و لائیک به واقع نه آتش در ریشه، بلکه در عود دین می‌زنند و عطر آن را منتشرتر می‌سازند».

و حرکتهای بنیادی صده و دهه‌های اخیر، در روی آوردن به دین و مذهب خود شاهد صدقی بر به بن بست رسیدن مکاتب غیر الهی هستند؛ اگرچه ممکن است این حرکتهای و انقلاب‌ها در مرحله رسیدن به حکومت، با ضعف مدیریت و برنامه‌ریزی و فشار و محاصره استکبار، گرفتار مشکلاتی شوند و شاید در برهه‌ای سقوط کنند، یا منحرف شوند؛ اما خواست توده مردم جهت‌گیری الهی و صالح عمل کردن حاکمان، تحت لوای دین است.

شبستری که خود از جمله کسانی است که در به انزوا کشیدن دین می‌کوشد، تحت عنوان مدرنیسم و وحی، چنین می‌گوید:

«یک تحول عمده این است که در دهه‌های اخیر بُعد سیاسی - اجتماعی اسلام به شدت در میان مسلمانان، برجسته شده است. امروز حرکتهای سیاسی با انگیزه اسلامی از این تفکر

ناشی می‌شود که ایمان اسلامی را نمی‌توان از آثاری که در همین حیات دنیوی می‌گذرد جدا کرد و اسلام باید آثار دنیوی خود را نشان دهد». (۱)

بنابر این طرح انسان در هستی، و وجود نیازهای گسترده او، و محدود بودن غریزه، علم، عقل، عرفان و ناتوانی آنها در پاسخ به نیازهای چنین انسانی، او را مضطر به وحی می‌گرداند که هرگز با داشتن چنین فقر وجودی، از وحی مستغنی نمی‌شود.



## چرا خاتمیت و انقطاع وحی؟

انقطاع وحی از یک طرف؛ و اضطرار انسان به وحی و مستغنی نبودن او از آن، از طرف دیگر؛ و حکیم بودن خداوند و رها نکردن انسان و پاسخگوئی به نیازهای او، این را می‌طلبد که در پی جواب دیگری بود؛ تا بتوان از مجموعه سه گانه به یک جمع‌بندی روشنی رسید و دچار تناقض نشد.

به طور خلاصه باید گفت: انقطاع وحی در کمال وحی و پایداری و کامل شدن آن است، و خاتمیت نیز ختم نبوت است نه ختم حجیت، و این کلام از زبان خود وحی گرفته شده که قرآن خود اکمال وحی را اعلام می‌دارد و تداوم حجّت را بیان می‌کند.

وحی در این مرحله از حیات بشری به اکمال می‌رسد و همه نیازهای او را پاسخ می‌گوید و برای دسترسی بشر به آن، مکتوب می‌شود و بر خلاف سیر وحی در ادوار گذشته که دچار تحریف می‌شد، از تحریف مصون می‌ماند و صاحب وحی صیانت و حفظ آن را تضمین می‌کند:

﴿ اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَاِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴾ (۱)

«بی تردید، ما این قرآن را به تدریج نازل کرده ایم، و قطعاً نگهبان آن خواهیم بود.»

تأکیدهای فراوان این آیه کوتاه تصریح بر این نکته است که وحی از دستبرد تحریف مصون خواهد ماند؛ و همین قرآن موجود - که وحی مکتوب است - پایدار و استوار، بدون هیچ زیاده و نقصان می ماند. سخن تفصیلی از آیه و از کیفیت نگهداری خداوند از وحی، در بحث‌های تحریف ناپذیری قرآن، آمده است که می توان مراجعه کرد.

اکمال دین و بقاء آن، انقطاع وحی را به دنبال دارد، ولی تداوم حجج الهی و استمرار آنها در شکل دیگری غیر از نبوت، همراه اتمام دین انقطاعی ندارد. قرآن به دو حقیقت تصریح می نماید، و به طور روشن توسط خاتم النبیین بر بلندای تاریخ با حضور یکصد و بیست هزار نفر اعلان می دارد:

﴿...الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ، الْيَوْمَ

أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾

این خطاب بخش میانی آیه سوم سوره مائده می باشد که شایسته و سزاوار است از زوایای گوناگون به آن پرداخته شود؛ ارتباط این فقره از آیه با صدر و ذیل آن پرسشی است برای همه کسانی که با آن مواجه می شوند و در آن تأمل می کنند و ابهام ارتباط، آن چنان است که حتی مانند علامه طباطبائی در تفسیر المیزان بفرماید: قرار گرفتن آیه در این جایگاه برخاسته از عمل پیامبر یا عمل مؤمنین بعد از پیامبر است.

و چنانچه احتمال دوم را بپذیریم و بگوئیم مسلمانان بعد از رسول، آیه را در این جایگاه قرار داده اند، به شیوه خفیفی راه تحریف پذیری قرآن را، گشوده ایم. اگر مسلمین این چنین در حوزه قرآن و جابجائی آیات دخالت داشته باشند چه تضمینی بر عدم دخالت آنها در حوزه های دیگر قرآن هست، و شاید مرحوم علامه آن را تنها به عنوان یک احتمال مطرح کرده است.

بررسی زوایای دیگر آیه طرح پرسش‌های کلیدی را می‌طلبد که عبارتند از:

۱ - «الیوم» چه روزی است یا روز خاصی مدّ نظر نیست و به معنای در این روزگار می‌باشد؟

۲ - در این روز چه تحولی و حادثه‌ای واقع شده که کفار از دین مایوس و ناامید شده‌اند؟

۳ - آنچه باعث اکمال دین در این روز شده است، چیست؟

۴ - آنچه موجب اتمام نعمت می‌شود، کدام است؟

۵ - نسبت اکمال با اتمام چیست؟ آیا هم‌معنا هستند، یا هرکدام معنای ویژه‌ای را بیان می‌کند؟

سوره مائده با این خطاب آغاز می‌شود:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ... ﴾

و بر محوریت همین آغاز، سوره ادامه و پایان می‌یابد. در این سوره از عهدها و میثاق‌هایی که انسان‌ها با خداوند بسته و پیمان‌هایی که در روابط فیما بین امضاء می‌کنند، گفتگو می‌شود؛ و در برابر همه این عهدها از مؤمنان - یعنی کسانی که از عشق و گرایش به حق سرشار هستند - وفا و ثبات و پایداری خواسته می‌شود تا حدود را پاس دارند و به فسق و خروج از عهدهای پذیرفته شده، دچار نشوند. و جهت تشویق و عبرت اهل ایمان نمونه‌هایی از پیمان شکنی‌های اهل کتاب ذکر می‌شود.

در این سوره، بعد از بیان وفای به عهد، و به حدود و احکام پای‌بند بودن، و به خوبی و اطاعت روی آوردن، و حرمت حج را نگه داشتن، و دچار فسق و خروج از حق نشدن، و بعد از بیان احکام حرام و حلال بودن گوشت حیوانات،

اکمال دین در آیه مذکور ذکر می‌شود.

در سه آیه ابتدای سوره روابط انسان‌ها با خداوند و با خود و با حیوان‌ها ذکر می‌شود و بعد از بیان این روابط و حدود و حکم هر کدام، اکمال دین و اتمام نعمت و رضایت به اسلام اعلان می‌گردد و در خاتمه آیه، تفریع می‌شود که خروج از حوزه دین بعد از اکمال و اتمام جائز نیست، و روابط فیما بین بر این اساس تنظیم می‌گردد، مگر در شرایط خاصی که اضطراری دست دهد و بنای بر اثم و گنبدی و سستی در روابط نباشد که شکستن پیمان یا خروج از حد جائز می‌شود و با اعلان رضایت حق به اسلام، دین اسلام تنها روش مقبول است که باید بر مبنای آن روابط به پا شود و به کسی اجازه خروج از این حدود مقرر داده نمی‌شود، مگر در موارد نادر و اضطراری که این‌گونه انعطاف‌پذیری دین و کمال یافتن و تمامیت آن، برخاسته از بخشش و رحمت خداوند می‌باشد. و بدین سان آیه‌ها به هم پیوند می‌خورد.

مجموع این آیه‌ها نشان می‌دهد که دین آمده تا به روابط انسان با خداوند و خودی و بیگانه و با سایر موجودات معنا بخشد و این روابط را نظام‌مند کند و از انسان در برابر این دین عهد و پیمان بگیرد.

این تعهد و امضاء، این عهدنامه و مهر زدن بر آن، علامت کامل شدن آن است که انسان آنچه را در روابطش به آن نیاز دارد بیان شده، و گفته شده است و وحی با نزول تدریجی در طول سال‌های پیاپی برای این هدف، امروز به کمال می‌رسد و تکامل می‌یابد، و این نزول تدریجی و شروع از مراحل ابتدایی و نقصان و رسیدن به مراحل نهایی و کمال، به انقطاع وحی می‌انجامد - که کمال یعنی کامل شدن اجزاء یک مجموعه با توجه به هدفی که از آن انتظار می‌رود - و اگر دین صراط و راه آدمی است، و روش و مسلک او و مایه برپایی و

قیام انسان است و در یک کلمه پاسخ به نیازهای انسان در روابط جمعی و فردی او است امروز این نتیجه حاصل شده، و نیازی نیست که بدون پاسخ مانده باشد، پس دین به کمال رسیده است.

این نعمت که به حق منتسب و از او است نیازمند متممی می باشد که آن را به بهره‌مندی و باردهی برساند، و آن را در حیات جمعی و فردی انسان اجرا نماید، و به نطق و پاسخ‌گویی وا دارد. که تکامل یک چیز با تمامیت آن متفاوت است، و شیء کامل اگر در هدفی که برای آن ساخته شده به کار گرفته نشود عقیم و ابتر می ماند.

ماشینی که کامل و بدون نقص است، نیاز به راننده‌ای دارد که آن را به مقصد هدایت کند و این تمامیت آن است، که اتمام نعمت دین نیز به این است که متممی پیدا کند و چیزی به او اضافه شود و پیوند بخورد که آن را آماده بهره‌دهی نماید، و همین نیز بیان نسبت اکمال و اتمام است که اکمال یعنی اضافه شدن آخرین جزء به مجموعه اجزاء و گذر از نقصان، و اتمام پیوند این مجموعه کامل با عنصر دیگری که آن را به نتیجه و بهره‌مندی برساند و آن را از عقیم بودن و ابتر ماندن برهاند<sup>(۱)</sup>.

سؤال اساسی این است که آن عنصر تمام کننده چیست؟ که این نعمت کامل دین را تمام می‌کند. این چه چیزی است که خداوند در همین سوره از رسول می‌خواهد که اگر آن را اعلان و ابلاغ ننمایی، رسالتت را - که بیست و سه سال برای آن زحمت کشیده‌ای - بجا نیاورده‌ای؛ و این متمم

---

۱ - تمام الشیء ما تم به، تمامیت شیء چیزی است که آن شیء با آن چیز تمام می‌شود. «اتمَّت الناقة ای دنا نتاجها» شتر نزدیک است که بچاهش متولد شود.

چیست؟ که رسول خوف ابلاغ آن را دارد تا آنجا که خداوند به او تضمین می‌دهد.

﴿ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴾<sup>(۱)</sup>

«ای پیامبر! آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن؛ و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای. و خدا تو را از گزند مردم نگاه می‌دارد، آری، خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند.»

گویا با عدم ابلاغ و بیان نکردن آنچه که از رسول خواسته شده، رسول وظیفه رسالت را انجام نداده است و آنچه تا امروز گفته و ابلاغ کرده، بر باد خواهد رفت و به بار نخواهد نشست و ابر می‌گردد.

بنابر این، امروز روزی است که رسول آنچه را به او ابلاغ شده اعلان می‌دارد، و اظهار می‌کند، و او را خوفی از دیگران نیست، هرچند آنچه باید بگوید موجب تهدید او از ناحیه مردمی که به دنبال پوشیدن حق و مخفی کردن آن هستند، می‌گردد.

آنچه باید رسول اظهار کند تا با اکمال دین، دین متولد شود و حیاتش را ادامه دهد و همه انسان‌ها را سیراب کند، آن چیز در این روز، به عنوان اتمام دین چیزی جز اعلام و نصب حجج بعد از خود نیست تا این حجت‌ها یکی پس از دیگری با ولایت بر انسان‌ها و صیانت از دین کامل، امام و جلودار انسان‌های سالک و راهبر آدمهای راهرو باشند؛ و این حقیقتی است که تاریخ در جلوه‌های مختلف آن را ضبط نموده است که مراجعه به کتاب «الغدیر»

علامه امینی رحمته الله تو را با همه این جلوه‌ها آشنا می‌کند و قطعیت آن را به اثبات می‌رساند.

همین اعلان حجت‌ها به عنوان متمم نعمت دین، کفار را مأیوس می‌کند که با وجود این حجج، هرگز دین را نمی‌توان پوشاند و آن را تحریف کرد، هرچند آنها به تهدید و ارباب و خشونت و قتل اقدام می‌کنند و کمر به قتل این حجت‌ها می‌بندند. تاریخ شاهد صدقی بر این است که حجت‌ها یکی پس از دیگری شهید می‌شوند؛ اما هرگز نابود نمی‌گردند و دین را رها نمی‌کنند.

این آیه آن چیزی است که فلسفه خاتمیت را گوشزد می‌کند که خاتمیت کمال دین است و اضطرار انسان به وحی تداوم حجت را به دنبال دارد.

این حقیقت از زبان رسول به گونه‌ای متواتر نقل شده که حضرت فرمودند:

«أني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي اهل بيتي ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا ابدا و انهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض».

در این کلام نورانی رسول، آنچه برای هدایت انسان‌ها در دوره بعد از خاتمیت لازم می‌باشد، اعلان گردیده است که رسول در میان مردم دو چیز را بجا می‌گذارد و آن دو، دو ثقل و دو پایه هدایتند. **کتاب الله** که همان وحی مکتوب است و **عترت** که همان حجت‌های بعد از رسول هستند. این دو مانع ضلالت و گم شدن انسان‌ها هستند، و ویژگی دوم آنها این است که هرگز از هم جدا نمی‌شوند و یکی متمم دیگری است. این دو تا پایان حیات بشر در این کره خاکی باقی و پایدار هستند.

«**حسبنا كتاب الله**» شعار انحرافی بود که می‌خواست این دو را از هم جدا

نماید، و مردم را از رجوع به اهل بیت علیهم السلام، باز دارد و آنان را خانه نشین کند تا خود و دار و دسته اش بر مسند حکومت بنشینند.

ابن عاشور صاحب تفسیر «التحریر و التنویر» از اهل سنت، این کلام را از خلیفه دوم نقل می‌کند و می‌گوید: در هنگام اختلاف اصحاب در شأن نگارش پیامبر در بستر بیماری، عمر این شعار را داد تا اعلام نماید که کتاب خداوند ما را کفایت می‌کند، چون جامع اصول احکام می‌باشد<sup>(۱)</sup>. این سخن و توجیه، مخالف قرآن است، زیرا به شهادت خود قرآن، کتاب به تنهایی مانع کفر و ضلالت آدمی نخواهد بود، بلکه در کنار کتاب نیاز به رسول می‌باشد:

﴿ وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴾<sup>(۲)</sup>

«وچگونه کفر می‌ورزید، با این‌که آیات خدا بر شما خوانده می‌شود و پیامبر او میان شماست؟ و هرکس به خدا تمسک جوید، قطعاً به راه راست هدایت شده است.»

پس دو عامل مانع کفر است: یکی تلاوت آیات و دیگری وجود رسول؛ و همین آیه شاهد صدقی بر جانشینی رسول و وجود حجت بعد از رسول می‌باشد. زیرا این دو با هم - نه به تنهایی - مانع گم شدن آدمی و عامل هدایت او هستند.

**خلاصه:** انسان همچنان نیازمند وحی است و انقطاع وحی، اکمال دین است؛ و امامت و ولایت ادامه نبوت است، و دو ثقل «کتاب و عترت» دو دستگیره اعتصام به الوهیت هستند.

۱- ج ۷- ۶، ص ۱۰۴ در ذیل آیه ۳، سوره مائده.

۲- آل عمران، ۱۰۱.



## ویژگی‌های حجّت‌های بعد از رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

بعد از اثبات تداوم رسالت، و نیاز انسان امروز مانند انسان دیروز به وحی و حتمیت حجّت بعد از خاتمیت، اکنون این پرسش مطرح می‌شود که این حجج چه کسانی هستند؟ از چه ایل و تباری می‌باشند؟ چه ویژگی‌ها و صفاتی دارند؟ و چه مسئولیت‌هایی را دارا هستند؟ و وظیفه و مسئولیت توده‌ها در برابر آنها چیست؟

پاسخ آنها را در نهج البلاغه پی می‌گیریم و اشاره اجمالی به بیان قرآن از آنها داریم.

قرآن کریم از این اولیاء و حجّت‌های بعد از رسول سخن‌ها دارد و کرائم و مدایح او در وصف اینها است. در نگاه قرآن حجّت‌های بعد از رسول این ویژگی‌ها را دارند:

۱ - از عصمت برخوردار و از رجس و پلیدی بیزار و از هر تعلقی آزاد هستند<sup>(۱)</sup>.

۲ - نفس رسول هستند و با رسول دوگانگی ندارند<sup>(۲)</sup>.

۳ - بعد از خدا و رسول از ولایت بر مردم برخوردارند و اولو الامر هستند و

---

۱ - احزاب، ۳۳.

۲ - آل عمران، ۶۱.

طاعت آنها را خداوند واجب کرده است. (۱)

۴ - وارثان کتاب و برگزیدگان رب الارباب هستند (۲).

۵ - اجر رسالت رسول هستند و رسول در برابر انقلاب عظیمش، از مردم بودت آنها را خواسته است (۳).

۶ - صاحبان علوم رسول هستند و سینه های آنها منزل قرآن است (۴).

۷ - زبان صادق ابراهیم و احیاگران راه او هستند (۵).

۸ - آنها سبیل و صراط به سوی حق هستند (۶).

البته بحث از حجج بعد از رسول در قرآن، خود موضوع مستقلی است که بر چند دیگران به آن پرداخته اند و زوایایی از این حقیقت را نشان داده اند، ولی بحث فراگیری نیازمند است و نگاه و فرصت دیگری را می طلبد.

معرفی این حجت ها در نهج البلاغه یکی از محوری ترین مباحث این کتاب است. حضرت علی علیه السلام بر خود لازم می داند که به نسبت انکار جامعه بعد رسول، به اثبات و معرفی آنها پردازد، و اجازه ندهد تداوم نبوت و مسیر مستقیم اسلام به انحراف کشیده شود، و قرآن و وحی مکتوب بدون ترجمان بماند.

آنچه آن حضرت به بیان آن پرداخته، خود گزارش گسترده ای را می طلبد که در این نوشتار به گوشه ای از آن اشاره می رود.

- النساء، ۵۹ و مائده، ۵۵.

- فاطر، ۳۲.

- شوری، ۲۳.

- عنکبوت، ۴۹.

- شعراء، ۸۴.

- فرقان، ۵۷، این آیه به ضمیمه آیه ۲۳ شوری چنین معنا می دهد.

### ویژگی‌های اهل بیت علیهم السلام در دومین خطبه

این خطبه در کوتاه‌ترین جمله‌ها رساترین کلامی است که به نیاز بشری که به مرحله انسانیت و بلوغ رسیده و از مرز حیوانیت و محدودیت عبور کرده، پاسخ می‌دهد. و گزاره نیست اگر بگوییم تنها همین یک خطبه از علی علیه السلام در معرفی و شناخت حجت‌های بعد از خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم، ما را از هر سخن دیگری بی‌نیاز می‌کند.

شراره سخن با حمد مستمر آن حضرت آغاز می‌شود. حمدی که علامت خروج انسان از عالم حس و شهود و پیوند او به عالم غیب است. ستایشی که انسان را از بی حاصل بودن و عقیم ماندن نعمت‌ها و سرمایه‌هایش به اتمام و بهره‌دهی آنها می‌رساند. ستایشی که او را از هر تعلقی آزاد و رها می‌کند و به عبودیت و تسلیم فرا می‌خواند و او را از هر عصیانی و سقوطی در ورطه هلاکت نگه می‌دارد. چرا که تنها او غنی است و در سایه عنایت و کفایت او، انسان فقر وجودیش را غنا می‌بخشد، و غیر از او همه محدودند و محتاج؛ و اگر با او پیوند خوردی و او تو را هدایت کرد، هرگز خود را گم نمی‌کنی و اسیر راهزنی چون دنیا و شیطان نمی‌گردی، و اگر به او پشت کردی و در ظلمت فرو رفتی، هرگز پناهگاهی و تکیه‌گاهی نخواهی یافت، و چون به او روی آوردی و در کنف حمایت او قرار گرفتی و او تو را کفایت کرد احساس فقر و نیاز از تو رخت برمی‌بندد.

این‌ها حقایقی است که حضرتش در این چند جمله کوتاه بیان کرده است:

«احمده استماماً لنعمته و استسلاماً لعزته و استعصاماً من معصيته، و استعینه فاقه الی کفایته، انه لا یضل من هداه و لا یئل من عاداه و لا یفتقر من کفاه».

«او را سپاس می گویم و خواستار فزونی نعمت او هستم و بر آستان  
عزتش سر تسلیم نهاده ام و خواهم که مرا از گناه در امان  
نگه دارد. از او یاری می جویم که نیازمند آنم که نیازم برآورد.  
هرکسی را که او راه بنماید، گمراه نگردد و هرکس را که با او  
دشمنی ورزد، کس پناه ندهد، و هرکس را که تعهد و کفایت  
کند، بی چیز نشود.»

علی علیه السلام بعد از بیان حقیقت حمد و پیامدهای آن، و پس از ذکر غنا  
و بی نیازی ربّ و محدودیت عبد، بر این نتیجه تأکید می کند که حمد و ستایش  
خدا در ترازوی عقل و سنجش، وزین ترین چیز است و با ارزش ترین و  
زیادترین چیزی که انسان در پی ذخیره آن است که آدمی سرمایه وجودیش را  
به چه کسی ببخشد و در کدام بازار این کالا را به فروش برساند تا دچار خسران  
و سوختن سرمایه اش نشود.

انسان به هر کس غیر خدا روی بیاورد به دنیا، خلق، نفس و به شیطان،  
بازنده است و خاسر، چرا که هر کس غیر او، در عوض آنچه از تو گرفته یا کمتر از  
آن را می دهد و یا آن را می بلعد؛ زیرا غیر از او همه فقیرند و نیازمند و محدود،  
و تنها او صمد است و نامحدود و می بخشد و نمی گیرد.

«فأَنَّهُ ارْجَحُّ مَا وَزَنَ وَ أَفْضَلُ مَا خُزِنَ.»

«که حمد و سپاس و ستایش او از هرچه به سنجش آید، افزون  
است و از هرچه اندوختنی است برتر.»

امیرالمؤمنین علیه السلام پس از حمد - که علامت شکر انسانی است که به حکمت  
و معرفت رسیده، و خود را شناخته است و در پی این شناخت چهار دیواری  
دنیای محدود را فروریخته، و به غیب رو آورده است - مرحله دیگری را آغاز

می‌کند و آن شهادت و اقرار به آنچه که یافته و آن این که او تنها معبود است که با ویژگی غنا و عزت نمی‌توان برای او شریکی قرار داد که با فرض شریک، او محدود می‌شود و با محدود شدن مفتقر و نیازمند.

«و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له».

شهادت بر الوهیت، وحدانیت و نفی شریک، شهادتی است مستمر که تنها لقلقه زبان نیست، بلکه شهودی است بعد از همه بنیست‌ها، و بعد از همه تجربه‌ها؛ شهادتی برخاسته از پاکی و خلوص از هر شک و ریبی که بر اخلاص آن پیمان بسته شده است، تا دستگیره‌ای برای چنگ زدن در تمامی حیات و اندوخته‌ای برای عوالم بعد از ممات باشد. آنجا که از تو بازخواست می‌کنند و از آنچه که در این عالم به تو داده‌اند می‌پرسند. آنجا که اعمال تو حسرتی است که تو را به هول می‌افکند و تو را دعوت به ویل می‌کند. در این بحران به چه چنگ می‌زنی و چه چیزی را عرضه می‌داری تا گواه صدقی بر گرایش و ایمان تو باشد، و کلید گشودن بخشش‌های بی منت گردد، و موجب رضایت صاحب بخشش و دور کننده عامل حسرت یعنی شیطان باشد؟ آن چیزی جز همین شهادت و اقرار صادقانه و خالصانه نیست که شهود بدون شبهه، تو را مشمول باران رحمت او می‌گرداند.

«و اشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، شهادة ممتحناً  
اخلاصها، معتقداً مصاصها، نتمسك بها أبداً ما أبقانا، ونذخرها  
لأهويل ما يلقانا، فإنها عزيمة الايمان، وفاتحة الاحسان و مرضاة  
الرحمن و مدحرة الشيطان».

«و شهادت می‌دهم که خداوندی جز الله، خدای یکتا نیست.  
یگانه است و بی هیچ شریکی. شهادت می‌دهم، شهادتی که

خلوصش از بوته آزمایش نیکو برآمده باشد و اعتقاد به آن با صفای نیت همراه بود. بدان چنگ در می زنم، همواره تا آنگاه که ما را زنده می دارد و می اندوزیم آن را برای روزهای هولناکی که در پیش داریم. چنین شهادتی نشان عزم جزم ما در ایمان است و سرلوحه نیکوکاری و خشنودی خداوند است و سبب دور ساختن شیطان.»

این شهادت ناگزیر شهادت دیگری را در پی دارد؛ چرا که با این معرفت و شهود از ربّ، به حلقه واسطه ای بین تو و او، شهادت می دهی که تو را به او نزدیک کند و از ظلمت نفس و شیطان دور گرداند، و آن شهادت بر عبودیت و رسالت خاتم النبیین است. کسی که محمود و احمد و محمد است، و این سه ویژگی را با عبودیت خود کسب کرده است.

«اشهد انّ محمداً عبده و رسوله.»

در ادامه حضرت به محتوا و اهداف و عصر رسالت اشاره دارند. رسول را با مجموعه ای از دینی واضح و آشکار، و رهنمودهایی گیرا و روشن و پایدار، و کتابی نوشته شده و محفوظ، و نوری فراگیر و طولانی و روشنایی برق آسا، و امر و دستوری قاطع و روشن فرستاد تا با این مجموعه وحی، شبهات را ببرد و حق و باطل و خیر و شر و خوبی و بدی را از هم جدا و تفریق نماید؛ و با بینات و روشنگری ها، حجت را بر خلق تمام نماید؛ و با نشانه ها و آیات، توده را از سقوط در ورطه هلاکت باز دارد؛ و با ارائه سرگذشت امت های گذشته و عقوبت هایی که متوجه آنها شده، مردم را هشدار دهد تا از یکسان بودن سرنوشت خویش با آنها ترسان شوند.

پروردگار در زمانه و عصری رسولش را فرستاد که مردم در چنان فتنه هایی

گرفتار بودند که در آن ریسمان دین پیوند دهنده جامعه انسانی و به وجود آورنده الفت ایمانی، گسسته بود و دین بدون یاور و دست و بازو مانده، و در پی آن پایه‌ها و استوانه‌های یقین شکست برداشته، ومی لرزید. زیر بنا و اصل و اساس آن درهم پیچیده گشته و پی آمد آن، تشتت و پراکندی رأی و نظر بود، و در این فضا راه خروج از گرفتاری‌ها و بن بست‌ها بسیار تنگ شده، برگشت به مرجع و ابتدای راه نیز به جهت تاریکی و ظلمت آن، غیر ممکن گشت.

در نتیجه، هدایت و راهیابی و راهنمایی پژمرده شد، و ضلالت و تاریکی و کوری آن سان شایع و همه گیر که هدایت را آوازه ای نبود و در یک کلمه: خدای رحمان و بخشاینده هستی عصیان شد، و شیطان - مظهر ظلمت عالم - یاری گشت، و ایمان و محبت به حق، مورد بی مهری قرار گرفت، و خانه عشق فرو ریخت و نشانه‌هایش وارونه شد و پایه‌هایش سقوط کرد و راه‌های رسیدن به آن ویران گردید، و شیطان حاکمیت یافت و همه را به خود خواند و توده‌ها اجابت کردند، و او همه را با سم‌های ستور خود لگدمال کرد و با چنگال خود آنها را کوبید.

جامعه بدون دین، و محکوم شیطان و گرفتار آمده در دل فتنه‌های او، دچار تیه و سردرگمی و حیرت و سرگردانی و جهالت و بی عقلی و فتنه و فریب شد. هر چند آن‌ها در بهترین خانه و جایگاه، یعنی مکه سکونت گزیده بودند، لیک بدترین همسایه برای آن بودند که در کنار خانه خدا و در خانه او بت‌ها را می پرستیدند. خواب‌شان در بی خوابی خلاصه می شد و سرمه چشمشان را اشک‌های روان تشکیل می داد. آن جا سرزمینی بود که از علم عالم بهره‌ای برده نمی شد، و زبان گویای او لجام خورده بود، و انسان سفیه و نادان بزرگ داشته می شد و در عزت و وسعت بود.

این تصویر جامعه‌ای است که در روابط خود از دین یاری نجسته، حلقه اتصال خود با دین را شکسته است که انسان بدون دین هرچند در بهترین زمینه‌ها و نعمت‌ها باشد، چون از هماهنگ کردن آنها با ساختمان وجودیش ناتوان است، به بدترین برخوردها دچار می‌شود، و سرانجام در حیرت و سفاهت و غرور و فریب و فتنه فرو می‌رود.

این وضعیت و چگونگی، مصلحتی را خواهان است تا علم دین را به پا دارد؛ و رسولی را می‌خواهد تا رسالتش را به پایان رساند؛ و اتمام رسالت رسول به این است که حیات و بقاء دین را تضمین نماید تا بار دیگر جامعه وحیانی، به تیه و درجا زدن و به دور خود چرخیدن دچار نشود و سیر تحول و رشد و فلاح و رویش را ادامه دهد.

اینجاست که علی علیه السلام بعد از این سخنان، به معرفی حجت‌های بعد از رسول می‌پردازد و ویژگی‌های آنها را بیان می‌کند تا نشان دهد که حیات وحی و تداوم رسالت را چه کسانی باید بر دوش بگیرند.

**هم:** آنهایی که جانشینان خاتم النبیین هستند این ویژگی‌ها و برجستگی‌ها را دارند:

**۱ - موضع سرّه:** جایگاه اسرار رسول هستند. آنچه که رسول از دیگران پوشیده دارد و جامعه آمادگی گشودن آنها را ندارد با اینکه به آنها نیازمند است، در قلب‌های آنها قرار می‌دهد.

**۲ - لجأ امره:** امر رسول که امر خدا است، در حوزه اجرا برای رهایی از تحریف و پی‌آمدهای نابایسته، به آنها پناه می‌آورد، که با عصمت و آگاهی گسترده خود آنچنانکه شایسته است، امر حق را در موردش اجرا نمایند.

اگر امر مفرد امور باشد، معنای آن این است که امور عالم در شب قدر بر



اینها پناه می آورد و تکیه می دهد و نازل می شود.

**۳ - عیبه علمه:** گنجینه علم رسول خاتم هستند، تا با تحول جوامع و گسترش روابط و ظهور پرسش های نوخاسته و نیازهای انسان عصر بعد از رسول، پاسخگوی آن ها باشند تا مردم در جهل نمانند و در ظلمت نغلطند.

**۴ - و موئل حکمه:** محل استقرار و مرجع حکم و حکومت و ولایت رسول هستند و حکم رسول در نزد آنها از هر تحریف و تعدی و تجاوزی نجات می یابد و از هر کجی و دستبردی رها می گردد.

**۵ - كهوف كتبه:** هرکدام از آنها چون خانه ساخته شده در دل کوه، نگهدار و نگهدار احکام<sup>(۱)</sup> رسول هستند. هم حافظ احکام هستند و از اندراس و کهنه شدن آنها جلوگیری می کنند و هم از دستبرد دیگران آنها را مانع می باشند.

**۶ - جبال دینه:** لنگرگاه دین رسول هستند و از تزعزع و لغزش ارکان آن جلوگیری می کنند و دین را ثابت می دارند و آن را اقامه می کنند و خیمه دین را برپا می دارند و اضطراب و فرو ریختن ستون های دین و متزلزل شدن، آن را باز دارند.

همه این صفاتی که علی علیه السلام برای حجت های بعد از رسول می شمارد، در این خلاصه می شود، که حیات و راست قامت ایستادن دین، و ثبات و تداوم و استمرار آن، مسئولیتی است که بر عهده اهل بیت علیهم السلام گذاشته شده است.

**۷ - و بهم اقام انحاء ظهره:** خداوند تنها به وسیله آنها کمر دین را، که زیر بار بدعت ها و تأویل های باطل و تحریف ها خم شده بود، برپا داشت و راست کرد.

۱ - کتاب به معنای حکم، و کتب به معنای احکام استعمال شده است، چنان که در آیه «صحف مطهّرة فیها کتب قیمة» به معنای احکام می باشد.

## ۸- و اذهب ارتعاد فرائضه: تنها به وسیله همین اهل بیت علیهم السلام بود که

لرزش و تزلزل ارکان و ستون های دین را از بین برد.

همه این ویژگی ها در این خلاصه می شود، که حیات و راست قامت ایستادن دین، و ثبات و تداوم و استمرار آن مسئولیتی است، بر عهده حجت های بعد از رسول، و دین بدون آنها به همان سرنوشتی دچار می شود که قبل از بعثت رسول به آن گرفتار آمده بود و در این خطبه به آن اشارت رفت.

بعد از ذکر امتیازهای هشت گانه و قبل از بیان ویژگی های دیگر، حضرت؛ جریان مقابل جانشینان رسول را بسیار کوتاه و کوبنده توصیف می کنند. آنان که کمر به نابودی دین خدا بستند، و در برابر سنت ها و حدود و احکام قد علم کردند و به آنها پشت نمودند، و در پی یله شدن و رها گشتن و افسار گسیختگی رفتند؛ و بذر این بی بند و باری و رهایی از قید و بند دین را پراکندند و کشتند و ن را با غرور و فریب و فتنه و ضلالت و گم گشتن خویش آبیاری کردند. اما راستی از این کاشت و داشت، با وجود سنت ها و قانونمندی و نظام مند بودن عالم هستی و ارتباط پیچیده و گسترده آدمی با این جهان، که چنان حساب شده است، که:

اگر یک ذره را برگیری از جای خلل یابد همه عالم سراپای

چه برداشتی را می توان انتظار داشت؟ جز اینکه رهایی آنها به بن بست منتهی شود و آزادی خواهی آنها در برابر عبودیت حق، به اسارت، و کبر و غرور آنها به ذلت و حقارت تبدیل شود و حیات آنها هلاکت را و تجارت آنها خسارت نتیجه و ثمر دهد:

«زرعوا الفجور و سقوه الغرور و حصدوا الشور»

«گناه می کارند و کشته خویش به آب غرور آب می دهند»

و هلاکت می دروند».

شگفتا! چگونه در طلب رهایی از سنت‌ها، به بن‌بست نشستند و با ایجاد شکاف‌ها و پر کردن آنها از مرداب‌های غرور در مرداب‌ها غرق شدند و این بود کاشت و داشت و برداشت آنها!

نمی‌خواستند آل محمد علیهم السلام را بر خود امیر گردانند و برای خود جدا از نظام مندی هستی، حیاتی را طالب بودند و فریب این را خورده بودند که خود را با آنها یکسان می‌دیدند و به آنها می‌گفتند:

﴿ قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ... ﴾ (۱)

« شما جز بشری مانند ما نیستید، و خدای رحمان چیزی نفرستاده است. »

چون در بشره و ظاهر مثل هم بودند، خود را به آنها قیاس می‌کردند و با آنها برابر می‌دانستند و اینجا است که علی علیه السلام بر آنها نهیب می‌زند که نه تنها شما بلکه هیچ فردی از امت برگزیده، صلاحیت قیاس و برابری با آنها را ندارد. چگونه کسانی که ریزه‌خوار خوان نعمت اهل بیت علیهم السلام هستند، با آن‌ها مساوی باشند؟ اهل بیت علیهم السلام به شهادت قرآن متمم نعمت هستند و جریان و سریان و ریزش نعمت بر خلق، از بارش فیض آنان سرچشمه می‌گیرد، آن هم در شکل ابدی و مستمر و همیشگی.

پس آنان چشمه‌های جوشان نعمت خداوند بر خلق، و واسطه فیض ربوبی می‌باشند.

« لا يقاس بآل محمد صلى الله عليه وآله من هذه الأمة أحد ولا يسوى بهم من جرت نعمتهم عليه أبداً. »

« در این امت هیچ کس را با آل محمد صلی الله علیه و آله مقایسه نتوان کرد. »

کسانی را که مرهون نعمت های ایشان اند، با ایشان برابر نتوان داشت.»

امیرالمؤمنین علیه السلام ویژگی های دیگر آنها را بعد از این مرحله برمی شمارند:  
**۹- هم اساس الدین:** آنان پایه ها و شالوده ساختمان دین هستند، که دین با اینها و از اینها شروع می شود، آنگاه بر عالم انسانی و پریان سایه می افکند. دین از فلسفه شروع نمی شود و از عرفان کمک نمی گیرد و با عقل پروار نمی کند، بلکه دین با رسول آغاز می شود و ولایت جامعه دینی را رسول و آنان که اساس دین هستند، عهده دار می باشند.

**۱۰- عماد الیقین:** آنان استوانه و به پا دارنده یقین هستند، و بدون آنها غبار شبهات، همه را در خود فرو می برد. زیرا با درهم آمیختن حق با باطل، سره و ناسره، خوبی و بدی، و زشتی و زیبایی، یقین رخت برمی بندد.

**۱۱- الیهم یفیء الغالی و بهم یلحق التالی:** مرکز ثقل هدایت و حیات هستند و آنها که جلو افتادند و رفتند و گم شدند، باید برای هدایت به سوی اینها هجرت کنند؛ و آنها که در راه ماندند و مردند و هلاک شدند، برای زنده شدن و حیات پیدا کردن باید به اینها ملحق شوند و واصل گردند.

آن حضرت در کلام دیگری، پس از اینکه مردم را به پیروی از اهل بیت پیامبر می خواند، چنین می فرماید:

«ولا تسبقوهم فتضلوا، ولا تتأخروا عنهم فتهلكوا»<sup>(۱)</sup>.

«بر آنان پیشی مگیرید که گمراه شوید و از آنان واپس نمانید که هلاک گردید.»

با این ویژگی ها، حق ولایت که در قرآن عظیم به رسول کریم

اختصاص یافته بود؛ ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾ (۱)

به آنها مختص می‌شود. از آنجا که آنها به صراحت آیه مباهله «نفس النبی» هستند همچون رسول بر مردم از خود مردم اولاتر هستند. زیرا مردم اگرچه خود را دوست دارند و می‌خواهند، اما این خواستن در شکل غریزی است، ولی اهل بیت علیهم السلام به مردم از خودشان آگاه‌تر و مهربانترند و در نتیجه بر آنها از خودشان اولاتر و سزاوارتر هستند.

«ولهم خصائص حق الولاية، وفيهم الوصية والوراثة».

«ویژگی‌های امامت در آن‌هاست و بس، و وراثت نبوت منحصر در ایشان است».

و این ویژگی‌ها است که آنها را وصی و وارث رسول خاتم می‌گرداند، نه آنکه چون از نسل نبی و بنی هاشم هستند، باید جانشین او شوند، تا جای طعن و نیش مستشرقان و مقلدان آنها باز شود و شیعه را متهم به سلطنت طلبی نمایند و آن را مولود و زائیده فرهنگ ایرانی.

و شیعه هر کس را، با این جلوه‌ها و صفات جلودار و امام می‌داند، هرچند در واقع، به برکت دعا و خواهش ابراهیم علیه السلام، امامت در نسل رسول خاتم تبلور یافت و خداوند دعای خلیلش را در میان اینها اجابت کرد.

چه کسی را غیر از فرزندان رسول می‌توان سراغ گرفت که این ویژگی‌ها را داشته باشد؟ با همه حاکمیتی که منافقان و جریان نفاق بر جهان اسلام پیدا کردند، و حکومت و امامت را به ملک و خلافت و سلطنت تبدیل نمودند، و بیشتر قلم به دستان را مزدور خود ساختند، و قلم و زبان و ارستگان جویای حقیقت را، شکستند و بریدند، و تاریخ نویسی و تذکره نگاری را به نفع خود رقم

زدند، با این همه، کسی را با این ویژگی ها، هرچند به دروغ، در تاریخ علم نکرده اند و این خود علی علیه السلام است که می گوید:

«لم یکن لاحد فی مهمز و لا لقائل فی مغمز»

«نه برای کسی جای نیش زدن در من بود و نه برای گوینده ای جای اشاره با گوشه چشم در من بود تا بتواند با کناره پلکش عیب من را نشانه رود»<sup>(۱)</sup>.

بعد از این سیر و مراحل تبیین و روشنگری، از وحدانیت حق و حقانیت رسالت و اختصاص حق ولایت، اکنون زمان آن فرا رسیده که انسان ها تسلیم حق شوند و از آن کفر و چشم پوشی ننمایند و حق را به اهلش که اهل بیت رسول هستند، برگردانند و این حق را، به هر کس که به ناحق به او داده اند و او را با آل محمد علیهم السلام مقایسه کرده، برابر دانسته اند، از آنجا به بیوت الله که مقام ائمه است، منتقل نمایند. زیرا با این بیانات عذری برای احدی باقی نمی ماند و حجت بر همگان تمام است و تنها حجت های بعد از رسول، آل محمد علیهم السلام و اهل بیت خاتم هستند.

«الآن اذ رجع الحق الی اهله و نُقل الی منتقله»

«اکنون حق به کسی بازگشته که شایسته آن است و به جایی باز آمده که از آنجا رخت بر بسته بود».

## وجود خداوند و توحید او

این خطبه<sup>(۱)</sup> با حمد خداوند شروع می‌شود، و با ذکر اوصاف حق همراه می‌گردد و در کوتاهترین عبارتها به معرفی و شناخت حق پرداخته می‌شود. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

وجود مخلوقات گواه بر وجود او است، و حادث بودن و از نبود به بود آمدن آنها، دلیل بر ازلی بودن و همیشه بودن او است، و تشابه و هم‌شکل بودن و فقر و نیاز خلق، نیز شاهد صدقی بر بی مانندی خداوند و فرق بین صانع و مصنوع است. در نتیجه او فراتر از دسترس ادراک و مشاعر ما می‌باشد، ولی نه بدانگونه که پنهان و مستور شده باشد، بلکه اصل وجود او، برای صاحبان اندیشه، از هر ظاهری ظاهرتر است.

خداوند بسیط است و واحد و مثل و دومی ندارد و از این جهت دیدن و شنیدن و شهود او چون دیدن و شنیدن و شهادت دیگر موجودات نیست. همچنین همراهی و جدایی او، جهت مکانی ندارد و وجهه ترکیبی به خود نمی‌گیرد و چنین نیست که بُعد مسافت داشته باشد، یا در ظهورش قابل دیدن باشد و پنهان و ناپیدا بودن او به جهت لطافت و ریزی و کوچکی او نیست. قهر و سلطه و قدرتش، او را از سایر موجودات جدا می‌کند؛ و خضوع و

تواضع آنها و سیر و تحول آنها، عامل جدایی و فرق داشتن آنها با حق تعالی است.

بنابر این، خداوند را کسی نمی‌تواند وصف کند که وصف کردن او، محدود کردن او است و محدود کردن خداوند، معدود بودن او را در پی دارد. زیرا وقتی بی‌نهایت نباشد و محدود باشد، هر نهایت وحدی که برای او فرض شود، بتدای موجود دیگری خواهد بود و پر کردن محدوده‌های دیگر، به وسیلهٔ دیگران، به شمارش و عدد درآمدن همه آنها را نتیجه می‌دهد و این یعنی ازلی بودن آن که دیگری به او حد و مرز بخشیده و او را در ردیف دیگر معدودها گذاشته است.

پس چون بی‌نهایت است، نه قابل توصیف است و نه قابل تعیین به مکان، ازلی و بی‌نهایت است و قبل از هر معلومی، عالم بوده و قبل از هر پرورش یافته‌ای، پروردگار بوده و پیش از هر مقدوری، قادر و توانا بوده است. راستی که باید علم توحید را از علی علیه السلام آموخت و خود را منحصر به مکتب او کرد و از دیگر مکتب‌های بشری بی‌نیازی جست، آنچنانکه فرمود:

«رحم الله امرأ حبس نفسه علينا»<sup>(۱)</sup>

«خدا رحمت کند کسی را که خود را وقف ما کند».



## چگونگی ارتباط انسان با خدا

پس از این فراز نورانی و بیان حقیقت توحید، علی علیه السلام به این پرسش پاسخ می‌دهد:

اکنون که خالق هستی قابل توصیف و درک و رؤیت نیست، و از تشبیه و مماثله و محدودیت منزّه است، پس انسانِ خاضع، در برابر قدرت او و سالک به سوی او، چگونه می‌تواند با چنین خداوندی ارتباط برقرار کند و از او شیوهٔ سلوک و حرکت و حیات را بیاموزد؟

امیرالمؤمنین علیه السلام در فراز دوم پاسخ می‌دهند:

خداوند با خلق و بندگان، با واسطه مرتبط می‌شود و خود را به وسیلهٔ انسان‌هایی با ویژگی‌های خاص، به خلق می‌شناساند و به آنها چگونه زیستن و چگونه مردن را آموزش می‌دهد.

از آنجا که علی علیه السلام این خطبه را در مقطع تاریخی خاص و بعد از حادثهٔ قتل خلیفهٔ سوم ایراد نموده‌اند، فراز دوم را با مطلعی آغاز می‌کنند که هم تأسف و حسرتی است بر کنار زدنِ این واسطه‌های فیض، و هم بشارتی است به پایان یافتن دوران سیاهی و انحراف، و از سرگیری رابطهٔ جامعهٔ انسانی با آنها: آنکه در پشت ابرهای تیرهٔ جور و ستم، پنهان شده بود، سر برآورد و در میان فرار ابرها و به هم خوردن آنها، برقی جهید و نوری درخشید و شعاع آن، سر

برآورد و نور آن تالوؤ زنان، گسترش یافت و همه جا را روشن ساخت. و کجی و انحرافی که در سایه تاریکی حاکم، شکل گرفته بود، از پرتو این طلوع و درخشش، اعتدال و راستی و درستی یافت، خداوند قومی را جایگزین قومی نمود و روزگاری را به روزگار دیگری بدل کرد.

این تحوّل - رفتن باطل و آمدن حق، و طلوع صبح رهایی بعد از سیطره سیاهی و رفتن ابرهای تیره و به هم خوردن آنها و بیرون جهیدن برق حیات - چیزی بود که ما انتظار آن را می کشیدیم، انسان که قحطی زده گرفتار خشکسالی، به انتظار آمدن باران، به آسمان رحمت حق چشم دوخته است، تا زمینش حیات پیدا کند و تنگی زندگیش به گشادگی روزی بدل شود.

«قد طلع طالع ولمع لامع ولاح لائح واعتدل مائل، واستبدل الله بقوم قوما، وبيوم يوما، وانتظرنا الغير انتظار المجدب المطر».

«طلوع کننده ای طلوع کرد، درخشنده ای درخشیدن گرفت، آشکار شونده ای آشکار شد، و آنچه کج و منحرف شده بود، راستی یافت. خداوند مردمی را به مردم دیگر بدل نمود و روزی را به روز دیگر. دگرگون شدن روزگار را انتظار می کشیدیم، انسان که قحطی زده چشم به راه باران دارد».

باشد که با این تغییر و تحول، انسان ها چون زمین مرده، حیات پیدا کنند و جام های فلاح را از دست واسطه های فیض حق، سرکشند. زیرا زنده بودن و رویش و سبز شدن گل وجود انسان ها، به وجود این واسطه ها و حجت های بعد از رسول بستگی تام دارد چرا که:

۱ - انما الائمة قوام الله على خلقه: تنها امامان و حجت های بعد از رسول خاتم، کسانی هستند که خداوند آنها را بر همه آفریدگانش قائم نموده

است، تا خلق را به پا دارند و آنها را زنده نگه‌دارند و بر آنها حافظ و نگهبان باشند و بدون حجت، هیچ موجودی حیات ندارد و به پا نمی‌ایستد، زیرا تنها آنان، قوام و عماد و تکیه‌گاه خلق هستند و در نبود آنها همه چیز فرو می‌ریزد و زمین اهل خود را فرو خواهد برد.

## ۲ - عرفائه علی عبادہ: آنها کارگزاران خداوند بر بندگانش می‌باشند.

خداوند آنها را مدبر، خلیفه و حاکم و رئیس بر بنده‌هایش قرار داده، تا به انسان‌ها روش سلوک و زندگی را بیاموزند و سیاست و چرخش امور فردی و اجتماعی آنها را عهده‌دار شوند.

در یک مرحله، قوام و برپا داشتن خلق به آنها واگذار شده و در ادامه، تداوم حیات انسان‌ها و سیاست امور و نظام بخشیدن و شکل دادن به حیات آنها، در حیطة و حوزه مسئولیت آنها است. حضرت با تعبیر «انما» و آوردن ادات حصر، این مسئولیت را منحصر در ائمه می‌داند که حاکمیت بر خلق و قیام به امور دین و دنیای آن‌ها، اختصاص به آنها دارد و غیر آنها هر کس باشد، طاغوت است و از مدار نظام الهی خارج است.

## ۳ - لا یدخل الجنة الا من عرفهم و عرفوه و لا یدخل النار الا من

انکرهم و انکروه: آنها، نه تنها در عالم دنیا، قائم و عریف بر خلق و عباد هستند، بلکه در دنیای دیگر و عالم آخرت هم، میزان اعمال و معیار بهشت و دوزخ می‌باشند.

شناخت شخصیت و پذیرش حاکمیت و تسلیم ولایت آن‌ها بودن، و اهتمام در تبعیت و ادای حقوق آنها، جواز ورود به بهشت است، که در آن صورت، آنان نیز تو را به این ویژگی‌ها می‌شناسند و به تو اجازه ورود می‌دهند. جهالت و پشت کردن و انکار نمودن و عصیان و ظلم به آنها، مساوی با

حبس و خلود در دوزخ است و در آن وقت است که آنها نیز به تو پشت می نمایند و از تو اعراض می کنند و تو را به تشیع و تبعیت نمی شناسند.

به همین جهت علی علیه السلام در جای دیگری می فرمایند:

«علیکم بطاعة من لا تعذرون بجهالتهم»<sup>(۱)</sup>

«بر شما باد اطاعت از کسانی که در شناختن شان معذور

نیستید».

و به همین جهت شناخت حجت و امام از اصول دین است نه از اصول مذهب.

این بیان حضرت، که در کلام امامان دیگر بر آن تأکید و بدان تصریح شده، در حقیقت تفسیر این آیه شریف است:

﴿... وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَنَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ﴾<sup>(۲)</sup>

«و بر اعراف، مردانی هستند که هر یک از اهل بهشت و دوزخ را، از سیما و چهره آنها می شناسند بهشتیان را - که هنوز وارد آن نشده ولی بدان امید دارند - آواز می دهند که: سلام بر شما».

که در ادامه سوره، در آیه (۴۹) جواز ورود از جانب همین ها داده می شود:

﴿أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ﴾

«به بهشت درآید، نه بیمی بر شماست و نه اندوهگین می شوید».

۱ - نهج البلاغه، حکمت ۱۵۶.

۲ - اعراف، ۴۶.

پرسش اساسی در آیه، این است که این رجال با این ویژگی که بالاتر از تقسیم بندی اهل بهشت و دوزخ، هر دو گروه را می‌شناسند و برای اهل بهشت جواز ورود به آن را صادر می‌کنند، چه کسانی هستند؟ آیا می‌توانند جز ائمه و کسانی که علی علیه السلام در این خطبه‌ها ویژگی‌های آنها را بیان نموده باشند؟

انسان‌های عادی در نهایت هرچند خوب باشند، می‌توانند اهل جنت باشند، اما اینکه بر انسان‌ها ناظر و شاهد بوده و تقسیم بهشت و دوزخ باشند، چنین وصفی جز در حق کسانی که قائم بر خلق و عریف بر عباد باشند، روا نیست.

و عجب از مفسران که وضوح آیه را در پرده‌های ابهام فرو برده‌اند و به جای پرده‌برداری و تفسیر آیه، چه پرده‌ها و حجاب‌هایی که بر آیه نکشیده‌اند. و چه زیبا حضرت خطبه را در وصف اسلام و قرآن ادامه می‌دهند، با تأسف از اینکه ما از شرح آن معذوریم.

## هدف پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

از دیگر خطبه‌هایی که حضرت در آن از صفات ائمه سخن می‌گوید، خطبه (۲۳۹) است که ادامه خطبه ۱۴۷ می‌باشد. هر دو خطبه را «کلینی» با اختلاف کمی و تفصیل بیش‌تری بیان کرده است. (۱)

خطبه ابتدا، هدف بعثت پیامبر اکرم را بیان می‌کند. خداوند رسولش را، با قرآنی که تبیین و اتقان هر چیز است، به حق برانگیخت، تا انسان‌ها را از بت پرستی به خدا پرستی، و از اطاعت شیطان به اطاعت رحمان رهنمود شود، و مردم با قرآن از جهالت و انکار برهند، و با پیرایش سینه‌ها و صفا یافتن قلب‌ها، به آگاهی و اقرار به پروردگار برسند. زیرا خداوند، در این کتاب نورانی، تجلی یافته است، آدمی با تأمل در این کتاب، جلوه‌های قدرت حق را خواهد یافت، و با یافتن عظمتِ الله، به تواضع و خضوع می‌رسد و سرانجام کسانی را که به دعوت رسولانِ وحی پشت کردند و دچار طغیان و نخوت و کبر و بن‌بست شدند نیز خواهد دید که، با عقوبات و نقمات و رنج، درو شده، محو گردیدند. این سنت الهی است که عاقبت تجاوز و طغیان و ستم، محدودیت و بن‌بست و محرومیت است و اجابت نکردن دعوت رسول، در ظلمت ماندن است.

۱ - الروضة من الكافي، ص ۳۸۶، دار الكتب الاسلامية، باتصحيح علي اكبر غفاري، ۱۳۶۲.

## جاهلیت دوم

این شیوه علی علیه السلام است که دعوت به اهداف را، سرلوحه کار خود قرار می‌دهد، شاید جامعه منحرف به راه آید و «جاهلیت دوم»، که با مرگ پیامبر و در غیبت او شکل گرفته، ریشه نگیرد و اسلام، وارونه و معکوس نگردد.

ولی افسوس که این جاهلیت، جاهلیت قبل از اسلام نیست که ناله‌ها و نعره‌های علی علیه السلام آن را بردارد. بلکه جاهلیتی مسلح است که با زر و زور و تزویر پیوند خورده است، و با شدیدترین دشمن رسول، یعنی یهود، مرتبط است. جاهلیتی گسترده‌تر از مرزهای شام و ایران، و محاصره کننده مدینه رسول، همراه با ارتداد اصحاب و دنیاطلبی و فزونی خواهی آنان؛ جاهلیتی سرشار از فتنه‌های تیره و تاریک و گمراه کننده، که آدم‌ها خود را در آن گم می‌کنند و در نتیجه راه و راهبر را نمی‌یابند، با این که بارها از پیامبر شنیده بودند: هر کس تا لحظه مرگ، امام خود را نشناسد، جاهلانه مرده است.

علی علیه السلام آن‌ها را به آینده تاریکی که در پیش دارند و به عمق فتنه‌ای که از سقیفه شروع شده، توجه می‌دهد. جامعه، با پشت کردن به دو میراث پیامبر - کتاب و اهل بیت - در کمند فتنه بنی امیه گرفتار خواهد شد؛ و در آن زمان، ناشناخته‌ترین چیز، حق است و معروف‌ترین و محبوب‌ترین چیز نزد آن‌ها، باطل.

در آن زمان، حتی حافظان قرآن، آن را فراموش می‌کنند و مانند بنی اسرائیل، کتاب را پشت سرشان می‌اندازند؛ گویا این‌ها امام و مقتدای کتاب هستند، نه کتاب مقتدای این‌ها!

آن‌طور، که گذشتگان این‌ها به قتل و مثله کردن صالحانی چون حمزه سیدالشهدا علیه السلام پرداختند، آن‌ها نیز، به قتل اولیا و صالحان خواهند پرداخت، و حادثه کربلا، بهترین شاهد این سخن حضرت است.

آن‌طور که به پیامبر نسبت کذب و افترا دادند و او را شاعر و ساحر خواندند، به اوصیا و صالحان دین، همین نسبت را می‌دهند و ارتباط آن‌ها را با خداوند، افترا و کذب می‌خوانند. آن‌ها نیکی‌های کسانی را که به آن‌ها احسان کرده‌اند، به بدی پاداش می‌دهند.

علی علیه السلام برای زمان بعد از خود، این‌گونه پیش‌گویی می‌کند، و آن‌هم تحقق می‌یابد. و این همان دوران غربت اسلام است، که امام علیه السلام فرمود:

«الاسلام بدأً غریباً و سيعود غریباً کما کان، فطوبی للغرباء»<sup>(۱)</sup>.

«اسلام غریبانه [تنها و بی‌یاور] آغاز شد و دوباره به همان صورت باز خواهد گشت، و خوشا به حال غریبان».

دو غریب - کتاب و اهل بیت - یار هم هستند و با هم انس دارند و از هم یاری می‌گیرند.

رسول صلی الله علیه و آله و سلم نیز، پیش‌تر فرموده بود:

«آن‌چه در بنی اسرائیل، از قتل انبیاء و اوصیا و بت پرستی و تعدی و عصیان، اتفاق افتاد، در امت من واقع خواهد شد».<sup>(۲)</sup>

۱ - بحار الانوار: ج ۸، ص ۱۲.

۲ - بحار الانوار: ج ۲۵، ص ۱۲۵.



آن‌گاه علی علیه السلام، به علتی که گذشتگان را در بن بست نشانده و آن‌ها را هلاک کرد - و اکنون جامعه نیز به آن مبتلا است - اشاره دارد. علی علیه السلام دو عامل را، سبب هلاکت و نابودی جامعه می‌داند:

۱ - دل بستن به دنیا و دل خوش کردن به آن، با داشتن آرزوها و آمال دور و دراز، که در دنیا زندگی ابدی را جویا شوند.

۲ - استمرار و ادامه زندگی را فراموش کردن و از دنیای دیگری که آدمی برای آن خلق شده بریدن، و از شروع زندگی جدید که با مرگ آغاز می‌شود، بیگانه شدن.

این دو عامل است که جامعه را به تباهی و هلاکت می‌کشاند، زیرا آرزوها، تو را از عمل باز می‌دارد و فراموشی زندگی جاوید، تو را در محدوده دنیا گرفتار می‌کند، در حالی که سعی تو، تو را بارور می‌کند و عمل تو پای حرکت را می‌سازد.

﴿لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ (۱)

«انسان جز سعیش چیزی ندارد».

یاد مرگ و باور سفر جهان دیگر، تو را با هستی هماهنگ می‌کند و با اولیای خدا همراه می‌نماید.

در بخش سوم خطبه، حضرت به وعظ مردم می‌پردازند، شاید نورانیت کلام، غبارِ فتنه برخاسته از غیبت رسول را، پراکنده کند. شاید این انسان‌های به فتنه گرفتار شده، به خود آیند و گمشده خود را باز یابند و به سرنوشت گذشتگان مبتلا نشوند.

ایها الناس! آن کس که در دل تاریکی‌ها و در دامن بن بست‌ها - آن جا که

عقل قد نمی‌دهد و دل شهودی ندارد - به سوی خداوند برگردد و از او نجات بخواند، توجه به حق، او را توفیق خواهد داد و آدمی را بر توان مندی‌هایش آگاه خواهد کرد و از توانایی‌اش، بهره‌مند خواهد شد.

آن‌جا که عقل را محدود و غریزه را ناقص و عرفان را ناتوان دیدی و به قرآن و وحی رو آوردی، این کتاب تو را به راست‌ترین راهها هدایت می‌نماید. تو را به چیزی هدایت می‌کند، که دیگران از آن ناتوانند. تو با همنشینی با خدا، به امن می‌رسی و از خوف و دلهره از آینده، می‌رهی. آن‌کس که خدا را باور ندارد و وحی را ضروری نمی‌داند؛ یعنی انسان گرفتار آمده در بن بست محدودیت‌ها، باید خائف باشد و ترسان.

انسانی که حقارت غیر خدا را باور کرد و عظمت را تنها در او دید، شایسته نیست به طاغوت و غیر خدا روی آورد، چه طاغوت درون خویش، که تفرعن را در خود احساس کند، و چه طاغوت برونی؛ زیرا سلامت، در تسلیم الله واحد قهار بودن است.

علی علیه السلام، بعد از بیان این حکمت و این‌گونه آگاهی و حیات دادن، نهیب می‌زند و نهی می‌کند: چرا مانند انسان سالمی که از جرب گرفته می‌گریزد و تندرستی که از بیمار، کناره می‌گیرد، شما از حق گریزان هستید؟! با وجود معرفت به عظمت و قدرت حق، نباید این چنین از حق نفرت داشت و دوری جست.

## مقایسه راه شناخت

علی علیه السلام حکمت و کلام محکم دیگری را بیان می کند تا «کسی که هلاک شود، با دلیلی روشن هلاک گردد، و کسی که زنده شود، با دلیلی واضح زنده بماند»<sup>(۱)</sup>

او با این کلام حجت را تمام می کند؛ زیرا یکی از راه های شناخت اشیا، شناخت ضد آن ها است. باید دانست، ارزش ها در مقایسه با ضد ارزش ها شناخته می شود. بنابراین، شناخت کامل رشد و فلاح، در شناخت کسانی است که آن را رها کرده اند؛ یعنی قاسطین. و وقتی شما انسان ها می توانید به عهد و پیمانی که خداوند - در کتابش - با شما بسته، وفادار باشید و آن را اخذ کنید که عهد شکنان و ناکثین را شناخته باشید؛ و آن گاه می توانید به کتاب حق چنگ زنید و تمسک جوید، که واگذارندگان قرآن، یعنی مارقین را بشناسید. زیرا آن هایی که کتاب خدا را پشت سر انداخته و آن را رها کرده اند، از دین خارج شده اند و جزء مارقین هستند.

اما چگونه می توان قاسط و ناکث و مارق را شناخت تا به شناخت رستگاران و اهل کتاب و میثاق رسید؟ آیا با ترازوی عقل، به تنهایی می توان این گرایش ها را شناخت، به ویژه در جامعه امروز و فردا که آدمی در پیچیدگی

روابطش حیران است و سخن‌ها و طرح‌ها و نظر‌ها، آن‌چنان دل‌نشین است که رسول خدا را نیز به اعجاب وامی‌دارد؟

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ» (۱)

«واز میان مردم کسی است که در زندگی این دنیا سخنش تو را به تعجب وامی‌دارد، و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می‌گیرد، و حال آن‌که او سخت‌ترین دشمنان است.»

در حالی‌که او شدیدترین خصومت را با اهل دین دارد و باورش این است که دین افیون توده‌هاست! دین امری درونی و خارج از حوزه دنیا است.

این انسان عقل‌گرا است، که با عقلانیت خویش، به جنگ دین آمده، ولی نه در قالب خشونت و تهدید، که با دیالوگ و استدلال و قیافه حق به جانب. او با طرح تقسیم حق و این‌که هر جریان چپ و راست و شرقی و غربی، از حق بهره‌ای دارد، می‌گوید: حقیقت دین در کثرت و پلورالیسم است، و آن‌طور که طبیعت و امکانات و منافع را باید از انحصار بیرون آورد و به تقسیم منافع تسلیم شد، حق را نیز باید این‌چنین تقسیم کرد، و جنگ هفتاد و دو ملت را باید در جهل آن‌ها جستجو کرد.

این‌جا است که علی علیه السلام برای تفکیک حق از باطل و عهد شکن و عهد‌پذیر و وحی‌پذیر و وحی‌ستیز، معیار می‌دهد و می‌فرماید: باید به اهل قرآن و آل رسول متمسک شد و از آن‌ها خواست، تا تو را به صراط و راه، هدایت کنند، باید از آن‌ها سؤال کرد تا در جهل و تاریکی باقی نماند.

«فالتمسوا ذلك من عند اهله»<sup>(۱)</sup>.

### چرا باید دانش و معرفت را در نزد اهل بیت جست؟ زیرا ائمه علیهم السلام

تنها کسانی هستند که به علم، معنا می دهند. علم در محضر ائمه، زندگی می یابد و حیات جهت دار پیدا می کند. عیش، تنها حیات نیست، بلکه حیات و زندگی جهت دار است. از این رو علوم، اعم از تجربی، فلسفی، شهودی و عرفانی، وام دار دین است. دین و رسول و امام معصوم است که بر همه علوم هیمنه دارد و مسلط است. امام - چون از عصمت برخوردار است و از رجس و تیرگی ها منزّه و مبرا است و بر همه راه و سلوک آدمی تا مقصد نهایی و لقای ربّانی، آگاه است - می تواند انسان ها را حیات بدهد و آن ها را راه ببرد و جهل و ظلمت را با نور خود از بین ببرد و بمیراند. از این جهت است که

«هُم عَيْشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ».

«دانش به آنان [اهل بیت علیهم السلام] زنده است و نادانی به دانش

آنان مرده».

## راه‌های شناخت ائمه علیهم‌السلام

حضرت برای این دو ویژگی اهل بیت علیهم‌السلام - مایه حیات دانش، و سبب مرگ و نابودی نادانی بودن - نشانه و علامت ذکر می‌کند، تا مردم به حقیقت علم و دانش آنان رهنمون شوند. این نشانه، حکم همراه با حکمت آنها و حلم ورزیدن در برخوردها، می‌باشد که حکم و امر و حکمت آنها، از علم‌شان خبر می‌دهد - در خطبه (۲۳۹) به جای حکم، حلم آمده - و حلم آنها شما را به علم‌شان راه می‌برد. زندگی و برخورد ائمه علیهم‌السلام، چه در مقام حکم، و چه در زمان حلم ورزیدن، نمونه‌هایی از رهیابی به وسعت دانششان دارد.

عمر در هفتاد مورد که حضرت علی علیه‌السلام او را از ظلم و جهالت رها کند، می‌گوید:

«لولا علی لهلك عمر»<sup>(۱)</sup>

«اگر علی علیه‌السلام نبود، عمر هلاک شده بود».

برخورد امام حسن علیه‌السلام از چنان وسعت و ظرفیتی برخوردار است که مردم نامی را وادار به اقرار به امامت او می‌کند.

- الغدير: ج ۳، ص ۹۷، طبع دار الكتاب بیروت. [این کلام را صاحب الغدير از ۱۲ مأخذ اهل سنت نقل می‌کند].

«ابن ابی العوجاء» در برخورد با «مفضل» پس از آن که وی، با برخورد تندش ادعا می کند شاگرد جعفر بن محمد علیه السلام است، از حلم و وسعت علم امام سخن می گوید.

سکوت ائمه علیهم السلام، از استواری منطق و بیان آن ها حکایت دارد. سکوت آن ها بیان است و نگاه آن ها فریاد. انسان های دارای برهان قوی و روش جامع، با تأمل هستند. و سکوت آن ها، ما را به حکمت های بیان شان می کشاند.

ظاهر آن ها آیات و نشانه هایی است که حق را می نمایاند. آن ها عبد رهیده از هر تعلقی هستند و هرگز با دین و ربّ مخالفتی ندارند. عصیان که نمونه ای از پلیدی است، از آن ها دور است. زیرا مخالفت با حق، یا از نا آگاهی است و یا از زیاده طلبی؛ و امام چون از وسعت آگاهی برخوردار و میراننده جهل می باشد، جهل از او دور است، و چون از هر تعلقی به جز حق آزاد، از هر لذتی به غیر ذکر حق بیزار است و زیاده طلبی ندارد.

اهل بیت علیهم السلام با دین مخالفت ندارند و از آن رو که آگاه و آزادند، در دین هم، با هم اختلاف ندارند و همه نور واحد هستند. پایه ها و تکیه گاه دینند، و دین را از اختلاف حفظ می کنند و مانع فرو ریختن و از هم پاشیدگی دین اند. ضامن انسجام و یک پارچگی دینند. آنان نه تنها اختلاف برانگیز نیستند، بلکه تنها کسانی اند که در اختلافات و فتنه های تیره و تاریک، انسان ها به آن ها اعتماد می کنند و با آنان به امنیت می رسند. اهل قرآن با هیچ کس قرابتی ندارند و تنها با دین و رسول و قرآن هم سویند. آن ها مورد اعتمادند و از آن ها باید هدایت و نجات را خواست، زیرا:

«فَمَوْلَايُجِ الْعِصَامِ»<sup>(۱)</sup>.

«آنان محرم اسرار و محل اعتمادند»

### ائمه علیهم السلام میزان حق

صفت دیگری را که حضرت علی علیه السلام در توصیف ائمه علیهم السلام ذکر می‌کند، جایگاه آن‌ها در برابر حق و باطل است. حق به وسیله آن‌ها برمی‌گردد و در جایگاه خود قرار می‌گیرد، و نیز به وسیله آن‌ها است که باطل دور می‌شود و می‌رود. زیرا امامان معیار حق و باطل‌اند و از پلیدی پاک و منزّه هستند. فقط آن‌ها می‌توانند حق را احیا، و باطل را از بین ببرند که دیگران یا آشنا به حق نیستند، و یا دل داده باطل هستند؛ از این رو نمی‌توانند در میدان حق و باطل، حق را برویانند و باطل را بمیرانند.

تنها حُجَج الهی هستند که آگاه‌اند و از آزادی کامل برخوردارند. آن‌ها دارای عصمتی هستند که نه جهل در آن راه دارد و نه کشش به غیر حق، آن را تهدید می‌کند. آن‌ها هم عارف به حق هستند و هم دشمن باطل‌اند، زیرا از عبودیت، سرشار و از غیر حق آزادند.

حضرت در پایان، امر به تعقل در دین کرده و چگونگی آن را بیان می‌کند، که با تعقل و آگاهی و اندیشه، انسان به نیازمند بودن به دین و کتاب و نیز امام معصوم، پس از نبی رهنمون می‌شود. تعقل است که انسان را به یقین

۱ - شارحان نهج البلاغه «ولیجه» را که مفرد «ولائج» هست، به معنای پناهگاه گرفته‌اند، در حالی که «ولیجه»، به کسی می‌گویند که از اهل تو نباشد، ولی تو به او اعتماد کنی.

خداوند در سوره توبه آیه (۱۶) نهی می‌کند از این که انسان غیر از خدا و رسول و مؤمنان - آل بیت علیهم السلام - را «ولیجه» قرار دهد.



می‌رساند و می‌فهماند که فقط امام، دارای عصمت است و می‌تواند نگه‌دار و حافظ حق باشد و باطل را ریشه کن کند. سنجش ما از دین و حق، نباید بر اساس شنیده‌ها و گفته‌ها باشد، گفته‌ها و شنیدنی‌ها، از آگاهی و ثبات برخوردار نیستند و از شائبه باطل پیراسته نمی‌باشند و از دسیسه و فتنه نیز خالی نیستند.

چنانچه عبارت «عقلوا» ماضی<sup>(۱)</sup> خوانده شود، حضرت صفت دیگری از ائمه را بیان می‌کند؛ که آن‌ها دین را چنانکه باید، شناختند و فراگرفتند و به کار بستند و آن را از تحریف نگه داشتند، نه شناختی که منحصر به شنیدن باشد و شنیده را به دیگران گفتن، که راویان دانش بسیارند ولی نگهدارندگان و پاسداران آن اندک‌اند.

سیوطی در تفسیر درالمنثور، در ذیل آیه ﴿... وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ﴾<sup>(۲)</sup> چند روایت نقل می‌کند که دلالت دارد بر این که مراد از «اذن و اعیه» امیرالمؤمنین علیه السلام است و این قسمت از کلام حضرت، توضیح همین تعبیر قرآنی در حق اهل بیت علیهم السلام است.

### شیوایی کلام ائمه علیهم السلام

«وَإِنَّا لَأَمْرَاءُ الْكَلَامِ»

خطبه (۲۳۳) از خطبه‌هایی است که علی علیه السلام در آن از ویژگی دیگر ائمه نام می‌برد. حضرت این خطبه را وقتی ایراد می‌کند که به خواهر زاده خود امر

۱ - در روضه کافی به صورت امرآمده است، ولی در نهج البلاغه به صورت ماضی نقل شده است.

می‌کند به منبر برود و برای مردم خطبه بخواند. «جعه» وقتی بر منبر می‌رود و قصد سخن‌گویی دارد، زبانش بند می‌آید و توان سخن‌گفتن را از کف می‌دهد. سخنوران فراوانی در طول تاریخ دچار چنین مشکلی شده‌اند و از طرح ساده‌ترین مباحث عاجز مانده‌اند<sup>(۱)</sup>.

آن‌گاه علی علیه السلام خود به ایراد سخن می‌پردازد، که قسمتی از آن ذکر می‌شود: ابتدا حضرت به واقعیتی اشاره دارد که امروزه به طور تفصیل در مباحث روان‌شناسی رشد زبان مطرح است، و آن این است که حقیقت زبان و سخن گفتن چیست؟ چه عواملی در تحقق گفتار دخالت دارد و اساس زبان چیست؟ و موارد دیگری از این قبیل، محور بحث این خطبه است:<sup>(۲)</sup>

«هان ای مردم! زبان عضو و پاره‌ای از انسان است و ابزاری است که در اختیار انسان قرار داده شده تا در کم‌ترین زمان، بیش‌ترین مطالب، نیازها و آن‌چه را که در روابط گسترده‌اش در جامعه، خانواده و هستی لازم دارد، بیان کند، و به دیگران انتقال دهد.

کاربرد این عضو و ناتوانی آن، بازگشت به انسان و ذهن و فکر او دارد، که آدمی تا چقدر بتواند آن را به کار گیرد و از آن به نحو شایسته استفاده کند. از این‌رو وقتی انسان تحت شرایطی، مانعی داشته باشد، مثلاً ذهن یارای او نباشد، یا از نظر روانی در شرایط نامطلوبی قرار گرفته باشد، مانند اینکه ترس یا خجلت و یا شوق زیاد او را فرا گرفته و یا این‌که احاطه به موضوع ندارد و یا

۱- ابن ابی‌الحدید در شرح این خطبه، خطبای نامداری را نام می‌برد که دچار چنین عجزی شده‌اند. شماره خطبه در شرح ۲۲۸ می‌باشد.

۲- به کتاب‌های روان‌شناسی رشد زبان، مهارت‌های زبان، روان‌شناسی زبان مراجعه شود.

ضروری را متوجه خود می‌بیند و تعلق و ضعفی دارد، این موانع او را از سخن‌پردازی باز می‌دارد، و زبان و ابزار سخن، توان کمک‌رسانی به او را نخواهد داشت. ولی اگر انسان از وسعت ذهنی و فکری برخوردار شد و بر مباحث احاطه‌ای پیدا کرد و جامعیت یافت، این عضو را به کار می‌گیرد و از آن، نهایت بهره‌مندی را در بیان اهداف و خواسته‌هایش می‌برد».

آن کس که از این وسعت وجودی برخوردار است و جامعیت و احاطه تمام دارد و سخن‌پیرو او است، نه او در بند زبان و کلام، علی و اولادش علیهم السلام هستند، که از وحی تعلیم گرفته‌اند و خداوند به آن‌ها کلام و بیان را تعلیم داده است. زیرا برای رساندن پیام و ابلاغ اهداف وحی به انسان‌ها، باید از فصاحت برخوردار بود، و احاطه بر همه راه‌های سلوک آدمی داشت، تا با بیانی بلیغ، رسا و اعجاب‌انگیز، حجت را بر آدمی تمام کرد و عذری برای او - در نفهمیدن کلام خدا - باقی نگذاشت. از این رو همه یک‌صدا در وصف کلام علی علیه السلام گفته‌اند:

«دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق».

«به کلام خالق (قرآن) نمی‌رسد و پایین‌تر از آن است ولی از کلام انسانها بالاتر و برتر است».

علی علیه السلام، از پرتو قرآن - کلام خالق - بر همه نطق‌ها و گفتار بشر حاکم است.

علی و اهل بیت علیهم السلام، امیر و حکمران کلام‌اند و کلام در کمند آن‌هاست، زیرا ریشه‌ها و اصول کلام و آنچه کلام را تحقق می‌دهد و آن را ساخته و پرداخته می‌کند، در وجود آن‌ها نشسته و به آن‌ها تعلق دارد و شاخ و برگ آن بر سرشان سایه افکنده است.

این افتخار علی علیه السلام نیست، بلکه لازمه رسالت علی علیه السلام است، تا آنان که

امر خدا را زمین نهاده‌اند و فِشَل شده‌اند، به اقرار آیند و امر حق را بیان کنند و تا دل ظلمت‌ها را نور کلام علی علیه السلام بشکافد و دل‌های مرده را زنده کند و تشنگان حقیقت را سیراب سازد. تا حسن و حسین و زینب و سجاد و صادق و رضا و جواد و صاحب الامر علیه السلام با تیرهای کلام، دشمنان انسانیت را از پای در آورند و به زانو بنشانند.

نهج البلاغه سید رضی - که خدایش از او راضی باد - شاهدهی گویا بر این است که علی علیه السلام، امیر کلام است و کلام، ریشه در علی علیه السلام دارد و برگ‌های کلام به نوازش علی علیه السلام مشغول است.

وه! چه زیبا ذهن علی علیه السلام حقایق را مجسم می‌کند و چه شیوا علی علیه السلام آن حقایق را به تصویر می‌کشد و در قالب و صورت الفاظ، بیان می‌کند!

در روایت آمده است: شخصی از حضرت رضاء علیه السلام، از این آیه سؤال کرد:

﴿ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ ﴾ (۱)

آن حضرت فرمود: آن انسانی که خداوند، بیان هر چیزی را به او آموخته، امیرالمؤمنین علیه السلام است.

از این رو بهترین راه رشد درخت ولایت در دل‌ها، و سایه افکندن محبت اولیا بر انسان‌ها، انس با کلام آن‌ها است که نور است و روشن‌گر و فصیح است و فجر صادق و ابری پر رحمت است.

## خطبه ۱۰۵

علی علیه السلام سخن را با وصف پیامبر آغاز می‌کند. خداوند برای اتمام حجت و قطعیت وعده خویش، محمد صلی الله علیه و آله و سلم را برانگیخت، تا با ظرفیت و سعه وجودی که خاص او بود - بر احوال آدمی شاهد باشد و با این وسعت آگاهی، بشارت دهنده و بیم دهنده باشد.

پیامبری که در دوران طفولیت، دوران خطا و اشتباه و فقدان عقل، بهترین برخوردها را دارد؛ و از همه مخلوقات صاحب عقل، برتر و بهتر است، و خیر می‌باشد؛ یعنی در برخوردها چنان دقیق است که از حرکت و سکون او در روابطش، شری بر نمی‌خیزد و همه خیر است.

او در سن کمال و میان سالی نجیب ترین مردم و برگزیده ترین آنها بود. در تاریخ است که چون قریش کعبه را که بر اثر سیل خراب شده بود، بنا کردند و زمان نصب حجر الاسود رسید، در این باب اختلاف شد که چه کسی حجر الاسود را به جای خود نصب کند... چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از در درآمد، او را برای داوری درباره اختلاف خویش برگزیده، به حکم وی رضایت دادند، با این که اهل شرف و سروری و پیران قریش حاضر بودند.

این جریان در سی و پنج سالگی آن حضرت بود، مردم آن حضرت را، به سبب وقار و رفتار درست و راست گویی و پرهیز از زشتی‌ها و آلودگی‌ها، به نام

امین می خواندند. (۱) این صفات گواهی گویا بر نجابت آن حضرت بود. در طهارت و پاکی، رسول خدا ﷺ از پاکان عالم و از آنان که از درون و برونی پیراسته و منزّه برخوردارند، پاک تر بود. در جود و بخشش، همچون باران نرم بدون رعد و برق، آرام و مدام بر درخواست کنندگان می بارید. نقل شده که آن حضرت سخی ترین مردم بود و درهم و دیناری نزد آن جناب نمی ماند و اگر گاهی پولی نزد آن حضرت می ماند و شب فرا می رسید، به منزل نمی رفت تا آن را به فقرا برساند. این ویژگی های پیامبر بود که خداوند در حقش فرمود:

﴿وَأَنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ (۲)

«وراستی که تو را خویی والاست».

«حتی بعث الله محمداً صلى الله عليه وآله شهيداً وبشيراً ونذيراً، خير البرية طفلاً، وانجبها كهلاً، اطهر المطهرين شيمه، وأجود المستمطرين ديمه».

«تا این که محمد ﷺ را به رسالت فرستاد؛ گواه، مرزده دهنده و بیم دهنده. او در خردسالی بهترین مردمان بود و چون به سن کمال رسید، برگزیده ترین آنها. به سرشت، پاکتر از همه پاکان بود. باران نرم بخشش او بیش از هر بخشنده ای تشنگان را سیراب می نمود».

وه! که چه زیبا علی عليه السلام آن حضرت را در جای جای نهج البلاغه توصیف می کند! و به راستی چه کسی جز علی عليه السلام می تواند رسول خدا ﷺ را وصف

۱ - مروج الذهب: مسعودی، ج ۲، ص ۲۷۲، هجرت.

۲ - سورة قلم، آیه ۴.

کند؟! همان علی علیه السلام که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم درباره اش فرمود:

«أَنْتَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنْتَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ»<sup>(۱)</sup>

«بطور قطع تو هم می شنوی هر چه را من می شنوم، و می بینی آنچه

را من می بینم، جز آن که تو پیامبر نیستی».

و علی علیه السلام در ادامه می فرماید:

«أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَ الرِّسَالَةَ وَ أَسْمُ رِيحِ النُّبُوَّةِ»<sup>(۲)</sup>.

«نور وحی و رسالت را می دیدم و بوی نبوت را استشمام

می کردم».

آن گاه علی علیه السلام از گروه مخالف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اقدام های آنها پس از آن

حضرت، سخن می گوید. همان گروهی که رسول دارای این صفات را، فراموش

نمودند و پس از آن حضرت، ترک تازی کردند و اولیا و اوصیای رسول صلی الله علیه و آله و سلم را

کنار گذاشته، شمشیر بر روی آنها کشیدند.

بنی امیه بعد از پیامبر آن گونه با وارثان کرم و شرف و نجابت و جود، برخورد

کردند. ولی باید بدانند هر خونی انتقام گیرنده ای دارد و هر حقی را خواهنده ای

است. و آن که به خونخواهی ما بر می خیزد، در میان شما چنان داوری کند که

گویی در حق خود داوری می کند، و بر استیفاء حق خود کاملاً مسلط باشد، و او

خداوندی است که از گرفتن کسی ناتوان نگردد و کسی از پنجه عدالتش فرار

نتواند کرد. او در آن چه منکر است و نمی پسندد بعد از امهال، تغییر<sup>(۳)</sup> می دهد.

خدای علی علیه السلام خدای انسان امروزی غرب نیست که با ما کاری ندارد و ما

۱ - نهج البلاغه، خ ۱۹۲.

۲ - مدرک پیشین.

۳ - خطبه ۸۸: «فان الله لم يقصم جباري دهر قط الا بعد تمهيل و رخاء».

در دنیای خود با او کاری نداریم، بلکه او حاکم و ناظر و منتقم است. برای همین حقیقت است که علی علیه السلام به بنی امیه می گوید:

«به خدا سوگند می خورم، که به زودی دنیا را در دست دیگران و در سرای دشمنان خود می بینید». (۱)

و هزار ماه حکومت آن ها با یک شب قدر که امام علیه السلام در آن، بر تمام هستی ناظر و شاهد است، قابل قیاس نیست، زیرا

﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾ (۲).

«شب قدر از هزار ماه ارجمندتر است.»

در پایان این بخش، امام علیه السلام دو حکمت حیات بخش را گوشزد می کند، که بصیرترین و نافذترین چشمها، چشمی است که خود را در امر خیر تیز کرده باشد و با هدف گرفتن خوبیها و طلب آن در جهت خیر تمرکز بیابد؛ و شنواترین شنواها، آناند که گوش شان بدهکار پندها و حکمتها است. بهترین گوش آن است که تذکر را بگیرد، و بپذیرد و گردن نهد.

﴿إِلَّا أَنْ أَبْصَرَ الْأَبْصَارَ مَا نَفَذَ فِي الْخَيْرِ طَرْفَهُ، إِلَّا إِنْ أَسْمَعَ الْأَسْمَاعَ مَا وَعَى التَّذْكَيرَ وَقَبْلَهُ﴾.

«بدانید که بیناترین چشمها، چشمی است که نظرش در خیر باشد و شنواترین گوشها گوشی است که پند بشنود و بپذیرد.»

علی علیه السلام این دو حکمت را مقدمه بخش بعد قرار می دهد، تا مردم گوش تیز کنند و چشم باز نمایند و آماده امر او شوند. او خطاب می کند: ایها الناس! از

۱ - ابن ابی الحدید در شرح این خطبه، چگونگی سرنگونی حکومت بنی امیه به دست بنی عباس را به تفصیل ذکر می کند.

۲ - سوره قدر، آیه ۳.



شعله چراغ واعظی که قبل از وعظ، متعظ و پذیرای آن است، و عالم عامل است، روشنایی طلب کنید، و از چشمه زلالی که از تیرگی‌ها تصفیه شده، بهره‌مند شوید و آب حیات را از این چشمه برداشت کنید<sup>(۱)</sup>.

وجود سرشار علی علیه السلام با نور خویش، راه را می‌نمایاند، و با چشمه حکمت خالی از هر غش و ناپاکی، رهروان را سیراب می‌کند، و هر آن‌چه می‌گوید، خود در عملِ بدان از دیگران جلوتر است.

«ایها الناس استصبحوا من شعله مصباح واعظ متعظ و امتاحوا من صفو عین قد روقت من الکرد».

«ای مردم! از شعله چراغ آن اندرز دهنده ای که خود به آنچه می‌گوید عمل می‌کند، فروغ گیرید. و از آن چشمه ای آب برگیرید که آبش صافی و گواراست نه تیره گون و گل آلود».

بار دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام بندگان خدا را، از آن رو که بنده خدا و متعلق به او هستند، خطاب می‌کند که از شعله چراغ هدایت، اقتباس نمایید و از آب حیات فوران زده از قلب علی علیه السلام سیراب شوید و به جهال که در مقابل مصباح هدایت ایستاده‌اند تا نور آن را خاموش کنند، روی نیاورید و بر ظلمت جهل تکیه نکنید، که این اعتماد بر جهل و نادانی، راه را ارائه نمی‌دهد. و تسلیم هوس‌های خود نشوید که اگر این آب حیات فرورود و هوس‌ها مانع رسیدن به این چشمه نور گردد، دستاورد آن چیزی جز قرار گرفتن بر لب پرتگاه هلاکت نیست.

این هلاکت، محدود به انسان نمی‌شود، زیرا انسان با هلاکت خویش،

۱ - ناظر به آیه شریفه «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» است؛ که اگر از چشمه زلال علی علیه السلام بهره‌مند نشوید، تا فراق علی فرا رسد، بعد از او چه کسی به شما آب چشمه را می‌نوشاند؟

آن چه را با او در ارتباط است نیز به هلاکت می کشاند، و آن کس که از نور دور شد و در ظلمت جهل و هوس فرو رفت، آرای متناقضی را به هم می چسباند و نظرهای متضادی را در کنار هم فراهم می آورد. زیرا وقتی نوری نباشد، همه چیز در تاریکی و سیاهی، مساوی است و تشخیص خوب و بد، زشت و زیبا، و راه و بیراهه ممکن نخواهد شد.

علی علیه السلام از آن جا که نفس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و نسبت به مؤمنان، رؤوف و دلسوز و مهربان است، و آن چه که موجب به رنج افتادن و هلاکت مردم شود، بر او سنگین و دشوار است، با بیان دیگری - از روی شفقت - با نشان دادن الله، هدف و غایت هستی، مردم را از پناه بردن و شکایت کردن به کسانی که باری از دوش آن ها بر نمی دارند و غصه ای از آن ها نمی گشایند، منع می کند. زیرا کسی که قدر خود را نمی شناسد، چگونه ممکن است به ارزش دیگران آگاه شود، تا بتواند باری از دوش آنها بردارد و در عقبه های زندگی، آنان را هدایت کند؟! و کسی که از رأی صائبی برخوردار نیست، تا بتواند گره های زندگی را بگشاید و بندها را باز نماید، چگونه می تواند راه گشا باشد؟!

### مسئولیت امام پس از رسول صلی الله علیه و آله و سلم

در خاتمه این خطبه، علی علیه السلام از مسئولیت امام می گوید و آن چه را امام درباره انسان ها بر عهده دارد، بیان می کند، تا جامعه انسانی با شناخت این مسئولیت ها، مصداق امامت را بیابد و در سایه مصباح هدایت، به هوس روی نیاورد و به جهال، گرایش پیدا نکند. اگر انسان بعد از رسیدن به معارف، شاکر باشد و نخواهد بر دروازه قلبش قفل بزند، باید از خانه علی علیه السلام فاصله نگیرد، و اگر عقب مانده است به او ملحق شود، و اگر پیشی گرفته است به سوی او برگردد.

«انه ليس على الامام الا ما حمل من امر ربه: الابلاغ في الموعظة و الاجتهاد في النصيحة و الاحياء للسنة و اقامة الحدود على مستحقها و اصدار السهمان على اهلها».

«هرآینه، آنچه بر عهده امام است، این است که آنچه را که خداوند به او فرمان داده به جا آورد: چون رساندن مواعظ، سعی در نیک خواهی، و احیای سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، و اقامه حدود خدا بر کسانی که سزاوار آن هستند، و ادای حق هرکس از بیت المال».

این صفات و ویژگی های حُجَج بعد از رسول، از زبان علی علیه السلام، گویای رسالت و مسئولیت وسیع آن ها است. حجت و امام بودن برای همه انسان ها در همه ادوار تاریخ، و تربیت و هدایت همه نسل ها، وظیفه ای است که بر دوش چنین آدمیان برگزیده ای نهاده شده است. این مسئولیتی است که آن ها عهده دار آنند؛ همان رسالت و مسئولیت انبیاء و پیامبران، ولی در حوزه ای وسیع تر و در زمانی طولانی تر.

علی علیه السلام در جاهای گوناگون، مسئولیت هدایت از ظلمت به نور را بیان می کند، از جمله در همین خطبه که علی علیه السلام آن را پنج روز بعد از پذیرش حکومت ایراد می کند، تا بهتر مردم را بیاباگاهاند که امام کیست؟ و وظیفه او چیست؟ آیا امام تنها کسی است که به رفاه جامعه بیندیشد و به توزیع عادلانه روی بیاورد، آن طور که امروز از هر رهبر، رفاه و امنیت و آزادی را می خواهند، یا بالاتر از این ها هم، اهداف والاتری هست؟

امام تنها یک مسئولیت دارد و آن بر دوش کشیدن امر پروردگار است، زیرا خداوند او را برگزیده و از پلیدی ها پیراسته، تا قائم به امر حق باشد و جلودار

کسانی باشد که بار سفر بسته‌اند، تا با عبور از گردنه‌ها به لقای پروردگارشان بار یابند.

آن‌گاه امام، «امر خدا» را توضیح می‌دهد که مسئولیت امام در مقابل رب چیست؟

## ۱- الابلاغ فی الموعظة:

اولین مسئولیت امام، ابلاغ دین و رساندن پیام پروردگار به انسان‌ها است، تا آدمی در سایه این ابلاغ راه روشن خود را باز یابد و در ظلمت نماند و از اسارت جهل و جاهلان برهد.

ابلاغ پیام‌های حق به وسیله امام، به صورت موعظه انجام می‌پذیرد. وعظ، کلامی است که دل و قلب را جلا و نرمی و ترس بخشد و تنگی و قساوت و سختی آن را مداوا کند، و آن را آماده پذیرش حکمت و هدایت نماید<sup>(۱)</sup>. همان‌طور که در قرآن<sup>(۲)</sup> به پیامبر امر می‌شود که به وسیله موعظه و حکمت و در هنگام لزوم جدال، با جدال احسن به راه حق دعوت نماید، امام نیز که تداوم بخش راه رسول است، به این شیوه تبلیغ و دعوت مأمور است<sup>(۳)</sup>.

## ۲- الاجتهاد فی النصيحة:

دومین رسالت امام، تلاش در نصیحت کردن است. امام بعد از ابلاغ رسالت و آماده کردن قلوب، با کوشش و جهد آنها را نصیحت کرده، خیر و

۱- خلیل نحوی صاحب کتاب لغت العین، اولین کتاب مدون در لغت عرب- وَعَظَ را چنین معنا می‌کند. اتَّعَظَ: تَقَبَّلَ العِظَةَ و هو تَذْکِیرُ اِیَّاهِ الغَیْرِ و نحوه مما یرق له قلبه.

۲- نحل، ۱۲۵.

۳- مترجمان و شارحان نهج البلاغه این عبارت را به مبالغه در موعظه و کوتاهی نکردن در آن معنا کرده‌اند، که به نظر ما ناصواب است.

صلاح شان را به آنها گوشزد می کند و خالصانه و بدون توقع پاداش، آنها را از چشمه حکمت سیراب می کند.

این دو مسئولیت که برای امام علیه السلام ذکر شد، رسالت انبیاء نیز هست، که در آیه های (۶۲ و ۶۸ و ۷۹ و ۹۳) سوره اعراف از زبان نوح، هود، صالح و شعیب بازگو شده است. رسول هم ابلاغ امر حق می نماید و هم برای مردم ناصحی <sup>(۱)</sup> امین است، تا حجت خدا بر بندگانش تمام شود؛

﴿أَبْلَغُكُمْ رَسُولًا مِّن رَّبِّكَ وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ﴾ <sup>(۲)</sup>.

«پیام های پروردگارم را به شما می رسانم و برای شما خیرخواهی امینم».

### ۳- الاحیاء للسنة:

زنده کردن سنت حق و زنده نگه داشتن آن، و پشت پا زدن به سنت باطل، یکی دیگر از وظایف امام است. امام باید به این میثاق پای بند باشد و بر آن گردن نهد، هر چند این احیا به قتل امام منتهی شود و حاکمیت و خلافت او غصب گردد. که آنچه علی علیه السلام را در شورای شش نفره خلیفه دوم کنار زد و تداوم غصب حق امام را در پی داشت، این بود که علی علیه السلام تنها بر سنت پیامبر و کتاب خداوند میثاق بسته بود و سنت شیخین را سنت رسول نمی دانست. زیرا وصیت رسول بر عهده داری ولایت مردم، به غیر امام نبود، از آن رو که خلافت و عهد خداوندی به ظالم نمی رسد:

---

۱- نصیحت کلام خالصی است که مخاطب را سیراب کند. عرب در آب دادن به شتر می گوید: نَصَّحْتَهَا.

۲- اعراف، ۶۸.

﴿ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ﴾<sup>(۱)</sup>.

«پیمان من - پیشوایی - به بیدادگران نمی‌رسد».

وسنت رسول یعنی اهداف رسول و سیره عملی او، برای رسیدن به آن اهداف که نتیجه اش رساندن انسان به رشد و فلاح می‌باشد؛ در قرآن است:

﴿... إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا \* يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ...﴾<sup>(۲)</sup>.

«راستی ما قرآنی شگفت آور شنیدیم که به راه راست هدایت می‌کند»

این سنت و سیره باید ادامه یابد و بر امام است که از کیان و حیات سنت، دفاع کند و آن را زنده نگه دارد. زیرا حیات سنت، حیات جامعه انسانی را به دنبال دارد.

۴ - و اقامة الحدود على مستحقيها:

احیای سنت و اقامه دستوره‌های کتاب خداوند، به قضاوت و اجرای احکام قضایی و نظام اقتصادی ارتباط دارد. زیرا حفظ جامعه از کژی‌ها و انحرافات و درمان انسان‌های مریض، بستگی به اجرای قانون حدود دارد، تا آن‌ها که مستحق مجازات هستند، خود را باز یابند و با ادب شدن، از آنچه که به سلامت جامعه و افراد لطمه می‌زند، دست بردارند. زیرا هر جرمی در سه حوزه فردی و جامعه و هستی اثر دارد. ارتکاب جرم در فرد، انحطاط روحی را به دنبال دارد، که با توبه مداوا می‌شود؛ و اثر آن در جامعه، انحراف و اختلاف است، که با اجرای حدود، برطرف می‌شود؛ و اثری در هستی دارد که به بیان قرآن، ظهور

۱ - بقره، ۱۲۴.

۲ - جن، ۱ و ۲.

فساد در خشکی و دریا می باشد. (۱) پس اگر انسان با نصیحت و موعظه تربیت نشد، باید با اجرای حد و مجازات محدود شود تا امنیت جامعه تضمین گردد و این آخرین راه و چاره است، چنانکه حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«آخر الدواء الكي» (۲).

«آخرین درمان، داغ کردن است»

## ۵- و اصدار السهمان:

وظیفه امام برپایی نظام عدل اقتصادی در جامعه است، تا حقوق به یغما رفته افراد را برگرداند، و حق شان را از بیت المال بدهد، تا عدالت در تمام جامعه برپا شود. امنیت و عدالت و رفاه از جمله رسالت های ولی امر است که زمینه رسیدن به اهداف او، یعنی رشد و فلاح را فراهم می کند.

امام حسین علیه السلام در نامه ای که توسط مسلم به اهل کوفه می نویسد، از امام و مسئولیت او سخن می گوید و می فرماید:

«فلعمری ما الامام الا الحاکم بالکتاب القائم بالقسط الدائن بدین الحق الحابس نفسه علی ذات الله» (۳).

«به جان خودم سوگند، سزاوار امامت و پیشوایی نیست مگر آن که طبق کتاب خدا حکم و داوری کند، و عدالت را بپا دارد، و متدین به دین حق باشد، و خود را در بست، وقف خدا کرده باشد».

۱- روم: ۴۱. ﴿ظهر الفساد في البرّ والبحر بما کسبت أیدی الناس﴾.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۶۸.

۳- الارشاد مفید، ص ۲۰۴، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت.

## وظیفه مردم در برابر امام

بعد از این که حضرت از وظایف و مسئولیت‌های امام سخن می‌گوید، به وظیفه مردم در برابر حجت‌های خدا اشاره دارد و می‌فرماید:

«بادروا العلم من قبل تصویح نبتہ و من قبل أن تشغلوا بأنفسکم عن مستشار العلم من عند أهله».

«قبل از این که برگ‌ها و بوته علم و سرشاخه‌های آن بخشکد و پیش از این که فتنه‌ها شما را به خود مشغول کند و از ظهور علوم اهل بیت جلوگیری شود، به تحصیل و فراگیری آن بشتابید و سبقت گیرید».

و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«طلب العلم فریضة»

«آموختن دانش، واجب است»

از این رو بر مردم واجب است، از اهل بیت علم بیاموزند. رسول باید در شروع دعوت به سوی مردم بیاید و «طیب دوار» باشد؛ یعنی چون طیب دوره گرد به سوی توده‌ها برود و آن‌ها را از نادانی شفا دهد. آن گاه برای تداوم رسالت و مکتب، تکیه گاه‌ها و کشتی نجات را که پیشوای معصوم است، به مردم معرفی کند. از آن پس مردم باید با قرار گرفتن در مدار توحید و رسالت، به امام مراجعه کنند و از او بیاموزند، قبل از آن که امام از دنیا رخت بر بندد و به دیار دوست رهسپار شود. از این رو، امام علی علیه السلام بارها فریاد زد:

«سلونی قبل ان تفقدونی».

«قبل از این که مرا از دست دهید، از من سؤال کنید».

به همین جهت آن حضرت در خطبه - بعد از معرفی حجت‌ها و امام - به



مردم امر می‌کند:

«پس به تحصیل علم بشتایید، پیش از آن که کشته اش خشک شود، و پیش از آنکه به خود پردازید و از برگرفتن ثمره علم از صاحبان حقیقتش محروم مانید».

برای جلوگیری از بروز فتنه‌ها و از دست رفتن علوم اهل البیت، باید از زشتی و ظلم نهی نمود و خود را آماده جهاد و مبارزه کرد. باید فساد و فتنه را کنار زد، تا از تابش نور آفتاب ولایت بهره‌مند شد و با علوم آنها به حیات جدیدی رسید. قبل از نهی از منکر و مبارزه برونی، باید به جهاد درون و تربیت خویش روی آورد و خود، از منکر پرهیز کرد که خداوند قبل از امر بودن، به عامل بودن و قبل از ناهی بودن، به نهی پذیری، امر کرده است. انسانی که به گفته‌هایش عامل نیست، در واقع خود را بازیچه قرار داده است.

آنان که می‌خواهند دیگران را به سوی اهل البیت علیهم السلام دعوت کنند، باید ابتدا موانع راه را بردارند، و برداشتن موانع به این است که شخص داعی، خود مانع نباشد.

## تشکیل حکومت دینی

توجه به کلام نورانی علی علیه السلام درباره مسئولیت امام و نیز تأمل در نامه امام حسین علیه السلام به اهل کوفه، جای شبهه‌های باقی نمی‌گذارد که امام با تشکیل حکومت دینی می‌تواند این اهداف را اجرا کند. زیرا امر به معروف و نهی از منکر، احیای سنت رسول، و اقامه حدود، و تقسیم بیت المال، و اقامه قسط و عمل به کتاب، یعنی اجرای احکام است، و در جایی که حاکمیت با طاغوت ست و دست‌های امام معصوم علیه السلام بسته، چگونه امام می‌تواند این اهداف را در جامعه پیاده کند؟!

امام در خطبه سوم نهج البلاغه - شفشقیه - تصریح می‌کنند:

«من محور و مرکز حکومت هستم، آن‌طور که مفتول آهنی مرکز سنگ آسیا است، و این سنگ تنها با وجود این محور، به حرکت در می‌آید. حکومت و خلافت، حق من است و دیگران با تبانی و رشوه آن را غصب کردند و به همدیگر پاس دادند و آنچه را از رسول، به من ارث رسیده بود، غارت کردند.»

بهتر است توضیح کامل خطبه را به پس از ذکر اشکالی که مطرح شده، واگذاریم تا هم شبهه جواب داده شود، و هم حق خطبه بهتر ادا گردد.

در پنجاه سال اخیر که حرکت‌های بنیادگرای اسلامی - بعد از دوران

طولانی خمود و بی‌خبری و حاکمیت استعمار بر کشورهای اسلامی - شکل گرفته، و با انقلاب مشروطه و حرکت‌های «اخوان المسلمین» و پیروزی انقلاب اسلامی به اوج خود رسیده است، این باور، که دین داعیه حکومت دارد و محدود به یک سلسله احکام فردی نیست، و نمی‌شود دنیا را از آخرت تفکیک کرد، قوت گرفت؛ و معلوم شد مذهب، مذهب خداکثری است که برای تمام شئون آدمی برنامه دارد، و بحث ولایت فقیه و اختیارات او و طریقه انتخاب او - که تقریباً نه نظریه را به خود اختصاص داده - در مباحث فقهی و کلامی به طور جدی مطرح شد.

در برابر این سیل خروشان و پیوند دین و حکومت، دو حرکت به موازات هم به وجود آمد؛ حرکتی قهرآمیز، توسط قدرت‌های مسلط جهانی که برای خاموش کردن نور برخاسته از مشرق، از امکانات مالی و تسلیحاتی و تبلیغاتی استفاده کردند. آن‌ها آزادی و دموکراسی و حقوق بشر را که مدعی آن بودند، با به وجود آوردن اسرائیل و کودتای الجزایر و ایجاد حکومت لائیک ترکیه، زیر پا گذاشتند. و بابرپایی جنگ عراق و ایران، و بحران خلیج فارس و بپا کردن حکومت مصر به عنوان مهم‌ترین مرکز علمی جهان تسنن، این آیه شریفه را مصداق دادند:

﴿وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ﴾<sup>(۱)</sup>.

«و آنان پیوسته با شما می‌جنگند تا شما را از دینتان برگردانند».

آن چه برای آنان مهم بود از بین رفتن انسان‌های شرقی نبود، زیرا آن‌ها به «اومانیزم» و انسان محوری معتقد بودند؛ مهم از بین رفتن دین است که تنها مانع نظم نوین جهانی و یکی شدن آدم‌ها است. اگر آن‌ها جنگ مستقیم را

شروع نکردند، هرگز از فتنه‌گری و مشغول کردن آدمی به شبهات کوتاهی و گمراه کردن او ننمودند. به همین جهت قرآن می‌فرماید:

﴿وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ﴾<sup>(۱)</sup>.

«فتنه از قتل بزرگتر است»

حرکت دوم، حرکت خودی بود که با طرح مذهبِ حداقل و دنیوی نبودن دین و محدود دانستن آن، شروع شد تا جایی که برای طرد ولایت فقیه، به طرح دینی نبودن حکومت پیامبر و علی علیه السلام پرداختند، و این که هیچ‌کدام از انبیاء و ائمه حکومت را حق خود نمی‌دانستند، و برای رسیدن به حکومت تلاشی نداشتند، و مؤمنان را تشویق به تشکیل حکومت دینی نمی‌کردند. این طرح توسط کتاب **حکمت و حکومت**، دکتر مهدی حائری و سخنرانی مهندس مهدی بازرگان، به نقل از **مجله کیان**<sup>(۲)</sup>، و کتاب **الاسلام و اصول الحکم** تألیف علی عبد الرزاق، و اندیشه‌های صاحب نظریه قبض و بسط و جریان دگر اندیشان، در ایران مطرح شد و در واقع حرکت دوم بهترین وسیله، برای حرکت اول شد، که حرکت نوپای دین را توسط مدعیان دین‌داری از بین ببرند و چندان هزینه‌ای را هم برای این مهم، نپردازند.

مهندس بازرگان، سال‌ها برای نزدیک کردن دین به علم و علمی‌نشان دادن دین تلاش کرده بود، تا شاید انسان امروزی که مقهور علم شده، دین را موافق علم بیابد و بدان روی آورد. مانند برخوردهای آماری، نه اصولی و طبق موازین او. بازرگان با این که عمری را در راه مبارزه و سیاست سپری کرده بود، چون به حکومت رسید و با مشکلات متعدد در مرحله اجرا، مواجه شد، به جای

۱ - بقره، ۲۱۷.

۲ - شماره ۲۸.

پیدا کردن نقطه ضعفها و حل مشکلات به پاک کردن صورت مسأله روی آورد و به طور کلی منکر حکومت دینی رسول و ائمه گردید، با این که ایشان در سال ۱۳۴۱، در یک سخنرانی به نقش سیاسی ائمه علیهم السلام پرداخته، می گوید:

«از نظر شیعه، ائمه ما بنا به تصور متداول دو دسته بودند؛ دسته برکناران از خلافت و حکومت و سیاست، و دسته واردین در سیاست. از امام چهارم تا یازدهم را در حساب دسته اول می آوریم و زندگی سه امام اول را، هر یک به وجه خاصی توأم با امر حکومت و سیاست می دانیم.

سراسر زندگی حضرت امیر علیه السلام بعد از اسلام آوردن چه در شب میبیت<sup>(۱)</sup> و در مأموریت‌هایی که رسول اکرم می دادند و در غزوات، و چه در خانه نشینی، و بالاخره دوره پنج سال خلافت، یکسره آغشته به مبارزات اجتماعی و جنگی و سیاسی به مقیاس زمان بوده است. و حضرت امام حسن علیه السلام به خلافت رسید و صلح کرد. حضرت سیدالشهداء علیه السلام که رأساً و شدیداً در مرکز میدان مبارزه سیاسی قرار گرفت و شهید شد.

ولی حقیقت این است که ائمه دسته اول نیز به هیچ وجه برکنار از امر امت و به اصطلاح امروزی برکنار از سیاست، نبودند. برکنار زده شده بودند، ولی خود را برکنار نمی گرفتند ... این همه تهدید و تعقیب و حبس و کشتار امامان و امامزادگان و شیعیان برای چه بود؟ جز برای خلافت و سلطنت و حکومت؛ یعنی

۱ - شبی که حضرت علی علیه السلام، در بستر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم خوابیدند، تا مشرکان متوجه خارج شدن پیامبر از مکه نگردند.

سیاست؟ با افراد بی طرف و بی کار و بی مال که کسی کاری ندارد»<sup>(۱)</sup>.

بازرگان بعد از یک دوره ۳۰ ساله مبارزه و پس از تشکیل حکومت ولی فقیه، با روی کرد مشکلات و هجوم شبهات، این چنین صورت مسأله را پاک می کند و در سخنرانی سال ۱۳۷۱ می گوید:

«نه خلافت به معنای حکومت به دست او (علی علیه السلام) افتاد، و نه او برای قبضه کردن قدرت تلاش و تقاضایی کرد... همین قدر این فرصت به دست آمد که علی علیه السلام مجموعه ای از حکومت مردمی شورایی را که همان حکومت اسلامی یا حکومت الله است، نشان داد و خوشبختانه به عنوان سند تاریخی خطبه ها و نامه های فراوان از او به یادگار مانده است که جامع ترین آن ها عهد نامه مالک اشتر ... فرمانی است مفصل و جامعه شناسانه با دستور العمل ها و درس های فراوان در آیین مُلک داری و مردم داری و خدمت گذاری، و با تفکیک کامل دین از سیاست. ... (حضرت رضا علیه السلام) ولایتعهدی را بنا به مصالحی فقط به صورت ظاهری قبول می کند. در صورتی که اگر امامت او همچون نبوت جدش ملازمه قطعی - یا ارگانیک و الهی - با حکومت و در دست گرفتن قدرت می داشت، آن را قبلاً اعلام و اجرا می کرد.

... امام جعفر صادق علیه السلام وقتی نامه ابو مسلم خراسانی، ... را

۱ - مرز میان دین و علوم اجتماعی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ص ۱۲ -

۱۳. به نقل از مجله حکومت اسلامی، ش ۱، ص ۱۲۸.

دریافت می‌دارد که از او برای در دست گرفتن خلافت، دعوت و تقاضای بیعت نموده بود، جوابی که امام به نامه رسان می‌دهد، سوزاندن آن روی شلعه چراغ است»<sup>(۱)</sup>.

در ادامه آن، مهندس مهدی بازرگان می‌گوید:

«جنگ و شهادت یا قیام و نهضت امام حسین علیه السلام ... نشانی از این حقیقت می‌داد که خلافت و حکومت از دیدگاه امام و اسلام، نه از آن یزید و خلفاست، نه از آن خودشان و نه از آن خدا، بلکه از آن امت به انتخاب خودشان است»<sup>(۲)</sup>.

...مسلم است که اگر امام حسن علیه السلام خلافت را ملک شخصی و مأموریت الهی یا نبوی می‌دانست به خود اجازه نمی‌داد آن را به دیگری صلح کند. همان‌طور که رسول اکرم نبوت و رسالت الهی را در معرض صلح و معامله قرار نمی‌داد و هیچ یک از امامان ما امامت خود را به مدعی و اگذار نمی‌کردند. از نظر امام حسن علیه السلام، خلافت به معنای حکومت و مباشرت امور امت، از آن مردم بود»<sup>(۳)</sup>.

بازرگان در ادامه می‌گوید:

«حضرت رسول و امامان و بزرگان دین، مانند هر انسان و بندگان مؤمن و برجستگان امت، علاوه بر وظایف رسالت و امامت، معلم و مصلح و موظف به خدمت و اعمال صالح بودند و

۱ - کیان، ش ۲۸، ص ۵۰.

۲ - کیان، ش ۲۸، ص ۵۰.

۳ - کیان، ش ۲۸، ص ۵۰.

می‌بایست به مصداق ﴿... لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾<sup>(۱)</sup> الگو و نمونه باشند. بنابر این در کنار وظایف نبوت و سوق دادن به خدا و آخرت، هر جا که عهده‌دار کاری برای زندگی شخصی یا عمومی شده‌اند، به اصلاح و آموزش مردم و به دعوت به خیر یا امر به معروف و نهی از منکر نیز پرداخته و به عنوان «انسان مسلمان» و خداپرست با ایمان، به خدمت و تربیت هم‌نوعان مبادرت می‌کرده‌اند. تعلیماتی که از این نظرها داده‌اند در عین ارزنده و ممتاز بودن جزء دین و شریعت حساب نمی‌شود و مشمول ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾ نمی‌گردد<sup>(۲)</sup>.

خلاصه کلام ایشان این است که سیاست و حکومت، جزء دین و اهداف انبیاء و ائمه نیست، هر چند که این‌ها با حکومت و سیاست مخالفتی ندارند. و اگر مردم آن‌ها را انتخاب کنند، می‌پذیرند. آن‌ها با شور و بر اساس آیه:

﴿وَأْمُرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾<sup>(۳)</sup>

«وکارشان به صورت مشورت در میان آن‌ها است»

حکومت را اداره می‌کنند و می‌گویند:

اگر دولت و حکومت حق، دین ساز و انسان ساز نیست، انسان دین‌دار و خداپرست واقعی، دولت حق ساز هست<sup>(۴)</sup>.

دکتر حائری به طور تفصیل در کتاب **حکمت و حکومت** می‌گوید:

۱- احزاب، ۲۱.

۲- کیان، ش ۲۸، ص ۵۵.

۳- شوری، ۲۸.

۴- کیان، ش ۲۸، ص ۵۷.



«...آیین کشور داری نه جزئی از نبوت است و نه در ماهیت امامت که همه دانایی است، مدخلیت دارد»<sup>(۱)</sup>.

«خداوند عمل بیعت مردم را پس از انجام این گزینش مردمی مورد توشیح و رضامندی قرار داده است و در قرآن فرموده است: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾<sup>(۲)</sup> زیرا صریح این آیه شریفه بر این نکته دلالت دارد که بیعت به فرمان و ابتکار الهی نبوده، اما پس از انجام آن مورد رضایت و خشنودی پروردگار واقع شده است»<sup>(۳)</sup>.

دکتر حائری در جایی دیگر می گوید:

«هیچ گاه ولایت به معنای سیاستمداری نیامده است»<sup>(۴)</sup>.

امامت هم گون با نبوت، حضور در محضر علم عنایی ربوبی، به جهان قانون مند الهی است. و ولایت هم، به معنای همین حضور و احاطه بر این نظام احسن، تشریح است... دیگر چگونه می توان باور نمود که برخی از مقامات روحانیت شیعه، اصرار می ورزند که ولایت را... که جز به معنای امامت نیست - از همگونی با مقام نبوت تنزل داده، و در امور کشورداری و قدرت طلبی، به رهبری سیاسی تفسیر کنند. آن هم نوع

۱ - حکمت و حکومت، ص ۱۷۰، ص ۹۹. (به نقل از مجله حکومت اسلامی، ش ۱، ص ۹۹).

۲ - فتح، ۱۸.

۳ - حکمت و حکومت، ص ۱۶۷. (به نقل از مجله حکومت اسلامی، ش ۱، ص

۱۰۰)

۴ - مجله حکومت اسلامی، ش ۳، ص ۱۹۰.

سیاست و حاکمیتی که هرگز خدا برای پیامبر خود نخواسته است<sup>(۱)</sup>. و به او می‌فرماید: ﴿فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ﴾<sup>(۲)</sup> این روایت همان کلام حضرت امیر علیه السلام است که می‌فرماید: «و لا بدّ لكلّ قوم من امیر، بر او فاجر» و این فرمایش صراحت بر جدایی دین از سیاست دارد<sup>(۳)</sup>.

وی در باره آیه شریف: ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾<sup>(۴)</sup> می‌گوید: اولی صیغه افعال التفضیل است و در صورت تراحم میان اولویت خود مردم بر صغار و مجانین مسلماً پیامبر اکرم اولویت دارد. به علاوه ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾، نه «علی انفسهم» مگر در هنگام جهاد<sup>(۵)</sup>.

دکتر حائری در مورد آیه شریفه:

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنكُمْ﴾<sup>(۶)</sup>

می‌گوید:

«اولی الامر در این جا از قبیل ذکر عام بعد از خاص است و اطاعت، اطاعت ارشادی است و ممکن است مقصود از اولی الامر کسانی باشند که از اوامر و نواهی خدا آگاهی دارند و چون اینان از احکام واقعی شریعت به خاطر عصمت آگاهی دارند،

۱ - مدرک پیشین.

۲ - غاشیه، ۲۲ - ۲۱.

۳ - مجله حکومت اسلامی، ش ۲، ص ۲۳۰.

۴ - احزاب، ۶.

۵ - مجله حکومت اسلامی، ش ۲، ص ۲۲۵.

۶ - سوره نساء، آیه ۵۹.

پیروی از آنها واجب. اما نه به دلیل ولایت امر بلکه به دلیل کشف حقیقت. و هر کس چه امام و چه پیامبر و چه هر شخص دیگری که از احکام واقعی خدا آگاه باشد، عقلاً از او اطاعت کنند و حاصل اولی الامر در این جا به معنای ولی امر نیست، بلکه به معنای هر کسی است که آگاهی بر شریعت دارد و وجوب اطاعت وجوب عقلی است نه شرعی، و الا تسلسل لازم می آید»<sup>(۱)</sup>.

نقل گفتار این دو شخصیت، برای روشن شدن مقصود آن دو لازم می نمود، تا جواب نوشتار آن دو، تیر در تاریکی نباشد و حق بحث به نحو کامل ادا گردد. در نقد این سخن - نفی حکومت دینی و جدایی دین از سیاست و موظف نبودن نبی و ولی به تشکیل حکومت - باید گفت: در این کتاب بارها تکرار کردیم که **براستی فلسفه وجودی امام و حجت چیست؟ و نیاز آدمی به حجت در چه مرحله‌ای است؟ و انسان در چه شرایطی نیازمند به دین، وحی و امام است؟ و جایگاه وحی در زندگی آدمی کجا است؟ و دنیا و آخرت چه نحوه ارتباطی با هم دارند؟**

این‌ها سوالاتی است که پاسخ صحیح به آن، موضع ما را روشن، و مخالفان را آگاه خواهد کرد. هر چند قبل از این به جواب عقلی و نقلی آنها پرداخته شد، ولی به طور اختصار باید گفت:

انسان با تأمل در خویش و مقایسه خود با دیگر موجودات، به وجود استعدادها و تواناییهای گسترده خود، چون عقل و تفکر و احساس و... پی می برد. و از مقایسه این داراییها با دنیای اطرافش به این نتیجه می رسد که از دنیا بزرگتر است و دنیا برایش به منزله رحم برای طفل نه ماهه است، و به

تعبیر حضرت علی علیه السلام برای دنیای محدود خلق نشده است (ما خلقت للدنیا) و عوالم دیگری پیش رو دارد.

او با این ادراکاتِ بلا واسطه و حضوری، می‌یابد که کیست، و از کجا آمده، و به کجا باید برود، و با اندیشه در محدودیتِ غریزه و عقل و تجربه و فلسفه و عرفان بشری و وسعت وجودی خویش و طولانی بودن راه بین مبدء و مقصد، و جهلش نسبت به آنچه که در پیمودن این مسیر لازم است، احتیاج خود را به راهنمایی و دستگیری وحی می‌یابد. از این رو قرآن می‌فرماید: کسانی که کتاب و وحی و قرآن روی می‌آورند، و به آن ایمان پیدا می‌کنند، که قبل از این خود را درک کرده باشند و به آخرت و استمرار حیات خود ایمان داشته باشند:

﴿وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ﴾ (۱)

«و کسانی که به آخرت ایمان می‌آورند، به قرآن نیز ایمان می‌آورند».

این سخنی بلند و ارجمند است که تو وقتی به وحی احساس نیاز می‌کنی و بدان عشق می‌ورزی که خود را باور کرده باشی و بدانی که فقط برای این دنیا خلق نشده‌ای. طرف مقابل آن را هم، قرآن می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ (۲)

«خود باختگان و کسانی که سرمایه‌های وجود خویش را از دست داده و گرفتار خسران شدند، ایمان نمی‌آورند».

وقتی به سرمایه‌های وجودی‌ات آگاهی پیدا نکردی، و آن‌ها را در دنیا محدود کردی و سوزاندی، به غیب و عالم ماورای شهود گرایشی پیدا نخواهی

۱ - انعام، ۹۲.

۲ - انعام، ۱۲.

کرد.

پس از احساس نیاز به وحی و ثقل اکبر، به ترجمان و مفسر آن، یعنی پیامبر و امام علیه السلام نیاز داری، تا گمراه نشوی، و از صراط خارج نگردی، که این دو باهم مانع کفر و گمراهی می باشند، چنانکه خداوند می فرماید:

﴿ وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ ﴾ (۱)

«وچگونه کفر می ورزید، با این که آیات خدا بر شما خوانده می شود و پیامبر او میان شماست؟»

آیات و رسول و بعد از او امام، توأمند و باهم مانع ضلالت ابدی خلق خواهند شد. بنابراین انسان که در بهترین شکل خلق شده و در آغاز راه قرار گرفته، تا بعد از درنور دیدن عوالم، به ملاقات پروردگارش بار یابد، در این راه، به صراط، راهنما و روش رفتن - دین - نیازمند است، تا پیامبر و کتاب و امام، خدا را به او معرفی کنند و انتظار خدا و دین را از انسان، به او گوشزد نمایند، تا آدمی نگوید:

﴿ رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴾

«پروردگارا! چرا فرستاده ای به سوی ما نفرستادی تا از آیات و احکام تو پیروی کنیم و از مؤمنان باشیم.»

این امام باید دارای علم و عصمت باشد و آگاه و آزاد، تا با جهل خود، بشر را گمراه نگرداند و با تعلق و وابستگی هایش، انسان را به اسارت نکشاند. این جا است که عقل و جوب اطاعت را برای چنین امامی ثابت می داند.

انسان از نظر عقل حق ندارد در مقابل چنین امامی، دیگری را انتخاب کند، البته او مختار است، ولی در صورت اختیار دیگری، فعل حرامی انجام داده است. این انسان حق ندارد مفضول را بر افضل برگزیند. از این رو است که

خداوند امر به اطاعت خود و رسول و چنین امامی، به عنوان اولی الامر دارد و این امر، ارشاد به حکم حق است و وجوب شرعی دارد. و چون اطلاق دارد و قید نخورده است، تمام جوانب حیات آدمی را در بر می‌گیرد. پس آیا می‌شود اطاعت خدا و رسول را مقید به امور فردی انسان کرد و گفت: خداوند فقط در این محدوده اطاعت می‌شود و تنها این مقدار عمل برای رسیدن به صراط حق و پایان راه لازم است؟!

آیا می‌توان گفت: امور سیاسی و حکومتی جزء اوامر و نواهی خداوند نیست؟ آیا این، غیر از شرک چیز دیگری است که بگویی من در این حوزه فقط خدا را راه می‌دهم و در حوزه‌های دیگر به عقل و شورا بسنده می‌کنم؟ آیا از این حرکات و روابط اجتماعی و سیاسی، در آخرت سؤال نمی‌شود و این‌ها عقاب و ثوابی ندارد، تا از حوزه شرع خارج باشد؟ آیا این همه نهی از اعتماد بر ظلمه و ستم‌گران و پذیرش ولایت شیطان و طاغوت، خارج از مباحث سیاسی است؟

### ﴿ لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ ﴾<sup>(۱)</sup>

«دشمن من و دشمن خودتان را سرپرست و سرور و دوست مگیرید»

یهود و صهیونیست‌ها، دشمن خدا و مؤمنان می‌باشند، ولی امروز آنها بر جهان حکومت دارند، آیا این حاکمیت من را به قیام نمی‌خواند؟ درست است، که من حق دارم انتخاب کنم، ولی آیا تکلیفی بر عهده من نیست؟

انسان برای هر حرکت و سکونش حکمی را می‌طلبد و ضابطه‌ای می‌خواهد، تا از راه خارج نشود و دچار خسران نگردد. الگو و سرمشق او ابراهیم

است که می‌گوید:

﴿إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (۱)

«در حقیقت، نماز من و سایر عبادات من و زندگی و مرگ من، برای خدا، پروردگار جهانیان است.»

مرگ و حیات آدمی متعلق به خدا است و حیات آدمی اختصاص به حیات فردی او ندارد.

از این رو است که خداوند بدون قید و به صورت مطلق فرموده است:

﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾ (۲)

«پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر و [نزدیکتر] است.»

چون نبی از من به خودم آگاه‌تر و مهربان‌تر است، بر من ولایت دارد. او - طبق آیه شریفه - بر تمام مؤمنان ولایت دارد، نه این که تنها بر سفیهان و محجوران، پس به چه دلیل برخی همچون آقای حائری، ولایت نبی بر مؤمنان را، به ولایت بر محجوران تفسیر کرده‌اند؟ آیا این تفسیر به رأی نیست؟ ایشان چگونه گفته‌اند: باید به جای «مِن»، «عَلَى» باشد، تا ولایت بر مؤمنان ثابت شود؟ ظاهراً ایشان قواعد ادبی را فراموش کرده‌اند که «افعل تفضیل» در صورت عدم اضافه و نبود «الف و لام» با «مِن» استعمال می‌شود، و این آیه نه تنها ولایت و حکومت بر جمع، که ولایت بر فرد را نیز می‌رساند. فرد بر خودش ولایت دارد و حاکم سکنات و حرکات خویش است، ولی رسول چون از او آگاه‌تر و مهربان‌تر است، ولایتش برتر از ولایت خود فرد مؤمن است. این ولایت به طور مطلق است، نه به هنگام تراحم. همچنان که ولایت بر همه

۱ - انعام، ۱۶۲.

۲ - احزاب، ۶.

مؤمنان است، نه بر محجوران و سفیهان.

این حد فاصل بین ولایت معصوم و ولایت غیر معصوم و فقیه است؛ یعنی چون فقیه و غیر معصوم بر اندازه وجودی و ارزشها و شرایط خاص شخص واقف نیست، بر او ولایت ندارد. از این رو فقیه نمی تواند به شخصی بگوید: این کار را بکن، یا این کار را ترک کن، یا مثلاً با فلان کس ازدواج کن. ولی از آن جا که فقیه به شرع از دیگران آگاه تر است، با فرض مخالف بودن با هوس، و مطیع امر معصوم و مولا بودن، در حوزه حکم و حکومت، ولایت دارد و واجب است از او اطاعت کرد.

به بیان دیگر انسان قبل از حجت و ارسال رُسل، در ضلالت و بدون اختلاف، در امت واحدی زندگی می کرد. ولی با بعثت انبیاء همراه با بینات، کتاب و میزان، انسان ها دعوت شدند تا با آگاهی از دو راه هدایت و ضلالت، یکی را انتخاب کنند.

در برابر دعوت کتاب و رسول، انسان ها به چند دسته تقسیم شدند: گروهی به حق روی آوردند و مؤمن شدند، گروهی از حق بریدند و کافر شدند، گروهی مذبذب و بی هویت و منافق گشتند که در نهایت با مخالفان جمع شدند، البته گروه چهارمی نیز بودند که حق به آن ها نرسید؛ یعنی مستضعفان.

این هدف انبیاء بود تا برای انسان ها زمینه انتخاب فراهم شود، و هرکسی که هلاک می شود با دلیلی روشن هلاک گردد، و آن کس که زنده می شود و حیات می یابد با آگاهی باشد:

﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾ (۱)

پس در برابر دعوت رسول همیشه دو گروه و دو جبهه شکل گرفته است؛



گروهی مؤمن و گروهی کافر، و از آنجا که کافران مانعی بر سر راه انبیاء بوده و سعی می‌کرده‌اند تا زمینه انتخاب را که توسط رسول ایجاد شده، از بین ببرند، قهراً بین این دو گروه اصطکاک و برخورد پیدا می‌شده و به تعبیر قرآن جهاد، برای برداشتن مانع‌ها امری ضروری می‌نموده است.

مؤمنان نیز در روابط خود نیاز به قانون، برنامه، طرح و تقسیم قدرت دارند و رسول همه آنچه را که لازم باشد، به آن‌ها می‌دهد. پس این جامعه که رسول را انتخاب کردند، در حقیقت به دعوت رسول جواب داده‌اند، نه این‌که رسول را وکیل کرده باشند، و این اجابت، ولایت رسول را به دنبال دارد. آن‌طور که کفار، شیاطین را انتخاب کردند و به طاغوت روی آوردند و دعوت آن‌ها را اجابت کردند. مگر می‌شود رسول به مؤمنان بگوید: بروید و خودتان حکومت تشکیل دهید و هرکس را، اگرچه از مشرکان باشد به سرپرستی برگزینید؟! مگر رسول و امام می‌تواند جامعه را رها کند، و آن‌ها را به دست حوادث بسپارد؟ او که وقتی از شهر خارج می‌شود، کسی را بر مردم می‌گمارد، آیا می‌تواند به جامعه انسانی بی‌اعتنا باشد؟! این است که رسول و امام بدون تشکیل حکومت نمی‌توانند اهداف را پیاده کنند، و انسان‌ها بدون ولایت معصوم، در ذلت غوطه‌ور خواهند شد.

سیر کلی سوره بقره را بنگرید که چگونه با طرح هدایت کتاب، صف‌بندی انسان‌ها شروع می‌شود و در ادامه به تفصیل از جریان بنی اسرائیل سخن می‌رود، و آن‌گاه مباحث انفاق، جهاد، قتال، و حج مطرح می‌شود، و با شکل‌یابی جامعه دینی احکام تشریح می‌شود، و از روابط مؤمنان که جامعه دینی را شکل داده‌اند، سخن به میان می‌آید.

این سیر طبیعی است و بدون این، مؤمنانی که دعوت رسول را اجابت

کرده‌اند، سرگردان خواهند شد. رسول نیامده است تا آدم‌ها را بر دوش کشد و تا دروازه بهشت ببرد. رسولان آمده‌اند تا انسان‌ها با آگاهی از قدر خویش، راه را انتخاب کنند و با پای خود و پیروی از رسول الله ﷺ - که سرمشقی نیکو است - به حق راه یابند، و این معنای:

﴿فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ﴾ (۱)

«پس تذکر ده که تو تنها تذکر دهنده‌ای، تسلطی بر آنها نداری که بر ایمان مجبورشان کنی.»

است.

رسول راه و مبدأ و مقصد و چگونه رفتن را نشان می‌دهد، و انسان‌ها می‌توانند، اجابت کنند یا نپذیرند. رسول به اجبار نمی‌تواند همه را به بهشت ببرد. پس آدمی در سلوک خود، چه سلوک فردی و چه جمعی، و نیز از ابتدا تا انتهای راه که بر آن واقف نیست، به انسانی نیاز دارد که از دو ویژگی آگاهی بر تمام راه و آزادی از همه کششها برخوردار است. و چون بشر قادر به شناخت چنین انسانی نیست، باید خداوند او را نصب کند و به مردم نشان دهد، و از مردم اطاعت و فرمانبری آن‌ها را بخواهد. از این رو است که رسول خدا ﷺ در غدیر خم با تکیه بر این‌که:

﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾ (۲)

است، علی عليه السلام را به ولایت و امامت جامعه انسانی نصب می‌کند. این حق علی عليه السلام است و سیر زندگی او نشان می‌دهد که چگونه و تا چه اندازه برای به دست آوردن حق خود کوشید، و چه خون دل‌ها خورد و ناله‌ها سر داد، و آن‌طور

۱ - غاشیه، ۲۱ و ۲۲.

۲ - احزاب، ۶ (پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است).

که مهندس بازرگان می گوید - که برای قبضه کردن قدرت، تلاش و تقاضایی نکرد - نیست. سراسر خطبه شقشقیه تقاضا و فریاد علی علیه السلام است.

امام صادق علیه السلام به شخصی می فرماید:

«اگر به تعداد این گوسفندان - که هفده عدد بیشتر نبودند - یار داشتم، ساکت نمی نشستم».

همین نکته، سرّ پاره کردن نامه ابو مسلم خراسانی است که آقای بازرگان از آن استفاده کرده که لابد امام خواستار حکومت نیست. با فراهم شدن شرایط و نیرو، حکومت حق امام است. سوزاندن نامه ابو مسلم حرکتی سیاسی بود، تا نامه به دست دشمن نرسد.

بنابر این انسان با پذیرش ولایت معصوم و اطاعت از او، در تمام جوانب حیات فردی و اجتماعی خود، با معصوم پیوند می خورد؛ و امام نیز در تمام مراحل سلوک جمعی و فردی، جلودار او است. منطقی نیست که بگوییم: انسان در حوزه فردی، امام را لازم دارد، ولی در حوزه جمعی، مستقل از معصوم است؛ تا مهندس بازرگان بگوید: حکومت نبی و علی در حیطه وحی نیست و آیه:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ (۱)

بر آن منطبق نیست! آیا این استحسانی بیش نیست و اختصاص «ما یناطق» به عبادت‌ها و امور فردی امری ذوقی نمی باشد؟ چه شاهدی بر این اختصاص هست؟ رسولی که در حوزه جمع، از وحی نگوید و از هوس بگوید، چگونه مورد اعتماد است؟! چه بسا در همان محدوده فردی نیز، ناطق به وحی

۱ - نجم، ۲ - ۳. (واز سر هوس سخن نمی گوید، این سخن به جز وحیی که وحی می شود نیست.)

نباشد! اگر بگویید: در امور اجتماعی بر اساس آیه **﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾** <sup>(۱)</sup> رسول مشورت می‌کند، پس نظر جمع لحاظ می‌شود، نه نظر رسول، باید گفت: آیه در ادامه می‌گوید: **﴿فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾** <sup>(۲)</sup> و نمی‌گوید: «فاذا عزمتم فتوکلوا»! این نشان می‌دهد که مشورت جمع‌آوری اطلاعات است، نه جمع‌آوری آرا؛ و این‌طور هم نیست که دستور مشورت برای تفنن و تشویق مؤمنان باشد، که ایشان از فقهای مخالف مشروطیت نقل می‌کند <sup>(۳)</sup>.

رسول همراه با شخصیت دادن به انسان‌ها، اطلاعات آن‌ها را جمع‌آوری می‌کند، آن‌گاه تصمیم می‌گیرد؛ نه این‌که همه با هم تصمیم بگیرند. از همین‌جا معلوم می‌شود که آن حکایت تاریخی - که نقل می‌شود، در آغاز جنگ اُحد پیامبر با اصحاب مشورت کرد که در شهر بجنگیم یا در بیرون از شهر، و رسول نظرش ماندن بود و جوانان رفتن، در نتیجه رسول رأی آن‌ها را پذیرفت - واقعیتی ندارد و رأی هیچ‌کسی بر رأی رسول مقدم نیست. علی عليه السلام در نهج البلاغه فرمود:

**«وَاللَّهِ مَا غَزَى قَوْمٌ قَطُّ فِي عَقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا ذَلُّوا»** <sup>(۴)</sup>.

«به خدا قسم! هر قومی در خانه خود مورد هجوم قرار گیرد ذلیل می‌شود».

این حدیث می‌گوید: رسول هرگز در خانه خود نجنگید و بنای بر جنگیدن هم نداشت. در حقیقت جنگیدن در خارج از شهر رأی رسول بود، نه دیگران؛

۱ - آل عمران، ۱۵۹.

۲ - مدرک پیشین.

۳ - کیان، ش ۲۸، ص ۵۸.

۴ - نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

لذا باید دید آن‌ها که این قصه را ساخته و پرداخته‌اند، چه غرضی داشته‌اند. مشورت حضرت برای رفع عذر است، تا فردا دهن‌ها در برابر رسول باز نشود و اعتراض‌ها از ناحیه مغرضان بلند نشود، که چرا با ما مشورت نشد؟ اساساً مشورت، به همه مسئولیت دادن است، نه مطیع رأی آنها بودن. وقتی انسان وحی را برگزید، فقط آن را در زندگی خود به کار می‌گیرد و تنها به عبودیت آن برمی‌خیزد. او ولایت و زعامت امام را می‌پذیرد، زیرا خود از دیدن تمام راه و جوانب آن ناتوان است و کشش‌ها و خواهش‌های نفسانی مانع آزادی او است. او اسیر تعلق‌های خود، در همه زمینه‌های فردی و اجتماعی و سیاسی است، و حتی با زندگی در عصر اتم، نمی‌داند عمل او - هر چند جزئی - چه اثری در عوالمی که در پیش دارد، خواهد گذاشت. او نمی‌داند چگونه زندگی کند تا یاد بگیرد که چگونه بمیرد و چگونه در سرای آخرت پاسخ‌گوی حرکت‌های دنیا باشد. این است که خداوند انسان‌ها را توبیخ می‌کند که:

﴿أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَى﴾<sup>(۱)</sup>.

دنیا و آخرت، ابتدا و انتها از آن خداوند است و آرزوهای انسان در اراده خداوند تأثیری ندارد. این که انسان خود راهش را انتخاب کند، آن‌گاه آخرت را به شفاعت واسطه‌ها به دست آورد، یا بگوید: آن‌طور که این‌جا مکرم بودم، آن‌جا نیز از کرامت برخوردارم؛ چنین نیست و تفسیر آیه آن‌طور که مهندس بازرگان گفته - که انسان در فاصله آخرت و دنیا مختصر آزادی و فرصت تصمیم‌گیری دارد - درست به نظر نمی‌رسد.

دنیا و آخرت هر دو مراحل از سلوک انسان هستند، با این تفاوت که دنیا

برای آدمی منزلِ نزدیک است و آخرت برای او منزل دور. نه دنیا پست است که انبیاء و ائمه را از حکومت در آن پاک بدانیم و نه آخرت به معنای سرای دیگر است، تا آن را در تناقض و حداقل متفاوت با دنیا بدانیم، بلکه دنیا، پس از دنیای رَحِم، دومین منزل آدمی است و آدمی باید در دنیا آنچه را که ره توشه او در این سیر و سلوک دور و دراز است، بردارد، و بهترین توشه‌ها تقوا است؛ «خیر الزاد التقوی».

تقوا به معنای اطاعت و عمل به اوامر و نواهی شرع و خارج نشدن از صراط و حکومت خداوند است.

به تعبیر علی علیه السلام از حکومت الله نمی‌شود خارج شد، و آدمی نمی‌تواند منهای خداوند برای خود محدوده‌ای را مشخص کند. تفاوت مؤمن با غیر مؤمن در این است که مؤمن دنیا را منزل می‌داند، نه مقصد، و در هستی ابدی خود را می‌بیند، نه در دنیا؛ ولی غیر مؤمن دنیا را مقصد می‌داند و زندگی هفتاد ساله را نهایت حیات خود می‌شمارد. به طور طبیعی این دو انسان دو گونه، برنامه‌ریزی را می‌طلبند؛ آن کس که راهی را شروع کرده که بعد از هفتاد سال پایان می‌پذیرد، مقداری توشه و امکانات می‌خواهد. ولی انسانی که تا بی‌نهایت راه در پیش دارد، نمی‌تواند به امکانات انسانِ محدودِ دنیایی اکتفا کند. پس این انسان طرح، مدیریت و برنامه‌ریزی کاملاً متفاوتی را می‌خواهد، که مهم‌تر از همه داشتن راهبری است، که او را تا مرگ و حتی پس از آن هدایت کند.

دو هدف متضاد و مختلف، دو رهبر متفاوت و دو برنامه‌ریزی جدا از هم را می‌طلبد. جامعه مؤمن و معتقد به استمرار خویش، رهبر فاسد نمی‌خواهد، و جامعه محدود به هفتاد سال دنیا، به دین و رهبر دینی نیاز ندارد و انسانی را

می‌خواهد که پای‌بند اصول دنیوی باشد و تابع هیچ دینی نباشد و جلوی خود و جامعه‌اش را باز بگذارد، زیرا:

﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ﴾ (۱)

«بلکه انسان می‌خواهد [آزاد باشد] و در تمام عمر گناه کند.»

انسان فاجر کسی است که نمی‌خواهد با سنت‌های هستی هماهنگ باشد و به اصول دینی وفادار نیست.

با ذکر کلام مخالفان ولایت معصوم در حکومت و کشورداری، و توضیحی که در فلسفه وجودی امام دادیم، معلوم شد که اگر امام حکومت نداشته باشد، ذلت و گم شدن انسان نیازمند به حجت را به دنبال دارد.

اینک به کلام علی علیه السلام در خطبه شقشقیه رجوع می‌کنیم و وظیفه امام را از دیدگاه آن حضرت علیه السلام بررسی می‌کنیم.

خطبه شقشقیه، سومین خطبه نهج البلاغه و از جمله خطبه‌های مشهوری است که شکی در صحت استناد آن به حضرت نیست. با این که این خطبه با سندهای مختلف و در کتاب‌های متعدد قبل از جمع‌آوری نهج البلاغه نقل شده، ولی ذکر سخنی از «ابن ابی الحدید» در مورد سند خطبه، خالی از لطف نمی‌باشد.

او می‌گوید: استادم «ابوالخیر مصدق بن شیب و اسطی» برای من نقل کرد: این خطبه را نزد «ابو محمد عبدالله بن احمد» معروف به «ابن خشاب» خواندم. چون به این سخن ابن عباس رسیدم که فرموده بود: بر هیچ سخنی این چنین که بر قطع شدن این کلام حضرت متأسف شدم، افسوس نخوردم، ابن خشاب گفت: اگر می‌بودم و می‌شنیدم ابن عباس چنین می‌گوید، به او

می‌گفتم: آیا در دل پسر عمویت چیزی هم باقی مانده که نگفته باشد که چنین تأسف می‌خوری؟ به خدا سوگند او از کسی فرو گذاری نکرده و هر چه در دل داشته گفته، فقط حرمت پیامبر را نگه داشته است.

مصدق می‌گوید: به استاد گفتم: این خطبه مجعول و ساختگی است؟  
گفت: «به خدا قسم! هرگز. من به یقین می‌دانم این گفتار علی است، همان‌گونه که می‌دانم تو مصدق پسر شیب هستی».  
گفتم: «بسیاری از مردم می‌گویند: این خطبه از کلام خود سید رضی است».

گفت: «این سخن و این اسلوب چگونه می‌تواند از سید رضی و غیر او باشد؟! ما به رسائل رضی آشنا هستیم و طریقه و هنر او را در نثر می‌شناسیم. با همه ارزشی که دارد، در قبال این خطبه ارزشی ندارد. نه سرکه است و نه شراب».

ابن خشاب می‌گوید: «من این خطبه را در کتاب‌هایی دیده‌ام که دویست سال پیش از تولد سید رضی تألیف شده است، و آن را با خط‌هایی که نویسندگانش را می‌شناسم و همگان از علما و اهل ادب هستند، دیده‌ام و آنان پیش از آن که «نقیب ابو احمد» پدر سید رضی متولد شود، می‌زیسته‌اند»<sup>(۱)</sup>.

ابن عباس می‌گوید: «نزد حضرت از خلافت و کسانی که خلافت را تصاحب کرده‌اند، سخن به میان آمد. آن حضرت نفس بلندی کشید و فرمود:

«اما والله لقد تقمصها ابن ابی قحافة و انه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الرّحی...».

«به خدا سوگند که پسر ابی قحافه [ابوبکر] خلافت را با



نیرنگ و زور به چنگ آورد، و او خوب می داند که جایگاه من  
از خلافت همانند مرکز و محورگاه از آسیاب است»

حضرت تصریح به غاصبانه بودن خلافت ابوبکر دارد و اشاره‌ای به رأی و  
بیعت مردم ندارد.

ابوبکر لباس خلافت را به تن کرد در حالی که می داند جایگاه امام نسبت به  
خلافت، جایگاه مفتول آهنی است که محور سنگ آسیاب است.

حضرت تصریح به این نکته دارد که خلافت، بدون او مانند آسیاب بدون  
محور است، که هرگز نخواهد چرخید. آن گاه حضرت به بیان نیاز به امام  
می پردازد.

امام در اوج رفعت و آگاهی است که کسی را یارای مقایسه با او نیست. او  
چون کوه بلند و افراشته است که رودهای دانش و کمال و حکمت، از آن  
سیل آسا بر خلق فرو می ریزد، و تمام چاله ها و ضعف ها را پر می کند، و خلایق  
باقی نمی گذارد، و بلندی ها و پستی ها را یکسان می کند، و مساوات و عدالت  
را به ارمغان می آورد. از این رو دیگری به جای او نمی تواند بنشیند و اگر دیگری  
جای او را گرفت، حاصلش چیزی جز ظلمت و بیداد و تبعیض نیست.

از این کلام حضرت، استفاده می شود که علی علیه السلام حکومت را حق خود  
می داند و دیگران را غاصب آن. حال این سؤال پیش می آید که چرا آن  
حضرت برای به دست آوردن خلافت اقدامی نکرد؟ با این که او اسد الله و شیر  
عرب بود و همو بود که جبرئیل علیه السلام درباره اش فرمود: «لافتی إلا علی، لا سیف إلا  
ذو الفقار» و خود فرمود:

«اگر تمام عرب در برابرم بایستند، به آنها پشت نخواهم  
کرد» (۱).

علی علیه السلام که می‌گوید: حق گرفتنی است، نه دادنی؛ چرا دست به شمشیر نمی‌برد؟ و چرا از فرو رفتن امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در گرداب ضلالت ممانعت نمی‌کند؟ چرا از خود جنب و جوشی نشان نمی‌دهد، و در خانه نشسته است؟ تا جایی که مهندس بازرگان که خود را وامدار علی علیه السلام می‌داند، بگوید: نه، او برای قبضه کردن قدرت تلاش و تقاضایی کرد؟<sup>(۱)</sup>

این‌ها سوالاتی است که علی خود جواب می‌دهد. او می‌گوید:

با این‌که حکومت حق من است و دیگران غاصب آن هستند، و در مقام والای خویش هم‌تایی ندارم و برای نجات خلق هجوم سیل آسا دارم، بین خود و حکومت پرده‌ای آویختم و از آن کناره‌گیری کردم «فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثوباً»، زیرا دوراه بیش تر نبود، که باید یکی را انتخاب کنم:

۱ - یا باید با غاصبان حکومت به جنگ درآیم و اعلام جهاد نموده، بر آن‌ها حمله ببرم، اما با چه امکانات و عُدّه و عِدّه‌ای؟! با دستی بریده و قدرتی از دست رفته و امکاناتی جدا شده؟! این یک راه که با دست خالی حمله‌ور شوم و بدون یار و یاور خود را در صحنه کارزار ظاهر کنم.

شاهد بر تنهایی علی علیه السلام کلامش در خطبه «طالوتیه» می‌باشد که فرموده است: اگر سی نفر داشتم<sup>(۲)</sup> و در کلام دیگر می‌گوید: اگر ده نفر داشتم، حکومت را می‌گرفتم<sup>(۳)</sup>.

۲ - با وجود ظلمت فراگیری که همه در آن نابینا خواهند شد، صبر و شکیبایی ورزم. ظلمت و سیاهی که چنان مردم را احاطه کرده که خردسال را پیر می‌کند و بزرگسال را از پا در می‌آورد و مؤمن تا دم مرگ به رنج و سختی

۱ - کیان، ش ۲۸، ص ۵۰.

۲ - ارشاد مفید، ص ۲۵، چاپ اعلمی بیروت.

۳ - مدرک پیشین، ص ۱۲۹.

دچار می‌شود. زیرا مسئولیت مؤمن دو چندان می‌شود که باید نوری برافروزد و چراغی در دل ظلمت روشن کند و لحظه‌ای از هدایت امت گرفتار در بند ظلمت، غافل نباشد و خون دل‌ها بخورد تا آن‌گاه که به لقای پروردگارش بار یابد.

علی علیه السلام بر سر دو راهی، آن راهی را بر می‌گزیند که خیر امت باشد، و صلاح دین به آن نزدیک‌تر، و وصیت رسول خدا با آن یکی باشد. آن حضرت علیه السلام راه دوم را انتخاب می‌کند و صبر پیشه می‌کند، علی علیه السلام برای حفظ وحدت اسلامی و این که شعار «اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله» بر مناره‌های مسلمین به گوش برسد، حاضر به گذشت از حق خویش است. علی علیه السلام چون هارون در امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است؛ با این که او را به استضعاف کشاندند و به قتل تهدیدش کردند<sup>(۱)</sup>، اقدامی نکرد، زیرا ترسید متهم به تفرقه در بین امت شود، قرآن از زبان هارون می‌گوید:

﴿إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾<sup>(۲)</sup>.

«من ترسیدم بگویی: میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی»

از این رو علی علیه السلام صبر پیشه می‌کند، در حالی که به همه جوانب امر احاطه

دارد، زیرا لازمه صبر احاطه است، آن طور که خضر به موسی علیه السلام می‌گوید:

﴿وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا...﴾<sup>(۳)</sup>.

---

۱ - علی علیه السلام به هنگامی که تحت فشار قرار گرفت تا بیعت کند و پس از آن که

به قبر رسول صلی الله علیه و آله و سلم پناهنده شد، فرمود: ﴿ان القوم استضعفوني و كادوا

يقتلونني﴾. این قوم، مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند،

اعراف، ۱۵۰.

۲ - طه، ۹۴.

۳ - کهف، ۶۸.

«و چگونه می‌توانی بر چیزی که به شناخت آن احاطه نداری

صبر کنی»

علی علیه السلام، خار در چشم و استخوان در گلو صبر کرد. آن‌جا که امت رسول نیرنگ می‌خورد. و بصیرها و بصیرت را از آن‌ها می‌گیرند، علی علیه السلام خون‌گریه می‌کند، که ظلم بر جامعه انسانی، خاری در چشم علی علیه السلام است که جاری شدن خون را به همراه دارد.

این ستم‌ها بر جامعه‌ای می‌رود، که بهترین و محبوب‌ترین مخلوق، پس از بیست و سه سال تلاش و تحمل سخت‌ترین بلاها آن را شکل داد و بر حفظ آن وصیت‌ها کرد. این ستم‌ها استخوانی است در گلوئی علی علیه السلام که نمی‌تواند فریاد بزند، مبادا متهم به تفرقه افکنی شود و نمی‌تواند بی‌اعتنا باشد، زیرا آنی در زندگی بی‌اعتنا نبوده است و حتی هدایت یک نفر را، با دنیا معاوضه نمی‌کند. او با چشم خود می‌بیند میراثش به یغما می‌رود و توطئه عظیمی به پا شده، و با چه حسابگری‌ها و رندی‌ها مسیر تاریخ عوض می‌شود و اسلام وارونه می‌گردد!

راستی آدم در ظاهر و دور از تیزبینی‌های سیاسی و با دور بودن از منابع تاریخی و عدم پژوهش در تاریخ و جریانات صدر اسلام، شیعه را به تعصب متهم می‌کند، ولی آن سه خلیفه را چندان مغرض نمی‌بیند! اما وقتی با تفحص و تیزبینی، به فضای آن زمان نزدیک می‌شود، می‌بیند رندان سیاسی سازمان سیا و صهیونیست، به گرد آن‌ها نمی‌رسند، و آدم باور می‌کند آنچه در قرن بیستم شاهد آن است، از جنایت‌ها و خباثت و آدم‌کشی‌ها، ریشه در سقیفه دارد و این همه، میوه درخت حنظله‌ای است که بذر آن در سقیفه کاشته شد؛ هر چند در همان جا نیز، رد پای یهود به روشنی مشهود است و نقش مرموز آنها

اشکار! (۱).

راستی! همین علی علیه السلام، روزی در کنار رسول صلی الله علیه و آله و سلم سر به آسمان عزت می‌سایید.

آن حضرت خودش می‌فرماید:

«من در کوچکی، بزرگان عرب را به خاک انداختم و اشراف قبیله‌های «ربیع» و «مُضَر» را هلاک کردم. آیا جایگاه من را نسبت به رسول، از جهت خویشاوندی و منزلت و مرتبت می‌دانید؟ او سرپرستی مرا پذیرفت و من را در کودکی در دامن خود گذاشت و به سینه خود چسباند و در رختخوابش خواباند، چنانکه تن من به تن او می‌سایید و بوی خوش او به مشام من می‌رسید. لقمه را در دهنش می‌جوید و آن را به من می‌خوراند» (۲).

آیا آن علی زمان رسول صلی الله علیه و آله و سلم، امروز باید این چنین باشد، که خار در چشم و استخوان در گلو، شاهد غارت آن چه باشد که از محبوبش به او رسیده است؟! مانند «اعشی» شاعر عرب که روزی در بارگاه سلطان در اوج رفاه بود و روز دیگر بر پشت شتر سوار و خانه به دوش، آواره بیابان‌ها!

آن‌گاه علی علیه السلام از توطئه‌ها پرده برمی‌دارد و به معرفی آن سه خلیفه می‌پردازد، تا معلوم شود امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به چه کسانی مبتلا شده و چگونه این جماعت، حساب شده حکومت را به همدیگر پاس می‌دهند! و بر اساس طرح‌های از پیش تعیین شده و قرارهای قبلی، خلافت را بین خود رد و بدل می‌کنند. تعبیر حضرت به کلمه «ادلی» در دادن حکومت به دومی از این آیه قرآن گرفته شده است:

۱ - تدوین القرآن، علی کورانی، ص ۴۱۰، چاپ دار القرآن قم.

۲ - خطبه ۱۹۲، (خطبه قاصعه).

﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتَذَلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ...﴾<sup>(۱)</sup>

«واموالتان را میان خودتان به ناروا مخورید، و به عنوان رشوه قسمتی از آن را به قضات مدهید...»

گویا قرار بوده که عُمَر در «سقیفه» با ابوبکر بیعت کند، مشروط به این که ابوبکر بعد از خود، عمر را به خلافت برساند! این نیز شنیدنی است که وقتی ابوبکر در بستر مرگ وصیت می کند تا برای خود جانشین تعیین کند، در هنگام بیان وصیت از هوش می رود کاتب که عثمان بوده، اسم عُمَر را می نویسد. چون خلیفه به هوش می آید، می گوید: وصیت را قرائت کن. عثمان وصیت را قرائت می کند:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. این عهد و وصیتی است که عبدالله بن عثمان<sup>(۲)</sup> برای مسلمانان می نویسد. اما بعد، همانا عُمَر بن خطاب را بر شما خلیفه ساختم.»

ابوبکر تکبیر می گوید و شادمان بیان می دارد: ترسیدی اگر در حالت بی هوشی بمیرم، مردم اختلاف کنند، از این رو نام عُمَر را نوشتی؟ عثمان گفت: آری! و ابوبکر او را دعا کرد<sup>(۳)</sup>. آن گاه ابوبکر به عُمَر سفارش می کند: «هیچ مصیبتی حتی مرگ من، تو را از کار اصلی باز ندارد. دیدی من هنگام رحلت پیامبر چگونه رفتار کردم<sup>(۴)</sup>».

علی رضی الله عنه در روز شورا به عبد الرحمن بن عوف - بعد از بیعت با عثمان -

۱ - بقره، ۱۸۸.

۲ - پیامبر بعد از اسلام آوردن ابوبکر اسم او را عبدالله گذاشت.

۳ - شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۶۵.

۴ - مدرک پیشین، ص ۱۶۶.

می‌گوید:

«والله ما فعلتها إلا لأنك رجوت منه ما رجا صاحبكما من صاحبه  
دق الله بينكما عطر منشم»<sup>(۱)</sup>.

«به خدا قسم! این کار را نکردی، جز این که از عثمان آن امید  
را داشتی که دوست شما - عمر - از رفیق خود داشت. خداوند  
میان شما، عطر منشم<sup>(۲)</sup> و زنگار نفاق برافشاند.»

عمر در روز شورا خطاب به عثمان می‌گوید:

«گویا خلافت برای تو آماده است و گویی هم اکنون  
می‌بینم قریش به سبب محبتی که به تو دارند، قلاده  
خلافت را بر گردنت خواهند افکند و تو بنی امیه و  
فرزندان ابو معیط را بر گردن مردم سوار خواهی کرد و  
در تقسیم غنائم و اموال، آنان را بر دیگران ترجیح  
خواهی داد...»<sup>(۳)</sup>.

این گزیده‌ای از جریان پیچیده صدر اسلام است. نقشه چنان حساب شده  
بود که عبد الرحمن بن عوف نیز به عنوان خلیفه چهارم برگزیده می‌شود و  
بنی‌امیه بر دیگران رجحان پیدا می‌کنند.

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره خصوصیات خلیفه دوم می‌گوید:  
«چون اسب چموشی است که نمی‌شود آن را کنترل کرد و

۱ - مدرک پیشین، ص ۱۸۸.

۲ - «منشم» نام زنی بود که قبایل «خزاعه» و «جرهم» هرگاه جنگ می‌کردند  
از عطر او استفاده می‌کردند، و آن ضرب المثل نحوست و شومی است.

۳ - شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۶.

نمی شود رهایش نمود».

او مردی از سلاله غضب و خشونت و سراسر لغزش و اشتباه بود، و نتیجه حاکمیت او چنین شد که مردم مبتلای به حرکت در تاریکی، همراه با اضطراب و تشویش شوند. آن‌ها گرفتار نفاق شده، از حق فاصله گرفتند و در باطل فرو رفتند؛ و سرنوشت جامعه‌ای که به امام و هادی خود پشت نماید و به طاغوت روی آورد چیزی جز این نیست.

از طرح‌های حساب شده دیگری که برای کنار زدن علی علیه السلام داشتند، شکستن علی علیه السلام و تنزل دادن مقام و منزلت وی در سطح افرادی چون عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و عثمان بود. همان عثمانی که علی علیه السلام در وصف او می‌گوید:

«کسی بود که هم او خوردن و دفع کردن بود و همّت او خلاصه می‌شد در فاصله میان مطبخ و مزبله».<sup>(۱)</sup>

همسان قرار دادن علی علیه السلام با دیگران، برای کوچک کردن و از چشم مردم انداختن او بود. در این شورا دشمنان جدیدی را چون طلحه و زبیر - که هرگز مقایسه خود با علی علیه السلام در خاطرشان نمی‌گنجید - به صحنه پیکار وارد کردند، تا اگر فردا عثمان نتوانست جریان را آن‌سان هدایت کند که عبدالرحمن بن عوف بر مسند خلافت بنشیند، لااقل خلافت در کام علی علیه السلام تلخ شود و مدعیان جدید خلافت، راه را بر علی علیه السلام ببندند.

علی علیه السلام اهداف شوم این جماعت را می‌شناسد و اعلام می‌کند:

«متی اعترض الريب في مع الاول منهم حتى صرت اقرن الى هذه



النظائر (۱).

«مگر من با اولین و بزرگ این‌ها قابل مقایسه بودم که اکنون با این فرومایگان هم طراز شوم»؟!

راستی کدام جریان سیاسی پیچیده امروز چنین طرح‌هایی در برنامه دارد، که برای بیرون کردن رقیبی از صحنه، چنین منزلت معنوی او را تنزل دهند و بامحاصره اقتصادی و تهدید نیروهای او، و گرفتن امکاناتش، او را خلع ید نمایند؟!

راستی اگر با علی علیه السلام چنین برخورد نمی‌کردند و او را در انظار این چنین خرد نمی‌کردند، چگونه می‌توانستند جنازه امام حسن علیه السلام را تیرباران کنند، و در کربلا سر مبارک حسین علیه السلام را به نیزه بزنند، و امام سجاد علیه السلام را به عنوان غیر مسلمان اسیر گردانند؟!

آن‌گاه حضرت از همراهی خود سخن می‌گوید، تا در تاریخ متهم به تفرقه در جامعه تازه شکل گرفته اسلام نشود. او برای حفظ وحدت، بیست و پنج سال سکوت می‌کند، ولی سکون ندارد، و از راه‌های مختلف و در هر پیش‌آمد و موقعیتی به حق غصب شده خویش و انحراف اسلام و شکستن حریم پیامبر اشاره می‌کند. علی علیه السلام، فاطمه علیه السلام تنها یادگار رسول صلی الله علیه و آله و سلم را، سواره بر در خانه مهاجر و انصار می‌برد، تا حجت را بر آن‌ها تمام کند، و امروز اشخاصی منفعلی از حوادث زمان و مبهوت افکار وارداتی غرب، نگویند: علی علیه السلام خواستار حکومت نبود و ولایت و خلافت حق او نیست! نهایت علی علیه السلام وکیل خوبی است که به وکالتش عمل خواهد کرد و مردم به خواسته‌هایشان خواهند رسید و علی علیه السلام چون افراد معمولی دیگر آنچه می‌گوید از باب **«مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ**

إِلَّا وَحْيِي يُوحَىٰ ﴿١﴾ نیست!

علی علیه السلام در خطبه «طالوتیه» از اشتباهات مردم و آثار شوم خلافت دیگران، سخن به میان آورده، می فرماید:

«... و الذي فلق الحبة و برء النسمة لقد علمتم أني صاحبكم و الذي به امرتم و اني عالمكم و الذي بعلمه نجاتكم و وصي نبيكم و خيرة ربكم و لسان نوركم و العالم بما يصلحكم، فعن قليل رويداً ينزل بكم ما وعدتم و ما نزل بالامم قبلكم و سيسألكم الله عزوجل عن ائمتكم، معهم تحشرون و الى الله عزوجل غداً تصيرون.

اما والله! لو كان لي عدة اصحاب طالوت او عدة اهل بدر و هم اعدائكم لضربتكم بالسيف حتى تؤولوا الى الحق و تنسبوا للصدق»<sup>(۲)</sup>.

امام می فرماید:

«... اگر من به اندازه اصحاب حضرت طالوت، یا اصحاب بدر نیرو داشتم، شما را - با شمشیر - به حق برمی گرداندم.»

آن حضرت بعد از ایراد خطبه از مسجد خارج شد و در بین راه به آغلی رسید که در آن سی گوسفند بود، امام فرمود:

«والله لو ان لي رجالاً ينصحون لله عزوجل و لرسوله بعدد هذه الشياة لأزلت ابن أكلة الذبان عن ملكه»<sup>(۳)</sup>.

۱ - نجم، ۴ - ۳.

۲ - روضه کافی، ص ۳۲؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۴۱.

۳ - روضه کافی، ص ۳۳؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۴۱.

«تنها اگر می نفر - به اندازه این گوسفندان - داشتم، با این خصوصیت که نصیحت گر مردم برای خدا و رسولش باشند، ابوبکر - پسر کسی که در جاهلیت به خوردن مگس شهرت داشت را از خلافت عزل می کردم».

علی علیه السلام باید چه کار دیگر می کرد، تا مهاجر و انصار از نیرنگی که خوردند؛ برگردند و نگویند:

«ای دختر رسول! اگر شوهر و پسر عمویت زودتر می آمد ما با او بیعت می کردیم، ولی اکنون دیر شده و ما با آن مرد بیعت کرده ایم».

اگر بیعت و وکیل گرفتن یک تعهدی است که باید به آن ملزم بود، چرا علی علیه السلام از مردم می خواست بیعت با دیگری را بشکنند و به او روی بیاورند؟! علی علیه السلام در ردّ بهانه آنها می گوید:

«مگر می شود چون دیگران جنازه رسول خدا را رها کرد و به سراغ شما آمد؟!»

علی علیه السلام چه باید می گفت تا امروز او را خواهان حکومت بدانند و صاحب امر و ولی بر خلق خدا به شمار آورند، و او را تشنه وکالت قلمداد نکنند؟ علی علیه السلام در بخش دیگر خطبه، به هجوم مردم همچون گله گوسفند به خانه خود اشاره دارد:

«هجوم چنان بود که نزدیک بود دو فرزندم - که دو مرد کامل بودند - زیر پا لگد مال شوند و ردایم پاره گردد».

اشاره شد که علی علیه السلام ابتدا دست رد به سینه آنها می زند و می فرماید:

«... وانا لکم وزیراً خیر لکم منی امیراً»<sup>(۱)</sup>

«... اگر [در چنان حالی] برای شما وزیر و مشاور باشم بهتر از آن است که امیر باشم.»

زیرا این امت نمی‌توانند عدالت علی علیه السلام را تحمل کنند. دشمنان علی علیه السلام چنان زمینه‌های حکومت او را بر باد دادند که به رغم هجوم این جمع کثیر، علی علیه السلام قادر به حکومت نیست، زیرا اهداف آنها با اهداف علی علیه السلام یکی نیست. علی علیه السلام می‌فرماید:

«أني أريدكم لله و انتم تريدونني لانفسكم»<sup>(۲)</sup>

«من شما را برای خدا می‌خواهم و شما مرا برای منافع خود می‌خواهید.»

جامعه فاسد تحمل رهبر مصلح را ندارد.

علی علیه السلام به عامل اصلی که اسلام را به انحراف کشاند و سقیفه را شکل داد، تا در نتیجه بنی امیه حاکم شدند و انسان‌های قاسط و مارق و ناکث در جامعه شکل گرفتند، اشاره دارد. این حرکت‌ها نه از روی جهل بود تا معذور باشند، و نه از روی شفقت و دلسوزی برای جامعه، تا مأجور باشند. آنها بقره را در قنوت می‌خواندند و بارها آیه:

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا﴾<sup>(۳)</sup>

«آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که در زمین خواستار برتری و فساد نیستند.»

۱ - نهج البلاغه، خطبه ۹۲.

۲ - نهج البلاغه، خطبه ۱۳۶.

۳ - قصص، ۸۳.

را تلاوت کرده بودند و می دانستند کسی که برتری جویی کند، بوی بهشت را نخواهد چشید، و روی بهشت را نخواهد دید. پس علت چه بود؟ چگونه این جماعت به قوم بنی اسرائیل تبدیل شدند؟ آن ها کمر به قتل ولی خدا بستند و برای همیشه اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله را از حاکمیت منع کردند، و جامعه انسانی را از هدایت آن ها محروم ساختند.

علت؛ دنیا گرایی و زیبایی آن و در نتیجه گمراه شدن و دنیا را بر خدا و آخرت برگزیدن بود. علی علیه السلام در جای دیگر می فرماید:

«... من عظمت الدنيا فی عینه و کبر موقعها من قلبه آثارها علی الله تعالی فانقطع اليها و صار عبداً لها»<sup>(۱)</sup>.

«کسی که دنیا در نظرش بزرگ آید و در دلش مقام و موقعیتی رفیع یابد، دنیا را بر خدای تعالی برگزیند، و همواره به دنیا پردازد و بنده آن گردد.»

آن جا که جلوه دنیا، تو را بر بیاورد و گندم ری تو را خوش آید و حکومت مصر بزرگ ترین آرزوی تو باشد، در کشتن ولی خدا بر دیگران سبقت می گیری و از محو آیت حق لذت میبری.

همین دنیا که دیگران آن را منتهای آرزویشان گرفتند و آن را بر خدا ترجیح دادند، در چشم علی علیه السلام از آب بینی بز، بی ارزش تر و از کفش پاره پینه زده، بی مقدارتر است.

اما چرا علی علیه السلام به رغم این همه بی ارزشی حکومت دنیوی، این چنین به خود می پیچد و لحظه ای پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله آرام نمی گیرد، و ناموس خدا - فاطمه علیها السلام - را بر در خانه مهاجر و انصار می برد؟! تا جایی که دیگران به

او بگویند:

«**اِنَّكَ عَلٰى هٰذَا الْاَمْرِ يَا بَنِي اَبِي طَالِبٍ لِحَرِيصٍ**»<sup>(۱)</sup>.

چرا او را متهم به حریص بودن در امر حکومت می‌کنند؟!  
 علی علیه السلام حکومت را تکلیفی می‌داند که خداوند از او خواسته، و حکومت را حق خود و جزئی از امامت می‌داند. او آیه:

﴿**فَاسْتَقِمْ كَمَا اُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ**﴾<sup>(۲)</sup>

«پس همان گونه که دستور یافته ای ایستادگی کن، و هر که با تو توبه کرده نیز چنین کند.»

را خطاب به خود می‌داند. علی علیه السلام حکومت را می‌خواهد تا دنیا، مانع بزرگ عبودیت را خوار و ذلیل کند، و اهل دنیا را از سر راه امت بردارد. علی علیه السلام به کسی که او را حریص به حکومت می‌خواند، جواب می‌دهد:

«**بَلْ اَنْتُمْ وَاللّٰهُ لْاَحْرَصُ وَاَبْعَدُ وَاَنَا اَخْصُ وَاَقْرَبُ وَاِنَّمَا طَلَبْتُ**

**حَقًّا لِي وَاَنْتُمْ تَحْوِلُوْنَ بَيْنِي وِبَيْنَهُ وَاَنْتُمْ تَضْرِبُوْنَ وَجْهِي دُوْنَهُ**»<sup>(۳)</sup>

«به خدا سوگند! شما بدان آزمندترید، با آن که از رسول

الله صلی الله علیه و آله و سلم دورترید و من از شما به خلافت مخصوص ترم و به او

نزدیکتر. من حقی را طلبیدم که از آن من بود، و شما میان من و

حقی من حائل شدید و مرا از آن منع کردید.»

آن‌گاه حضرت می‌فرماید:

«وقتی این جواب را دادم و حجّت اقامه شد، مبهوت ماندند و

ندانستند چه جوابی بدهند.»

۱ - نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲.

۲ - هود: ۱۱۲.

۳ - نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲.

به امید این که دیگران این حجت‌ها را ببینند و بصیرت پیدا کنند و از حیرت به در آیند.

امام در ادامه می‌فرمایند:

«اللهم اني استعديك علي قریش و من اعانهم فانهم قطعوا رحمي و صغروا عظيم منزلتي و اجمعوا علي منازعتي امرأ هولی»<sup>(۱)</sup>.  
 «بارخدا یا! می‌خواهم که مرا در برابر قریش و آنان که قریش را یاری می‌کنند، یاری فرمایی. آنان پیوند خویشاوندی مرا بریدند و منزلت مرا خرد شمردند و برای نبرد با من، در امری که از آن من بود، دست به دست هم دادند».

وقتی عمر، امیرالمؤمنین علیه السلام را وادار به بیعت با ابوبکر کرد، آن حضرت علیه السلام فریاد زد: «انا عبدالله و اخو رسول الله صلى الله عليه وسلم». عمر گفت: اما عبدالله، درست و اما برادر رسول خدا، خیر».

آن‌ها منزلت امام علیه السلام را با هم طراز کردن او با اعضای شورا، کوچک کردند و در منازعه امر خلافت او، با هم جمع شدند و هم‌پیمان گشتند و گفتند: اگر حکومت به علی برسد، در خاندان هاشم خواهد ماند، ولی با خلافت دیگران، همه کس از آن بهره‌مند خواهند شد.

خداوند از علما عهد گرفته است هرگز در برابر شکم‌بارگی ظالم و گرسنگی مظلوم، ساکت و بی‌اعتنا نباشند. و چه کسی عالم‌تر از علی علیه السلام و چه انسانی آگاه‌تر و مهربان‌تر از او است؟

اما قیام و به دست گرفتن حکومت و خلافت شرایطی دارد، که باید فراهم شود. وقتی حجت تمام می‌شود که مردم به امام روی بیاورند، و دست کم در حد

اصحاب بدر و یاران طالوت باشند. سی تا مرد که خدا و رسول را بر دیگران برگزیده باشند و با انگیزه خدایی به نُصح و اصلاح جامعه روی بیاورند. در این شرایط، امام خلافت را به دست می‌گیرد و حکومت دینی را بر اساس عهد الهی و جهت ادای تکلیف و تمامیت حجت شرعی، شکل می‌دهد.

این حکومت، نه جدای از وحی است، و نه معصوم وکیل مردم است. این حکومت امری دنیوی نیست، تا معصوم از آن پیراسته باشد. حکومت، حق امام است و مردم ملزم به پیروی از «اولی الامر» می‌باشند. اولی الامر، صاحبان ولایت و حکومت، در همه امور زندگی انسان - از ابتدای دنیا تا انتهای آخرت - هستند. هرگز اولی الامر به معنای آگاهان علمی نیست و در جایی به این معنا استعمال نشده است، آن طور که نویسنده کتاب **حکمت و حکومت** گفته است.

مانند قریش نباشیم که در جواب علی علیه السلام گفتند:

**«ثم قالوا الا ان في الحق ان تأخذوه و في الحق ان ترکه»** (۱).

«سپس در جایی گفتند حق آن است که آن [خلافت] را بستانی، و در جای دیگر گفتند حق آن است که آن [خلافت] را واگذاری».

در پایان به مناظره‌ای که بین حضرت علی علیه السلام و «اشعث» صورت گرفته است، اشاره می‌کنیم، تا بدانیم خلافت جزئی از امامت و حق مسلم علی علیه السلام بود، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر آن تأکید داشتند و از مردم خواستند دعوتش را اجابت کنند و حضرت علی علیه السلام را ولی امر خود قرار دهند. اشعث به حضرت علی علیه السلام



می‌گوید: از لحظه‌ای که وارد کوفه شده‌ای، به طور مستمر این کلام را تکرار می‌کنی!

«و الله اني لا ولي الناس بالناس وما زلت مظلوماً منذ قبض رسول الله صلی الله علیه و آله».

«به خدا سوگند! من سزاوارترین مردم به [ولایت و خلافت]

آنهایم و پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوسته مظلوم بودم.»

پس چرا وقتی خلیفه اول و دوم حکومت را به دست گرفتند، در مقابل

آن چه که از تو گرفته و غصب کردند، شمشیر نزدی؟

امیرالمؤمنین علیه السلام به اشعث فرمود:

«بشنو، تنها چیزی که من را از شمشیر زدن منع کرد، پیمانی بود که با

رسول خدا صلی الله علیه و آله بستم؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله به من گفت: امت من به تو نیرنگ

می‌زنند و عهد من را می‌شکنند، در حالی که تو برای من به منزله هارون برای

موسی هستی. به رسول خدا گفتم: وقتی چنین است، تو چه سفارشی به من

داری؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«ان وجدت اعواناً فبادر اليهم وجاهد هم وان لم تجد اعواناً فكف

يدك واحقن دمك حتى تلحق بي مظلوماً».

«اگر یارانی پیدا کردی، به جهاد با آنان شتاب کن و اگر یاری

نیافتی، دست نگه دار و خونت را حفظ کن، تا با مظلومیت به

من ملحق شوی»

بعد از وفات رسول و دفن آن حضرت صلی الله علیه و آله و پس از جمع‌آوری قرآن، دست

فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را گرفته و اطراف اهل بدر و انصار و مهاجر

چرخیدم و حقم را به آن‌ها گوشزد کردم. هیچ کس از آن‌ها جز سلمان، مقداد،

ابوذر و عمار دعوتهم را اجابت نکرد. و آنان که از اهل بیتم مانند بازوی من بر دین خدا بودند، همه رفته بودند. من ماندم و عباس و عقیل، دو پناهنده و آمیخته به حیات جاهلیت»<sup>(۱)</sup>.

## نَسَبِ اَئِمَّةِ اطْهَارٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

### حجّت‌های بعد از رسول از چه تباری هستند؟

در این فصل از نقش و مسئولیت ائمه علیهم‌السلام و ویژگی‌های آن‌ها، به تفصیل سخن رفت. ملاک امامت شایستگی است که موجب نصب توسط خداوند می‌شود، به آن شیوه‌ای که در قرآن از امامت ابراهیم علیه‌السلام گفت و گو شده است؛ ابراهیم با ویژگی‌ها و قابلیت‌های خاص و پس از آزمایش‌های گوناگون مانند به آتش افتادن و مأمور شدن به ذبح و سر بریدن فرزندش «اسماعیل»، خطاب:

﴿...إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ (۱)

«من تو را پیشوای مردم قرار دادم».

را دریافت می‌کند و به مقام والای امامت راه می‌یابد.

ابراهیم علیه‌السلام به تعبیر قرآن:

﴿...لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ﴾ (۲)

«زیرا ابراهیم، بردبار و نرم‌دل و بازگشت‌کننده [به سوی خدا]

بود»

۱ - بقره، ۱۲۴.

۲ - هود، ۷۵.

است. او از حلم و وسعت وجودی برخوردار است و انسان‌ها را از خود می‌داند و نسبت به آن‌ها رؤوف می‌باشد و او منیب است، یعنی دائم به سوی حق و سرچشمهٔ رحمت انابه می‌کند و بازگشت دارد.

این سه خصوصیت، ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام را وادار می‌کند تا آینده را با برپایی پایه‌های بیت توحید تضمین نماید. و برای هدایت و رهبری نسل‌های بعد دست به دعا بردارد و از خدا بخواهد، امامت را در نسل او قرار دهد، تا افتخار هدایت و شکستن طاغوت و بت در خاندان او باقی بماند.

خداوند دعای ابراهیم را که خلیل و دوست او است، تنها در بین نسلی از او که بر دینش استوار ماند و لحظه‌ای به ظلمت شرک و بت‌پرستی تمایل پیدا نکرد، اجابت می‌کند.

آن‌گاه که ابراهیم پایه‌های بیت را بالا می‌برد، از خداوند می‌خواهد عملش را قبول کند. و چون خواهان تداوم این عمل و ماندگاری بیت و آیین توحید و زدودن ظلمت شرک و بت‌پرستی است، برای برانگیختن آخرین و بزرگترین پیامبر، دعا می‌کند، همان پیامبری که آیات خدا را بر مردم تلاوت می‌کند و با تعلیم کتاب و حکمت آنها را تزکیه می‌کند. او دست به دعا برمی‌دارد:

«رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»<sup>(۱)</sup>.

«پروردگارا! در میان آنان، فرستاده‌ای از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند، و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و پاکیزه‌شان کند؛ زیرا که تو خود، شکست‌ناپذیر و حکیم هستی».

از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«انا دعوة ابي ابراهيم»<sup>(۱)</sup>

«من خواسته پدرم ابراهیم هستم».

ابراهیم در آغاز حرکتش کسی را می خواهد که پیام رسان اهداف او در نسل های آینده باشد و بر جلوه های مختلف بت پرستی هجوم برد و لحظه ای آرام نگیرد.

ابراهیم می خواهد:

﴿وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾<sup>(۲)</sup>.

«برای من در میان امت های آینده، زبان صادقی قرار ده، [تا اهداف من را صادقانه بیان کند و بر آنها پایدار و استوار باشد]».

روایات، علی عليه السلام را لسانِ صدق ابراهیم می داند<sup>(۳)</sup>.

ابراهیم بت شکن با شکستن بت ها مسیر تاریخ را رقم می زند و جلوداران قافله نور را تعیین می کند. او در دل کویر و زمین لم یزرع، شجره نبوت را آبیاری می کند تا ثمرات آن عطش انسان ها را فرو نشاند. کلام علی عليه السلام در خطبه (۱۴۴) نهج البلاغه خبر از خواسته ابراهیم دارد.

ائمه عليهم السلام از قریش و غرس شده در خاندان هاشم هستند. امامت امری است که برای دیگران صلاح نیست. زیرا دیگران تحمل آن را ندارند و شایسته چنین مقامی نیستند. اولی الامر و والیان امر نمی توانند غیر از بنی

۱ - تفسیر قمی، مجمع البیان و کشف در ذیل آیه.

۲ - شعرا، ۸۴.

۳ - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۴؛ کتاب تأویل الآیات الباهرة، ج ۱، ص ۳۸۸.

هاشم باشند. امامت و بنی هاشم لازم و ملزوم همدیگرند و از هم انفکاک ناپذیرند. نه امامت در غیر بنی هاشم در جایگاه خویش است، و نه غیر بنی هاشم، صلاحیت تصدی ولایت را دارند.

«ان الأئمة من قریشِ عُرسوافی هذا البطنِ من هاشم، لا تصلح علی سواهم، ولا تصلح الولاة من غیرهم».

«هر آینه، پیشوایان از قریش هستند، نهال پیشوایی را در خاندان هاشم کشته اند. پیشوایی غیر ایشان را سزاوار نیست و ولایت و امامت را کسی جز ایشان شایسته نباشد.»

از این رو حضرت علیه السلام در صدر همین خطبه، کسانی را که اعتقاد دارند غیر بنی هاشم راسخ در علم هستند، توبیخ می کند و آن ها را کاذب و ستم کار بر اهل بیت علیهم السلام، می شمارد و توضیح می دهد:

«خداوند ما را رفعت داده و دشمنان ما را پست شمرده و به ما آنچه را که شایسته بوده، عطا نموده و دیگران را که قابلیت نعمت ولایت را نداشته اند، محروم کرده است. او ما را داخل در عنایت خاص خود نموده و دیگران را از این حوزه خارج نموده است.»

در این جا حضرت علیه السلام تأکید دارد آنچه از مقام والای امامت و ولایت به ما رسیده، از جانب حق تعالی بوده و از الطاف خاص خداوند است.

حضرت بار دیگر بر رسالت شان تأکید دارد:

«هدایت به وسیله ما به خلق عطا می شود و کسانی که طالب هدایت و روشنی و بینایی هستند، ما را واسطه قرار دهند، زیرا تنها امام است که با مقام عصمت، توانایی هدایت کردن و

بصیرت دادن را دارد».

«بنا يستعطى الهدى، ويستجلى العمى»

«راه هدایت به پایمردی ما طلب شود، و کوری و گمراهی به ما از میان برود».

بخش سوم خطبه در وصف کسانی است که به دنیا روی آوردند، و از آخرت چهره برتافتند، و طالب هدایت نبودند، و در ظلمت ماندند. آن‌ها می‌بایست به دعوت رسول لبیک گویند، و آن را اجابت کنند، و امام را به عنوان ولی - نه وکیل - برگزینند. علی علیه السلام می‌فرماید:

«رُفِعَ لَهُمَ عِلْمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَصَرَفُوا عَنِ الْجَنَّةِ وَجُوهَهُمْ وَأَقْبَلُوا إِلَى النَّارِ بِأَعْمَالِهِمْ، دَعَاهُمْ رَبُّهُمْ فَانْفَرُوا وَوَلَّوْا، وَدَعَاهُمُ الشَّيْطَانُ فَاسْتَجَابُوا وَأَقْبَلُوا».

«برای جامعهٔ انسانی دو عِلْمِ خیر و شر، بهشت و جهنم، و هدایت و ضلالت توسط حجت‌های الهی برپا شد، که انسان‌ها با بصیرت یکی را انتخاب کنند. این رسول بود که با برپایی این دو عِلْمِ و راه، آدم‌ها را وادار به انتخاب کرد، هرچند امت رسول به سرنوشت امت موسی و قوم بنی اسرائیل دچار شد، و از هدایت و خیر و بهشت روی برگردانید و به گمراهی و سوختن روی آورد. خداوند آن‌ها را خواند، ولی آن‌ها نفرت نشان دادند و پشت کردند؛ شیطان آن‌ها را خواند و آن‌ها اجابت کردند و به او روی آوردند».

بارالها! ما را اهل بصیرت گردان و در کنار شناخت راه، به ما عشق وافر و ایمان عطا فرما، تا ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را گردن نهیم و از سیطره ولایت

شیطان رهائی یابیم!

خدایا! ما را از کسانی قرار ده که به سوی بیت رسول هجرت کنیم و با رسول همراه شویم، تا در انتهای راه، آه حسرت نکشیم و نگوییم:

یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا

(ای کاش با پیامبر ﷺ راهی برگزیده بودم)

و یا لیتنی اتخذت الی الرسول سبیلا

(و ای کاش راهی به سوی پیامبر ﷺ در پیش گرفته بودم)



فصل سوّم

آخرین حجّت

بعد از بیان نیاز انسان به حجّت و هادی در فصل اول، و بیان ویژگی‌های حجج بعد از رسول در فصل دوم، نوبت به آخرین حجّت خدا در زمین از نگاه علی علیه السلام می‌رسد، هر چند از اولین امام در وصف آخرین امام، روایت‌ها و سخنان زیادی مانده است<sup>(۱)</sup> ولی در این نوشتار تنها به سخنان آن حضرت در نهج البلاغه اشاره می‌شود، تا ببینیم سخنان حضرتش چگونه شاهد صدقی بر آخرین حجّت خدا خواهد بود، و چگونه با شروع امامت، پایان روشن آن در کرهٔ خاکی رقم خورده، و آخرین علمدار هدایت و تداوم دهندهٔ رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به انسان‌هایی که در آینده قدم به عرصهٔ وجود می‌گذارند، معرفی شده است.

---

۱- روایاتی که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ حضرت مهدی علیه السلام صادر شده، به همت معاصران در کتاب «موسوعة احادیث امیرالمؤمنین حول الإمام المهدی علیه السلام» جمع‌آوری گردیده که بنیاد نهج البلاغه آن را منتشر کرده است و بعضی از پیشینیان صالح نیز این روایات را ذیل عنوان خاصی، آورده‌اند، از جمله شیخ بزرگوار صدوق، در کتاب «اکمال الدین واتمام النعمة» تحت عنوان «ما اخبر به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام من وقوع الغیبة بالقائم الثانی عشر من الائمة» روایات زیادی از آن حضرت نقل می‌کند.

### حکمت ۱۴۷

از جمله این سخنان، حکمت (۱۴۷) نهج البلاغه است، که صدور این حکمت از حضرت علی علیه السلام اگر متواتر نباشد، نزدیک به آن است، و کسی در نسبت آن به حضرتش تردیدی روا نداشته است. در کتاب‌های روایی شیعه و سنی پیش از سید رضی، این حکمت با سلسله سندهای مختلف مکتوب است. مرحوم صدوق در **اکمال الدین** با چهارده سند مختلف آن را نقل می‌کند<sup>(۱)</sup>.

۱ - اکمال الدین و اتمام النعمة، صدوق، باب ۲۶، ص ۲۸۸، چاپ جامعه مدرسین.

## وصیت امام به کمیل

این حکمت، تعلیمی از معلمی ربانی به متعلمی در سبیل نجات، یعنی «کمیل بن زیاد نخعی» است. آن‌گاه که علی علیه السلام دست او را گرفته و به صحرا می‌برد تا دور از نگاه ناهالان و چشم‌های نامحرمان، او را محرم اسرار گرداند، و در سینه او برای نسل‌هایی که می‌آیند، گنج‌هایی ذخیره نماید. نسل‌هایی که حتی راه به صحرا ندارند، زیرا زمین از نکبت غربیان پر است. و ستاره‌های شاهدِ گفتار علی علیه السلام در دل شب را، ابرهای سیاهِ ظلمتِ برخاسته از سوختن انسان‌ها در بن‌بست ایسم‌ها و آتش فتنه‌ها، و دود برکشیده از در خانه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، پوشانده است.

مخاطب این حکمت، نسلی است که تنها همین سیاهی قلم بر سفیدی ورق را دارد، که از سینه کمیل‌ها تراویده و بر صفحه اوراق و کاغذها نقش بسته است.

همین آینده تاریک است که علی علیه السلام را وامی‌دارد تا حسرتش را با آه و نفس طولانی ظاهر کند، و به کمیل تأکید کند:

«فاحفظ ما اقول لك»

«بر آن‌چه به تو می‌گویم، حافظ باش و آن را پاس بدار».

قلب تو و قلب هر انسانی، ظرفی است که حقایق را در خود جمع می‌کند و اسراری را ضبط می‌نماید. و بهترین ظرف‌ها، وسیع‌ترین و باظرفیت‌ترین آن‌ها است. قلبی که بتواند حقایق بیش‌تری را در خود جای دهد، و اسرار

زیادتری را در خود نگه دارد، و آن چنان بی ظرفیت نباشد که به تلنگری آن را بیرون بریزد، و به اندک فشاری بشکند و با حادثه کوچکی وارونه شود.

آن چه می تواند به قلب ظرفیت بخشد و آن را وسعت دهد، علم و معرفت و حکمت است. حضرت در حکمت ۲۰۵ به این نکته توجه می دهد و می فرماید:

«کل وعاء يضيق بما جعل فيه الا وعاء العلم فانه يتسع به».

«هر ظرفی با پر شدن از مظروف، بی ظرفیت می شود و دچار

فشار و تنگی می شود و چیز دیگری را در خود راه نمی دهد، جز

ظرف علم، که با آن به وسعت می رسد و پر شدن از علم او را به

وسعت بیشتری راه می برد».

### علم معیار دسته بندی ها

به این جهت حضرت انسان ها را به نسبت علم و در نتیجه داشتن ظرافت

و ظرفیت، به سه گروه تقسیم می کند:

**دسته اول:** عالمی است، که از ربّ نشان دارد و به تربیت نفوس قبل از

نابودی، اقدام می کند، و از آن جا که انتساب به ربّ دارد، بدون واسطه از ربّ

کسب فیض می کند. و از طرف دیگر او مربّی است که به تربیت انسان ها و

هدایت آن ها همت می گمارد. امام صادق علیه السلام بعد از بیان جایگاه حکمت،

می فرماید:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام وصیت نمود: هدایت یک نفر

برای تو از آن چه خورشید بر آن طلوع می کند، بهتر است»<sup>(۱)</sup>.

عالمی که تنها به ربّ تعلق داشته باشد و مربّی انسان باشد، جز امام

معصوم کس دیگری نیست، زیرا کسی می‌تواند مرتبی باشد که به احوال انسان و قدر و ارزش او آگاه باشد، و او را از خودش بهتر بشناسد و این خاص خداوند و انسان‌هایی است که خداوند به آنها تفضل کرده و ملائکه و روح را بر آنها نازل کرده، آنها را به ظرفیت انسان‌ها آگاه ساخته است؛ آن‌طور که سوره «قدر» بر این حقیقت شهادت می‌دهد.

**دسته دوم:** کسی است که به یادگیری از عالم ربّانی روی آورده، از او علوم الهی و حقایق و حکمت‌ها را طلب می‌کند، تا در سبیل نجات ثابت قدم باشد، و راه رستگاری را در سایه هدایت عالم ربّانی و امام معصوم به پایان برد، و با این آموزش به وسعت صدر دست یابد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«نحن العلماء و شیعتنا متعلمون و سائر الناس غناء»<sup>(۱)</sup>

«تنها ما عالم [ربّانی] هستیم، و شیعه ما متعلم و علم آموز، و دیگران خار و خاشاک بر روی آب هستند».

بنابر این، شیعه علی علیه السلام کسی است که هرگز دست از طلب علم تا هنگام جان دادن، برندارد، و هرگز خود را بی‌نیاز از طلب علم نداند، زیرا نمی‌خواهد به هلاکت برسد<sup>(۲)</sup>.

آن‌چه از معصوم علیه السلام در تعریف شیعه رسیده، غیر از چیزی است که معروف است؛ شیعه علی علیه السلام صاحب عقل و درایتی است که از هوس خالی باشد و لحظه‌ای از آموختن و آموزش دست برندارد. او است که از علی علیه السلام نشان دارد و

۱ - اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴، ح ۴، چاپ دارالکتاب الاسلامیه و خصال صدوق: ص ۱۲۳، ح ۱۱۵

۲ - امام علیه السلام می‌فرماید: «اغد عالماً او متعلماً او احبّ اهل العلم ولا تکن رابعاً فتهلك ببغضهم». اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳، ح ۳، چاپ دارالکتاب اسلامیه. در چاپ جامعه مدرسین، ح ۱۱۷.

با او می شود به علی علیه السلام رسید. و او کسی است که دلها را با بیان حکمت و عمل حکیمانه، به سوی علی علیه السلام جذب می کند. او مؤمنی است که خداوند وی را آماده پذیرش و حفظ امر ائمه علیهم السلام نموده است، زیرا:

«ان امرنا صعب مستصعب لا یحمله الا عبد مؤمن امتحن الله قلبه  
للايمان ولا یعی حدیثنا الا صدور امینه و احلام رزینة»<sup>(۱)</sup>

«حقیقت امر ما چنان سخت و سنگین است که کسی تحمل آن را ندارد مگر مؤمنی که خداوند قلبش را برای ایمان آزمایش کرده باشد، و کلام و گفتار ما را جز سینه های مورد اعتماد و عقل های با وقار، ضبط و حفظ و نگاهداری نمی کنند.»

**دسته سوم:** خرمگسان بی اراده ای هستند که از هر آوازی تبعیت می کنند و با هر بادی می چرخند.

«همج رعاء» یعنی کسانی که طالب نیستند و در خود جوششی ندارند، و بین بودن و شدن فاصله ای را نمی بینند، و جهان بینی آنها از نوک بینی شان تجاوز نمی کند.

آنها انسان های بی ظرفیتی هستند که سبک مغزند، و از قدرت تشخیص و درک برخوردار نیستند. خرمگسانی می باشند که در پی خرائند، زیرا از نور علم، شعله نگرفته اند تا به وسعت و ظرفیتی برسند، و در نتیجه هر دعوتی را اجابت نکنند، و هر صدایی را پاسخ ندهند.

آنها از تکیه گاه محکمی برخوردار نیستند، تا باد حوادث آنها را نچرخاند و مجبور نشوند برای حفظ خود به هر خار و خاشاکی چنگ زنند.

از نور عالم ربانی و امام معصوم علیه السلام - که منبع علم و معدن حکمت است -

باید استفاده نمود، و چون رکن وثیق و عماد دین و کھف امین است، باید بر او تکیه کرد. انسانی که بر عماد تکیه نکند و از نور آن مستفیض نشود، کسی است که از عقل عاری، و از خود آگاهی خالی است.

### کمی عالم و متعلم و زیادی نابخردان

چرا علی علیه السلام متعلم و گروه دوم را مفرد می آورد، ولی گروه سوم را به صورت جمع بیان می کند؟ چرا گروه اول و دوم کم اند و گروه سوم بسیارند؟!

در مقایسه بین علم و مال و توجه دادن به برتری علم بر مال، به دو سؤال بالا پاسخ داده می شود.

دنیاپرستی، میل به ثروت و وابستگی به دنیا عواملی است که دید انسان را می گیرد و بصیرت را می برد و قلب را می میراند. به سبب همین تعلق است که انسان از طلب باز می ماند، و بر چیزی تکیه می کند که اتقان ندارد.

چه بسا فرو رفتن در تاریکی و تکیه بر ثروت، ناشی از جهل به ارزش خویش یا توهم عظمت دنیا باشد! بر امام معصوم است که با معرفت دادن، زمینه را برای بصیرت و انتخاب صحیح فراهم آورد، تا انسان با معرفت به خویش و علم به حقارت دنیا بندهای وابستگی را تکه تکه نماید، و متعلمی بر سبیل نجات شود.

### برتری علم بر ثروت

علم، آدمی را نگه دار است، زیرا به او وسعت دید می دهد، تا راه را از چاه بشناسد. آدمی با نور علم منافع و مضار، خوب و بد و خیر و شر خود را می شناسد و سالم می ماند. اما ثروت، باری است بر دوش که باید به نگه داری آن مشغول و



از خود غافل شد.

مال با توزیع کم می‌شود و با از بین رفتن، آثارش نیز زائل می‌شود، و ثمره‌اش با خشک شدن درخت آن، پلاسیده شده، نابود می‌گردد. اما علم با نشر و اشاعه نمو پیدا می‌کند و پالایش می‌شود و بقا می‌یابد.

شناختِ فضیلت علم روشی پسندیده است که به بار خواهد نشست، و ثمراتی را برای متعلم در پی خواهد داشت. این روش، در حیات عالم، اطاعت او را به دنبال دارد، و بعد از مرگ از او به نیکی یاد خواهد شد.

علم حاکم است و فرمان‌روا که در هر رابطه‌ای، ضابطه‌ای را ارائه می‌دهد، و بایدها و نبایدها از آن نشأت می‌گیرد.

حضرت با بیان این حکمت و با آموزش مرحله به مرحله، کمیل را آماده می‌سازد تا حقیقتی را که جامعه پشت سر انداخته و با آن به خصومت برخاسته، جلو روی خود قرار دهد.

### سرانجام عالم و سرمایه‌دار

در این مرحله علی علیه السلام از عاقبت عالم و صاحب مال سخن می‌گوید. کسانی که به دنیا‌گراییده‌اند و به جمع آن پرداخته‌اند، همچون کرم ابریشمی هستند که به دور خود می‌تند، و همه راه‌ها را بر روی خود می‌بندد. او در حیاتش مرده است، زیرا مردن را انتخاب کرده است، ولی عالمی که دانش را برگزیده، از آن رو که علم همیشه باقی است، زنده است. کسی که دانش را انتخاب کرده و با آن مانوس است، حیات ابدی می‌یابد، هر چند جسم او از بین رفته باشد، زیرا همیشه یاد و خاطره او در دل‌ها باقی است.

امروزه ما شاهدیم که چگونه امثال شیخ طوسی و خواجه نصیر و سید رضی زنده‌اند، ولی هرگز از ثروت‌مندان و قدرت‌مندان یاد و نامی نیست.

دو قرن علی علیه السلام را سبّ کردند، و لعن او را بعد از نماز، واجب نمودند، و در محاصره سیاسی و اقتصادی قرارش دادند، ولی اکنون چه کسی زنده است؟ علی علیه السلام یا دشمنان او؟

راستی این علم کجا است؟ و این عالم ربّانی کیست؟ این عطش کمیل را چه کسی سیراب می‌کند؟ کمیل باید به چه شخصی روی آورد؟ و در برابر چه کسی زانوی طلب بر زمین زند؟

همه علوم در دریای بی‌کران سینه علی علیه السلام است. کسی که به راه‌های آسمانی آشنا تر از راه‌های زمینی است. این فریاد حضرت امیر علیه السلام است:

«ایها الناس سلونی قبل ان تفقدونی فلانا بطرق السماء اعلم منی بطرق الارض»<sup>(۱)</sup>

«ای مردم! قبل از این که مرا از دست بدهید از من سؤال نمایید، چرا که شناخت من به راه‌های آسمانی بیش تر از راه‌های زمین است.»

اما چرا این وجود نامحدود، محدود می‌شود؟ و این سینه مالا مال از حقایق، بسته می‌شود؟ چرا غواصان علم و طالبان حقیقت از این دریا آب حیات نمی‌نوشند؟! آیا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نمی‌خواهد، یا طالبی پیدا نمی‌شود؟

مگر می‌شود حضرت امیر علیه السلام نخواهد، در حالی که همه علوم به او داده شده، تا بر هدایت خلق همت گمارد و آن‌ها را به سبیل نجات راهبری کند. گیرنده و طالبی نیست که از حضرت مطالبه کند، و اگر دوستدار علم باشد، در حفظ مطالب و نقل آن امین نیست.

## گروه‌های مختلف مردم در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام

آری! حضرت افسوس می‌خورد و آرزو می‌کند که کاش می‌یافتم کسانی را که این معارف را تحمل می‌کردند و اهل امانت بودند! ولی افسوس که آدم‌های عصر امیرالمؤمنین علیه السلام؛

**۱- گروهی انسان‌های باهوش و زیرک بودند، ولی نعمت الهی و هوش سرشار، و دین و حقایق را، ابزاری برای رسیدن به دنیا قرار می‌دادند، و با داشتن نعمت‌ها به جای مسئولیت‌پذیری و شکر آن‌ها، بر خلق خدا فخر می‌فروختند.**

**۲- دسته‌ای انسان‌های مطیع و تسلیم حاملان علم و حق بودند ولی از فهم و درایت بهره‌ای نداشتند، و فاقد بصیرت در حق بودند.**

**۳- گروه سوم که با ولع و حرص به خوشی و لذت مشغول بودند، تسلیم محض شهوت و خواهش‌های نفس بودند.**

**۴- چهارمین دسته کسانی بودند که شیفته جمع‌آوری مال و ذخیره نعمت‌ها شدند.**

دو گروه اول و دوم مقبول نبودند و دو گروه دیگر هرگز نمی‌توانستند حافظ دین باشند، و حتی در یک مورد هم نمی‌شد به آن‌ها اعتماد کرد، زیرا نزدیک‌ترین موجودات به آنان چهارپایانی بودند که در بیابان رها شده و به چرا مشغولند. این دو، چنان غرق در لذت و شهوت، و حریص به جمع مال و منال

بودند که حضرت حیوانات را به این‌ها تشبیه می‌کند.  
وقتی بذر حیات را هیچ زمینی نپذیرد، و آب حیات را هیچ کسی ننوشد، این بذر و آب چه می‌شود؟ آب فرو می‌رود و بذر با مرگ زارع بر باد می‌رود.  
حضرت علی علیه السلام حقایق را با خود می‌برد و انسان‌ها در حرمان و حسرت فقدان آن وجود مبارک می‌مانند.

«كذلك يموت العلم بموت حاملیه»

«این چنین علم با مرگ حاملان آن، می‌میرد».

**آیا شاکر نبودن نسلی و کافر شدن قومی و عصیان ملتی که رسولش را از او می‌گیرند و امامش مفارقت می‌کند و عذاب، آن‌ها را احاطه می‌کند، باعث می‌شود رابطه زمین و آسمان قطع گردد، و خداوند نسل‌های آینده را به حال خود رها کند؟**

امیرالمؤمنین علیه السلام خود حجّتی بود که قومش بر او کفر ورزیدند و بر او شوریدند و حرمتش را شکستند. او هر چند با دل شکسته می‌رود، اما سنت الهی را گوشزد می‌کند و باب سخن را برای نسل‌های آینده می‌گشاید.

درست است در این اوضاع حجّت خدا با علومش راهی آخرت می‌شود، و بذرش به ثمر نمی‌نشیند، ولی سنت خداوند بر این قرار گرفته که برای از بین نرفتن زحمات اولیا و انبیای الهی و اتمام حجّت، زمین از حجّت خالی نباشد، و پیوسته کسی برای خدا، حجّت اقامه کند، و به سوی او دعوت نماید و انسان‌ها را از ظلمت به نور بکشاند.

**حجّت‌های بعد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر و پنهان**

حُجَجِ خُدا و انسان‌های ربّانی - بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و پس از

امیرالمؤمنین علیه السلام - دو دسته هستند.

دسته اول امامانی هستند که در بین مردم ظاهر و آشکارند و مردم آن‌ها را می‌شناسند، هر چند از آن‌ها اطاعت نکنند و بر آن‌ها جفا روا دارند<sup>(۱)</sup>.

این امامان ظاهر و آشکار به شهادت روایات متواتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیر علیه السلام، یازده نفر هستند، که از حضرت علی علیه السلام شروع و به امام حسن عسکری علیه السلام ختم می‌شوند<sup>(۲)</sup>.

این ائمه علیهم السلام با وجود همه فراز و نشیب‌ها و اوضاع سخت و بی‌حرمتی‌ها که در نهایت شهادت آن‌ها را به دنبال داشت، توانستند در مدت دو قرن، دین را بارور کنند و اصول را القاء نمایند و با ارائه صراط مستقیم، آدمی را از استضعاف نجات دهند و زمینه انتخاب او را فراهم آورند.

### دوران ائمه علیهم السلام به سه دوره تقسیم می‌شود

آن‌ها در یک دوره، اصل دین را حفظ کردند<sup>(۳)</sup>. و در دوره دیگر - عصر صادقین علیهم السلام - به تبویب اصول و تفصیل حقایق دین پرداختند، و در دوره سوم، که با امام رضا علیه السلام شروع می‌شود، به نشر دین و پالایش آن از دسیسه‌ها و افتراها پرداختند. بدیهی است که با شهادت حجت یازدهم دوران حُجَج ظاهر پایان می‌یابد.

ائمه علیهم السلام سنگ بنای دین را در این سه دوره متوالی محکم کردند، و اصول

۱ - در بعضی از نقل‌های حدیث عبارت «اما ظاهر لیس بالمطاع» دارد.

۲ - اکمال الدین و اتمام النعمه، صدوق، ص ۳۰۲، ح ۱۱.

۳ - این کلام از امام حسین علیه السلام است که: «ان لم یستقم دین محمد الا بقتلی فیا سیوف خذینی».

نظام‌های دین را القا نمودند. ولی مردم دیگر، تحمل و ائمه علیهم‌السلام را از دست دادند و به انحطاطی رسیدند که به تعبیر حضرت علی علیه‌السلام باید حیوانات را به آن‌ها تشبیه کرد. این برخوردها و عداوت‌های بی‌شمار و فاصله گرفتن از امامان، تا آن جا است که وقتی بنی‌امیه سقوط می‌کنند، مردم به جای بازگشت به خانه جانشینان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، به بنی‌عباس روی می‌آورند.

### بنی‌عباس و حجّت دوازدهم علیه‌السلام

بنی‌عباس که وجود امامان را برای سلطنت خودشان مزاحم می‌دانند، به نابودی آن‌ها و شیعیان‌شان اقدام می‌کنند. آن‌ها برای یافتن آخرین حجّت خدا و کشتن او، که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حضرت علی علیه‌السلام و سایر حجج الهی به او بشارت داده‌اند، از هیچ کوششی دریغ نکردند و همچون فرعون به دنبال موسای این امت بودند، با این تفاوت که فرعون نمی‌دانست موسی در کدام خانه متولد می‌شود، ولی این‌ها می‌دانستند مهدی موعود در کدام خانه پا به عرصه وجود می‌گذارد.

تاریخ به شدت محاصره خانه حجّت یازدهم گواهی می‌دهد؛ و این که چگونه این نور در خفا نگه‌داشته می‌شود، و تنها خواص از او روشنی می‌گیرند. این جا دیگر جای ظهور و شهرت نیست.

حضرت علی علیه‌السلام در این حکمت، به کمیل خبر می‌دهد که حجّت دیگر خدا خائف و مغمور است.

## فلسفه غیبت

حضرت با ذکر خائف بودن حجّت، به علت و فلسفه غیبت اشاره دارد. اگر مردم ظرفیت خود را با پذیرش علوم ائمه وسعت می‌دادند، و دنیاگرایی و شهوت بر آن‌ها چیره نمی‌شد، و چون بنی اسرائیل قصد قتل حجّت خدا نمی‌کردند، دوران غربت و غیبت شکل نمی‌گرفت.

این خوف اختصاص به زمان بنی عباس ندارد؛ امروزه - در عصر اتم - کسانی که به این حجّت خائف دعوت می‌کنند، نیز ترسانند و مورد تهدید انسان‌هایی هستند که خود را از خدا مستغنی دانسته، و این دعوت را بزرگ‌ترین مانع نظم نوین جهانی می‌دانند.

در سال (۱۳۷۴ هـ ش) یکی از نمایندگان مجلس پاکستان که از سوی آمریکا هدایت می‌شد، عربده کشید که: «این امام غائب کجاست، تا پای او را بشکنم!!». الحمد لله در مدت زمان کوتاهی - بعد از این تهدید - در یک انفجار پایش شکست.

عدم پذیرش حجّت و تهدید او، دو عاملی است که سبب شد حجّت خدا مغمور و ناشناخته بماند، و با این‌که در بین مردم و حجّت خدا در زمین است، حجاب جهل و کفر و بی ظرفیتی توده مردم، او را ناشناخته قرار داده و برای کسانی که طالب او هستند، در پس پرده غیب می‌باشد.

ناشناخته ماندن آن حضرت در بین مردم، به جهت ترس از این است که

قبل از ظهور و مهیا شدن افراد، اسرار نهضت انتظار فاش شود، و دشمن زیرک، توسط مؤمنان کم ظرفیت همه نقشه‌ها را نقش بر آب کند؛ مانند خوفی که موسی علیه السلام از پیروان خود داشت، مبادا سرش فاش شود. موسی علیه السلام بی صبرانه در انتظار راه خروج از حادثه‌ای بود که اگر جریان فاش می‌شد و او شناخته می‌شد که همان کسی است که بنی اسرائیل انتظار او را می‌کشند تا آن‌ها را نجات دهد، به دست فرعون به قتل می‌رسید، و او آسوده‌خاطر خدایی می‌کرد<sup>(۱)</sup>، و بنی اسرائیل هرگز رستگار نمی‌شدند. این خوف باعث می‌شود حجت خدا در حالی که در بین مردم است، ناشناخته بماند.



## شمار ائمه اطهار و جایگاه آنان

امام علیه السلام بعد از آماده‌سازی کمیل در مراحل دشوار آموزش و بعد از بیان این که زمین از حجت خالی نیست، سوآلی را مطرح می‌کند: «کم ذأ؟»؛  
**حجت‌های الهی چند نفر هستند؟ و کجا هستند؟ و از چه جایگاهی برخوردارند؟ و نقش آن‌ها چیست؟**

بعد حضرت به این سوآل پاسخ می‌فرمایند:

«**اولئك والله الاقلون عدداً**»

«این‌ها از نظر تعداد کم هستند»

حضرت با سوگند به الله تأکید دارد، تعداد این‌ها محدود است و کم. قلت رهبران شایسته، نفی کسانی است که هر کسی را قطب می‌کنند، و تعداد آن‌ها را از هزاران نفر افزون می‌دارند. قرآن به رهبران قلیل اشارت و بشارت دارد:

«**ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ \* وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ**»<sup>(۱)</sup>

«گروهی از پیشینیان، و اندکی از متأخران».

کسانی که عبد محض خداوند هستند، یعنی حجج و انبیاء و اوصیای الهی قبل از اسلام زیاد بودند که شمار آن‌ها به (۱۲۴) هزار می‌رسید، ولی بعد از اسلام و رسول حق عدد سابقون و حجج الهی کم است.

امامان از نظر جایگاه، در نزد خداوند از عظمت و بزرگی منزلت و ارزش

برخوردارند، و بر انبیای گذشته فضیلت دارند، هر چند در زمین و در بین مردم غیر مطاع هستند.

«والاعظمون عند الله قدراً»

«و قدر و منزلتشان، پیش خدا، بسیار است».

### نقش ائمه علیهم السلام

نقش ائمه علیهم السلام مانند سایر حجج الهی است. آن‌ها حافظ چیزی هستند که انسان برای رسیدن به خدا به آن نیازمند است. آنان پاسدار راه‌هایی هستند که انسان را از بی‌خبری و غفلت نجات می‌دهد. آن‌ها بر براهین و آیات خدا واقفند و مشعل‌دار نور هدایت و عهده‌دار روشنایی قرآن می‌باشند.

### علم امام

هر حجتی مسئول است که علوم و نعمت‌هایی که خداوند برای حفظ حجت‌ها و آیات روشنگر خود به او عطا نموده، به حجت بعد از خود که از هر جهت مانند او است و عصمت و عظمت دارد، به ودیعت سپارد، تا یکی پس از دیگری به آخرین حجت خدا سپرده شود.

این امانت که علوم امامت است با کاشتن در قلب حجت بعدی به او منتقل می‌شود، و اکتسابی نیست، و یک‌باره همه علوم امامت در قلب آن‌ها جای می‌گیرد. حضرت علی علیه السلام فرمود:

«رسول خدا به من هزار علم را آموخت، که از هر علمی از آن؛

هزار علم دیگر نشأت می‌گیرد» (۱).

## صفات حجج

امام علیه السلام بعد از بیان تعداد ائمه علیهم السلام و جایگاه و نقش آنان، به ویژگی‌های آن‌ها اشاره دارد، که در فصل دوم از آن‌ها سخن رفت.

۱- آن‌ها صاحب علم هستند، آن هم علم همراه با حقیقت و بصیرت و این علوم، یکجا و به صورت گسترده آن‌ها را احاطه می‌کند.

۲- امامان هم‌نشین با روح الیقین، عالی‌ترین روحی که خداوند به مقربان خود عطا کرده، هستند.

امام علیه السلام در روایتی روح را پنج نوع می‌شمارد: روح القدس، روح الایمان، روح الحیاة، روح الشهوة و روح القوة<sup>(۱)</sup>.

مقصود از روح الیقین؛ همان روح القدس است که مختص پیامبران و جانشینان آن‌ها است.

امام در این روایت اشاره دارد که این روح، مختص «السابقون السابقون»، که انبیاء و ائمه باشند، هست.

۳- امامان، مونس حق و گریزان از باطل هستند. آن‌چه اهل جهالت از آن وحشت دارند که علم و معرفت و حق است، آن‌ها دوست دارند. آنان جام معرفت حق را یک‌جا سرکشیده، غرق در ملکوت آسمان و زمین هستند.

حضرت در نهج البلاغه به اباذر می‌فرماید:

«لا یؤنسک الا الحق ولا یوحشک الا الباطل»<sup>(۲)</sup>.

«جز حق تو را مونس نباشد و چیزی جز باطل تو را به وحشت

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲۷ و ۳۲۸، باب ۱۱۱، ح ۱-۳.

۲- نهج البلاغه، خطبة ۱۳۰.

نیفکند».

۴ - سبکبار و بی تعلق و بی تکلف هستند و آنچه را اهل رفاه و ناز پروردگان، سخت و دشوار می‌شمارند و تحمل آن را ندارند، اینان بر خود آسان ساخته‌اند.

۵ - مصاحبت آن‌ها با دنیا جسمانی است. تنها بآبدن و تن با دنیا ارتباط دارند. آن‌ها در این دنیا راه می‌روند، و از هوای آن استنشاق می‌کنند، ولی هیچ‌گونه تعلق روحی به آن ندارند. ارواح آن‌ها به محلّ اعلی و قرب حق تعلق دارد، و تعلقشان تنها به خداوند سبحان است.

کسانی که صفات یاد شده را دارا هستند، جانشینان خداوند و خلیفه الله هستند. این‌ها باید اداره امور را به عهده گیرند و بر مردم حکومت کنند، و خواست خداوند را در زمین تحقق دهند و زمین را از شرک و ظلم و ستم پاک کنند و از توحید و قسط و عدل پر نمایند.

**راستی! کسانی که بر انکار حکومت دینی حتی از جانب معصوم پافشاری کرده‌اند، این عبارت روشن حضرت را چگونه توجیه می‌کنند؟ آیا خلیفه را غیر از حاکم می‌دانند؟ یا خدایی که آن‌ها باور دارند، خدایی در حدّ یک دوست است که می‌شود به او کاری نداشت و او هم کاری به ما نداشته باشد.**

قرآن خدا را معرفی می‌کند، و هر مسلمان به صورت واجب، روزانه هفده مرتبه در سوره حمد می‌گوید: «او بخشنده و بخشایش‌گری است که مالک سرانجام و پایان حیات آدمی است» و انسان در نهایت سیر خود عبد و مملوک خدایی می‌گردد که مالک او است.

بنابراین؛ عبودیت او را گردن می‌نهد و در سلوک خود از او استمداد می‌جوید.

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ...﴾ (۱)

«تو را می پرستیم تنها و بس، بجز تو نجوئیم یاری زکس».

خدای حقیقیومی که بر بندگان خویش احاطه دارد.

کسانی که از این ویژگی ها برخوردارند، تنها کسانی هستند که می توانند به دین خدا دعوت کنند، زیرا از خود و آنچه غیر از حق است، بریده اند و خداوند آنها را به عنوان خلیفه خود در زمین قرار داده، تا به اداره امور انسان ها بر اساس دین پردازند، و روش زندگی بر اساس وحی را، در چگونه بودن و چگونه رفتن و چگونه مردن، به انسان ها بیاموزند.

حجت های الهی چه ظاهر و مشهور باشند، چه خائف و ناشناخته، به دین دعوت می کنند، آن جا که یوسف ناشناخته چون برده ای به فروش می رسد و به درگاه عزیز مصر راه پیدا می کند، و سپس محکوم به زندان شده و دو جوان نیز با او وارد زندان می شوند، و از یوسف تقاضای تعبیر خواب خود را می کنند، یوسف قبل از تعبیر خواب آنها، فرصت را غنیمت شمرده، با معرفی خود که بر دین پدرش ابراهیم علیه السلام است و از شرک بیزار، به جوانان به بهترین شیوه دعوت می گوید: «ای دوستان من! آیا داشتن چند پروردگار بهتر است، یا خدای واحدی که قهار و مهیمن است؟»

﴿أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ... إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ...﴾ (۲)

«آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه مقتدر؟... حکم

فقط از آن خدا است».

او با طرح این سؤال - که جواب آن روشن است - جوانان را وادار به مقایسه

۱ - حمد، ۵.

۲ - یوسف: ۳۹ و ۴۰.

بین اربابان ضعیف و رب واحد مقتدر می‌کند، تا آن را که بهتر است، انتخاب کنند.

و حجّت دوازدهم هر چند ناشناخته و غائب است، ولی از دعوت به دین و نقش خلیفه‌اللّهی خود جدا نیست. حضرت علی علیه السلام در خطبه‌ای که صدوق آن را نقل می‌کند، می‌فرماید:

«اللهم انه لا بد لارضك من حجة لك على خلقك يهديهم الى دينك و يعلمهم علمك...»

«بار الها! به حق گریزی نیست برای زمین تو که حجتی بر خلق تو داشته باشد، تا خلق را به دینت راهنمایی نماید و علم تو را به آنها بیاموزد»

حضرت به تقسیم حجّت اشاره دارند، و سپس به نقش حجّت مخفی و منتظر می‌پردازد:

«...ان غاب عن الناس شخصه في حال هدايتهم فان علمه و آدابه في قلوب المؤمنين مثبتة فهم بها عاملون»<sup>(۱)</sup>

«اگر شخص و جسم او در حال هدایت مردم از آنها پنهان باشد، علم و آدابش در قلوب عاشقان حق پایدار است، و آنها به آن علم و آداب پایبند هستند و به آن عمل می‌کنند».

### اشتیاق علی علیه السلام برای دیدار آنها

کجایند آنان که دل از زمین برکنده و سر به عرش آسمان سپرده‌اند، علم‌دارانِ بیرقِ به جا ماندهٔ حبیب خدا و مشعل‌داران راه سلوک، آنان که

۱ - اکمال الدین و تمام النعمة، صدوق، ص ۳۰۲، ح ۱۱.

قلبشان قرآن است و سینه‌شان مخزن اسرار و روحشان در ملکوت اعلی در پرواز و دلشان از یقین سرشار؟!

آنها چنانند که دل را می‌ربایند و اشتیاق علی علیه السلام را - که عالم مشتاق او است - بر می‌انگیزند. آنان علی علیه السلام را در فراق خودشان به آه و ناله وا می‌دارند. چشمه‌های شوق می‌جوشد و چشم‌های اشک را جاری می‌کند و دست‌های نیاز، به گیسوان خیال می‌پیچد، و حرارت عشق قلب‌ها را می‌سوزاند. شاید، شاید، گوشه چشمی و دست نوازشی، که بیرزد این تمنی به جواب «لن ترانی»<sup>(۱)</sup>.

---

۱ - چه رسی به سینا ارنی بگو و مگذر

که بیرزد این تمنی چه تری چه لن ترانی

«لا والذي امسينا منه في غير ليلة دهماء تكشر عن يوم اغر ما كان  
كذا وكذا»

«نه، سوگند به کسی که به توانایی او، شبی سیاه را که روزی  
سپید در پی داشت، به پایان بردیم، که چنین و چونان خواهد  
شد».



## برخورد مردم با حجّت‌های بعد از رسول صلی الله علیه و آله

اکنون که جامعه حرمت شکنی کرده و چون بنی اسرائیل با جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین برخورد کرده و در صدد خاموشی نوری برآمدند که رسول برای آنها روشن کرده بود، تا در وادی حیرت نمانند و در ضلالت و گمراهی سرگردان نشوند، و یک‌صدا از حاکم و محکوم، خلیفه و رعیت فریاد برآوردند: ما آنان را که از روی شفقت و دلسوزی زمینه هدایت ما را فراهم می‌سازند، دوست نداریم<sup>(۱)</sup>.

﴿...وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ﴾<sup>(۲)</sup>

این نفرت و بغض از خورشیدی که آنها را حیات و روشنایی می‌داد، باعث شد خورشید هدایت از بین چنین جامعه‌ای رخت بربندد. خواست خدا و سنت او بر این شد که جامعه‌ای که کفران نعمت نموده‌اند، در محرومیت و حرمان قرار گیرند و در ظلمتی فرو روند که بهره‌ای از نور خدا نبرند. و امام هدایت و وصی رسالت بر ظلمت صبر کند و از این سیاهی هجرت نماید.

**آیا برای این شبِ ظلمت، پایانی است و برای این تنگنا، گشایشی؟ آیا این شب ابدی است و دیگر انسان‌ها شاهد طلوع**

---

۱ - اشاره به آیه ۷۹، سوره اعراف دارد که حضرت صالح علیه السلام به قومش فرمود: ...و خیر شما را خواستم ولی شما خیرخواهان و نصیحت‌گران را دوست ندارید.

۲ - اعراف: ۷۹.

**خورشید هدایت نخواهند بود؟ و صبر جلو داران هدایت و داعیان دین و انتظار آنان، سرمدی است؟ ﴿الْبَيْتُ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ؟﴾<sup>(۱)</sup>.**

این چنین نیست، بلکه از آن جا که جهان هستی از آن خداوندی است که حی و قیوم و مقتدر و شاهد است، و در آن چه او را ناپسند آید و هماهنگ با سنت‌های حاکم نباشد، او را تغییر و تبدیل است<sup>(۲)</sup>، این شب دیجور را پایانی است. و این شب از صبح روشنی خبر می‌دهد که دل این ظلمت شب را خواهد شکافت، و از خورشید هدایت نشان دارد که طلوعی دوباره خواهد داشت. این سنت خدا است که هر چیزی به ضد خود راهبر است<sup>(۳)</sup>، و هر نقشه ضد خدا، محکوم به شکست است:

**﴿وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾<sup>(۴)</sup>**

«آنها مکر ورزیدند، و خداوند نیز [در پاسخ آنها] مکر در میان آورد، و خداوند بهترین مکر انگیزان است.»

این چنین نیست که انسان، آزاد مطلق باشد و اختیار امور را در دست داشته باشد، تا اگر حاکم شد، شب سیاه را بر جامعه حاکم کند، و راه را بر راهیان نور ببندد و تشعشع خورشید ولایت را محدود کند، و آن را در سحرگاهان به خون نشاند، و بتواند پایان تاریخ را رقم بزند، و آن را از آن خود بداند، زیرا خارج از خواست حاکم هستی، هر طرحی محکوم به شکست است و هر منکری، مختوم به تغییر و تبدیل است، و هر شبی را صبح روشنی است. حجّت خدا با طلوع خود ظلمت ظلم و خشونت جور را درهم می‌شکند و قسط و عدل را برپا می‌دارد.

۱ - هود، ۸۱.

۲ - دعای مکارم الاخلاق، دعای ۲۰، صحیفه سجادیه: «و فیما انکرت تغییر».

۳ - نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶.

۴ - آل عمران، ۵۴.

## نوید به حکومت مهدی علیه السلام

«لتعطفن الدنيا علينا بعد شماسها عطف الضروس على ولدها و  
تلا عقيب ذلك: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ  
وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾»<sup>(۱)</sup>

«سوگند به شکافنده دانه و خالق جانداران<sup>(۲)</sup> در بهترین شکل!  
دنیا مانند شتر صاحب فرزندی که بر دیگران غضب می‌کند تا  
فرزندش را در آغوش بگیرد، به ما برمی‌گردد، زیرا این وعده  
خدا در قرآن کریم است: «می‌خواهیم بر کسانی که دیگران  
خواستار زبونی آنها بودند، منت گذاشته، آنها را پیشوایان و  
وارثان زمین قرار دهیم».

حضرت علی علیه السلام در حکمت (۲۷۷) به این سنت پابرجا و ثابت ما را توجه  
دادند که شب ظلمتی که از جفا بر خورشید هدایت ایجاد شد و صاحبان نور را از  
مردم، با حجاب ظلم و جور جدا کرد، در دل خود به صبح روشنی بشارت دارد، و  
چون نزد آفریننده هستی زشت و ناپسند است، رخت بر خواهد بست، و موج  
برخاسته از عصیان فرو خواهد نشست و حجت خدا؛ ناخدای کشتی نجات،

۱ - نهج البلاغه، حکمت ۲۰۹.

۲ - این حکمت در تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه ۵، سوره قصص بدین صورت  
آمده است: «والذي فلق الحبة وبرء النسمة... که در ترجمه لحاظ شده است.

کنار ساحل پهلو خواهد گرفت.

امام علیه السلام در این حکمت می فرماید:

دنیا بعد از این که به دیگران سواری داد و به ما بهره‌ای نداد، به سوی ما برمی‌گردد. غاصبان، خلافت را از ما گرفتند و بین ما و مردم حاجب و مانع شدند، و دیگران را از نور ما محروم کردند، ولی اکنون دنیا به سوی ما برمی‌گردد، همچون شتر بچه‌داری که با خشم از کسانی که می‌خواهند شیری که برای بچه‌اش است بدوشند، در اوج شفقت و محبت به سوی فرزندش برمی‌گردد. آری، دنیا این چنین به ما میل و اشتیاق پیدا می‌کند.

بعد از این که خداوند ما را به انواع بلا امتحان نمود، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما را در برابر بلاها و فتنه‌ها به صبر دعوت کرد، و بعد از این که توده‌های مردم از ما بریدند و به ناهلان پیوستند، امر ما را زمین گذاشتند و امر دیگران را گردن نهادند، تا جایی که در پی نابودی ما برآمدند. از این رو آخرین حجت خدا، خائف و مغمور و پنهان شد و قرن‌ها در انتظار استقرار دولت حق و ظهور ماند. دنیا و توده‌ها در سرگردانی و بهره‌دهی به ظالمان بودند. آن‌ها بعد از این که به این مرحله از فهم و درک رسیدند که ولی، هادی و امام آن‌ها ما هستیم و دیگران راهزنانی بیش نبودند که ارزش آدم‌ها را مخفی کردند و دزدیدند. آن‌ها مجال تفکر و تعقل را با حيله از انسان گرفتند، و آدمی خود را گم کرد و در نتیجه گمراه شد، و از مشعل و چراغ راه دور ماند. او بعد از درک این که همه چیزش را به یغما بردند، و زمین پر از ظلم و جور شد، چون شتر سرکش بر همه پشت پا زد، و دانست که دیگران او را فقط برای دوشیدن می‌خواهند. اگر به او نان و رفاه و آزادی و امنیت می‌دهند، خیرخواهش نیستند، بلکه در پی سود بیش‌تر و شیر فزون‌ترند.

با درک این حقیقت است که انسان نیاز خود را به حجت خدا احساس کرده، خواستار ظهور او می شود و به او عشق و ارادت می ورزد، همان چیزی که رسول صلی الله علیه و آله و سلم آن را اجر رسالتش قرار داده<sup>(۱)</sup> و آن را راه رسیدن به قرب معبود خوانده است.<sup>(۲)</sup> اینان به سوی حجت می شتابند و زمینه را برای ظهور حضرتش آماده می کنند.

و به همین نکته امام سجاده علیه السلام توجه می دهد و می فرماید:

«... یا ابا خالد ان اهل زمان غیبه القائلین بامامته و المنتظرین لظهوره افضل من کل زمان لان الله تبارک و تعالی اعطاهم من العقول و الافهام و المعرفة ما صارت به الغیبة عندهم بمنزلة المشاهدة»<sup>(۳)</sup>.

«ای ابا خالد! همانا مردم زمان غیبت او که به امامت او قائل و منتظر ظهور او هستند برتر از مردمان همه زمانها هستند، زیرا خدای متعال به آنها آن اندازه از عقل و شناخت داده که مسأله غیبت برای آنها به منزله شهود شده است.»

۱ - ﴿قل لا اسألكم عليه أجراً إلا المودة في القربى﴾. شوری: ۲۳. «بگو: به ازای آن رسالت پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خویشاوندان».

۲ - ﴿قل ما اسألكم عليه من أجر إلا من شاء أن يتخذ إلى ربه سبيلاً﴾. فرقان: ۵۷. «بگو: بر این رسالت اجری از شما طلب نمی کنم، جز این که هرکس بخواهد راهی به سوی پروردگارش در پیش گیرد».

۳ - اکمال الدین و اتمام النعمة، صدوق، ص ۳۲۰، نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین.

## منتظران راستین

حضرت سجاد علیه السلام به سه چیز توجه می‌دهند: منتظران واقعی و شیعه خالص کسانی هستند که خداوند به آنها عقول و معرفتی داده که غیبت برای آنها به منزله حضور شده است. دنیا و حکومت‌های پر طمطراق و پر ادعا، وجود سرشار آنها را پر نکرده و در چشم آنها ننشسته است، زیرا می‌دانند همه اینها برای آدم‌ها فتنه‌ای بیش نیستند، و می‌خواهند دل و دماغ آدمی را بر بایند و او را مسخ کنند و به این باور رسیده‌اند که تنها کسی می‌تواند خیرخواه انسان باشد، که طمعی در او نداشته باشد و بر ارزش او واقف باشد، و او همان حجت خائف مغموری است که با تسلیم شدن دنیا و روی آوردن انسان‌ها ظهور می‌کند. او هنگامی که تجربه حجت‌های دیگر در امت‌های گذشته و امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم تکرار نشود و دنیا و مردم به او پشت نکنند، پذیرای دعوت شده و از پرده غیبت برون خواهد شد.

امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از این که از این واقعت تاریخی خبر می‌دهد و نوید صبحی را می‌دهد که انسان‌ها به آغوش ولی و امام خود برمی‌گردند، به وعده قطعی خداوند در قرآن اشاره می‌کند و این آیه را تلاوت می‌نماید:

« وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ » (۱).

« و خواستیم بر کسانی که در زمین فرودست شده بودند، منت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم، و ایشان را وارث [زمین] کنیم. »

سنت و مشیت خداوند بر این است که کسانی را که بر آنها جفا شده و جق

آن‌ها به یغما رفته و سرمایه‌های آن‌ها غارت شده، به حکومت برساند، یعنی کسانی که دنیا داران در پی نابودی آن‌ها بوده و دزدان شب نور افشانی آن‌ها را مزاحم می‌دانستند و به خاموشی و شکستن آن‌ها کمر همت بستند، وارثان زمین خواهند شد، همین جماعتی که دنیا بر آن‌ها چموشی کرد و خود را زیر چتر ناهلان برد، و بر آن‌ها طغیان کرد و آن‌ها را مضطرب و خائف و منتظر گرداند.

خداوند بر این گروه با این ویژگی‌ها - پیروزی در امتحان الهی و کوچکی دنیا در چشم ایشان - که داعیان دین حق‌اند، نعمت بزرگی ارزانی داشت، و آن‌ها را اولیا و پیشوایان زمین گرداند، و دنیا را در اختیار آن‌ها قرار داد. آن‌ها وارثین به حق هستند، که دیگر کسی سرمایه آن‌ها را به ستم نخواهد گرفت.

**لکل اناس دولة یرقبونها و دولتنا فی آخر الدهر تظہر<sup>(۱)</sup>**

هر گروهی را دولتی است که انتظار آن را می‌کشند، و دولت ما در آخر زمان ظاهر می‌شود.

۱ - شعر منسوب به امام صادق علیه السلام است. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۴۳.

## زمان ظہور

علیؑ در حکمت دیگری می فرماید:

«فاذا كان ذلك ضرب يعسوب الدين بذنبه، فيجتمعون اليه كما  
يجتمع قزح الخريف»<sup>(۱)</sup>.

«آن گاه که شرایط فراهم شود، رهبر جهانی خیمه دین را به پا  
می دارد، و در این موقع مؤمنان به سرعت ابرهای پاییزی به دور  
او جمع می شوند».

این حجت خائف که ناشناخته مانده، تا کی خائف و بی قرار و  
مضطرب و مترقب است؟ حجاب و ظلمت جهل و ستم، چه هنگام  
درهم پیچیده می شود؟ انسان ها تا کی سرگردان خواهند ماند؟ و  
این صبح کی ظاهر خواهد شد؟

آن گاه که مشیت حق بر این امر تعلق گیرد. آن گاه که دنیا چون شتر بچه دار  
تندخوبه سوی فرزندش بازگردد و توده ها یا با ظلم فراگیر، و یا با معرفت و عقل  
و فهم متزاید، از وضع موجود ناراضی و از عالم محسوس دلتنگ و به دنبال  
وضع مطلوب و گرایش به غیب باشند، آن هنگام که این شرایط فراهم شود، و

۱ - نهج البلاغه، باتصحیح صبحی صالح، ص ۵۱۷، ش: ۱. مرحوم رضی این  
حکمت را به عنوان اولین کلام غریب حضرت ذکر کرده است.



دل‌ها دروازه‌هایشان را بر حجت غائب بگشایند، آن گاه امام و سلطان و پیشوای دین ظاهر و مستقر و مشهور می‌شود و خیمه دین را به پا می‌دارد و پرچم توحید را به اهتزاز درمی‌آورد، مانند ملکه زنبورانی که بعد از مدتها سیر و جا به جایی با دیدن جای مناسب در آن جا مستقر می‌شود.

## برخورد مردم هنگام ظهور

مردمی که همه گونه نظامها را تجربه کرده‌اند، و پادشاهان و رهبران گوناگون را مشاهده کرده و شاهد دوشیدن خود توسط آنها بوده‌اند، و دیده‌اند که آنها در اوج آزادی خواهی و امانیسم و انسان‌مداری، چگونه خون آدم‌ها را مکیده‌اند و با جسد آنها قصرهای افسانه‌ای را بالا برده‌اند. آنها ناظر بن بست مکتب‌ها و ایسم‌ها و ایدئولوژی‌هایی بوده‌اند که انسان را در حصار دنیا حبس کرده بود<sup>(۱)</sup>.

انسان‌هایی که با رنگ باختن همه ایسم‌ها به خود آمده و به این باور رسیده‌اند که دنیا با همه گستردگی اش برای وجود گسترده تر آنها کم است، و عالم حس و شهود، وجود سرشار آدمی را پر نمی‌کند، و نسخه‌های مدعیان رهایی و نجات، دیگر شفا و درمان را به ارمغان نمی‌آورد. آنها شاهد پایان تاریخی هستند که بشر آن را ترسیم کرده که یا به کمونیسم ختم می‌شود و یا به دمکراسی ایده آل غرب که آرزوی بشر امروزی است، و این چیزی ماورای کمون ثانویه و لیبرالیسم غربی نیست.

---

۱ - تکرار ﴿فاقم وجهک للدين﴾ در سوره روم بازگو کننده این حقیقت است که انسان در دو مرحله بازگشت به دین دارد، در یک مرحله با تفکر و تعقل در آیات انفسی و آفاقی به دین روی می‌آورد، و در یک مرحله با تجربه عملی به بن بست نشستن همه حکومت‌ها و شیوه‌های غیر دینی، که روی آوردن به حکومت مهدی علیه السلام از نوع دوم است.

و این پایان، آغاز بن بست و تحیر آدمی است. زیرا آن‌ها می‌خواهند منزل دنیا را به مقصد انسان بدل کنند، و از مقصد واقعی آدمی چشم‌پوشند، این است که جواب‌گوی نیازهای آدمی نخواهند بود، و تنها با تنوع یا سرکوب او را از حرکت باز می‌دارند و این فشارها بر انسان، انفجاری را به دنبال دارد، و آدم‌ها در آینده، چون ابرهای پراکنده پاییزی که به سرعت در یک نقطه جمع می‌شوند، در اطراف امام و هادی و منجی واقعی خود جمع می‌شوند<sup>(۱)</sup>.

---

۱ - ﴿أین ما تکنونوا یأت بکم الله جمیعاً﴾ «هرکجا که باشید، خداوند همگی شمارا [به سوی حجّت خود باز] می‌آورد»، بقره، ۱۴۸.

«يعطف الهوى على الهدى، إذا عطفوا الهدى على الهوى، ويعطف  
الرأي على القرآن إذا عطفوا القرآن على الرأي.

منها: حتى تقوم الحرب بكم على ساق، بادياً نواجذها مملوءة  
أخلافها، حلوا أرضاعها، علقما عاقبتها.

ألا وفي غدٍ - وسياتي غدٌ بما لا تعرفون - يأخذ الوالي من غيرها  
عمالها على مساوىء أعمالها، وتخرج له الأرض أقاليد كبدها،  
وتلقى إليه سلماً مقاليدها، فيريكم كيف عدل السيرة، ويحيي ميت  
الكتاب والسنة.

منها: كأنني به قد نعق بالشام، وفحص براياته في ضواحي كوفان،  
فعطف عليها عطف الضروس، وفرش الأرض بالرؤوس، قد  
فغرت فاغرته، وثقلت في الأرض وطأته، بعيد الجولة، عظيم  
الصولة، والله ليشردنكم في أطراف الأرض حتى لا يبقى منكم إلا  
قليل، كالكحل في العين.

فلا تزالون كذلك، حتى تؤوب الى العرب عواذب أحلامها،  
فالزموا السنن القائمة، والآثار البينة، والعهد القريب الذي عليه  
باقي النبوة، واعلموا أن الشيطان إنما يسني لكم طرقه لتتبعوا  
عقبه».

«هواهای نفسانی را به متابعت هدایت الهی باز می گرداند، در روزگاری که هدایت الهی را به متابعت هواهای نفسانی در آورده باشند. آراء و اندیشه ها را تابع قرآن گرداند، در روزگاری که قرآن را تابع آراء و اندیشه های خود ساخته باشند. تا آنگاه که جنگی سخت در میان شما درگیر شود، جنگی که چونان درنده ای دندان نماید، همانند حیوانی شیرده که پستانهایش پر شیر باشد و شیرش به دهانها شیرین آید ولی در پایان به شرنگ بدل شود.

آگاه باشید که فردا - فردا خواهد آمد و ندانید با خود چه خواهد آورد - فرمانروایی که نه از این قوم است، کارگزاران را به سبب اعمال ناپسندشان بازخواست خواهد کرد و زمین برای او گنجینه هایش را، چون پاره های جگرش، بیرون افکند. و کلیدهای خود را تسلیم او کند، و او به شما نشان خواهد داد که دادگری در کشورداری چگونه است. و کتاب خدا و سنت او را که مرده است، زنده کند.

چنان است که می بینم که مرغی شوم در شام بانگ می کند و پرچمهایش را در اطراف کوفه به چپ و راست به جنبش می آورد، و چون اشتری مست و چموش به آن دیار روی آورد و زمین را از سرهای بریده فرش می کند.

بلعیدن را دهان گشاده دارد، و زمین در زیر گامهای سنگینش می لرزد. به هر سو و هر جا جولان کند و حمله اش سخت و جانشکار است. به خدا سوگو کند، که شما را در اطراف زمین

پراکنده سازد تا از شما همان قدر باقی ماند که سیاهی سرمه بر چشم. و همواره بر این حال خواهید بود تا عرب عقل خویش بازیابد و آیینهای پیامبر صلی الله علیه و آله را به کار دارد و آثار او را پیش چشم داشته باشد و آن عهدی را که هنوز زمانی بر آن نگذشته و متمم نبوت است [یعنی امامت] رعایت کند.

بدانید که شیطان راههای خود را پیش پای شما می‌گشاید، که از پی او روید».

این خطبه که به عصر ظهور و سیره مهدی علیه السلام و برخورد او با دشمنان و رفتار زمین و اهل زمین با آخرین حجّت خدا و چگونگی آمادگی و زمینه‌سازی حکومت مهدی علیه السلام اشاره دارد، در بیاناتی کوتاه، اما روشن ایراد شده است.

## جهت یابی انسان توسط حضرت مهدی علیه السلام

در آخر الزمان، عصری که هر کس امام خویش است و در خود بی نیازی را احساس می کند، و برای خود آرایی را می تند، و معیار هدایت و رشد را خواست و هوای خویش می پندارد، و مغرورانه خود را محور همه ارزش ها و هدایت ها قلمداد می کند، و هر میزان و معیار دیگری را منکر است، و خود را در مرحله ای از عقلانیت احساس می کند که در نهایت با تن دادن به شورا و دمکراسی، مدعی پاسخ گویی همه سؤالات بایگانی شده تاریخی انسان است. او غیر از خواست و هوای خویش چیزی را نمی بیند، و اگر معیار و میزان مستقلی به نام هدایت و رشد باشد، آن را به چهار دیواری هوس خود برمی گرداند.

در چنین عصر خود محوری، اولین کار حجت خدا در هنگام ظهور، جهت دادن به انسان و شکستن حصار هوس و هدایت خواسته های او بر اساس میزان فراگیر الهی است. آدمی با عرضه کردن خواهش های خود به چراغ هدایت، حرکت خود را در مسیر هدایت الهی قرار می دهد، همان چیزی که غبار ظلمت زمانه او را از آن بازداشته بود. تا دیروز آدمی در سرگردانی و حیرانی، علامت ها و آیات هدایت را با خود می چرخاند، ولی امروز که حجت و خورشید هدایت طلوع کرده، آدمی خود را با عرضه کردن بر نشانه های هدایت از حیرت می رهاند؛

«يعطف الهوى على الهدى اذا عطفوا الهدى على الهوى»

«هواهای نفسانی را به متابعت هدایت الهی باز می‌گرداند، در روزگاری که هدایت الهی را به متابعت هواهای نفسانی در آورده باشند».



## انسان آخر الزمان و قرآن

این آدمی که خود را محور کرده و همه را اسیر هوس خود نموده، و با سرگردان شدن در بیابان جهل و تاریکی، هدایت و نشانه‌ها را بر محور خود می‌چرخاند، چه برخوردی با قرآن می‌تواند داشته باشد؟ و کتابی که پر از آیات هدایت است، چه جایگاهی در زندگی چنین انسانی دارد؟

این انسان با طرح بشری بودن معرفت دین و با ارائه تئوری «هرموننتیک» و تأویل و تفسیر متن، به تفسیر به رأی می‌رسد و تفسیر قرآن را چیزی جز آرای اشخاصی که گرفتار هزاران عوامل بازدارنده و متأثر از هواها و هوس‌های نفس خویش هستند، نمی‌داند.

او محترمانه قرآن را با رأی خود توجیه می‌کند و جامعیت قرآن را در ذهنیت محدود خود، محجور می‌سازد. قرآن بر آرا حمل می‌شود و نظر و نگاه‌های افراد معیار قرار می‌گیرد.

آری! قرآن با آن تفکرات سنجیده می‌شود و با فاصله انداختن میان دو ثقل اکبر و اصغر و بدون ترجمان ماندن قرآن، و شعار «حسبنا کتاب الله» این چنین با قرآن برخورد می‌شود.

کتابی که برای هدایت است؛ ﴿هدی للناس﴾، ﴿هدی للمسلمین﴾، ﴿هدی للمؤمنین﴾، ﴿هدی للمتقین﴾ و ﴿هدی للمحسنین﴾ تابع و دنباله‌رو اندیشه‌های محدود قرار می‌گیرد، و از احاطه داشتن بر همه عرصه‌های فکری و نمودهای فلسفی، به مقهور بودن در برابر آن‌ها بدل می‌شود.

## مهدی علیه السلام و قرآن

در چنین جامعه‌ای و چنین شرایطی، پر واضح است که با ظهور مهدی علیه السلام قرآن ترجمان خود را باز می‌یابد، و جایگاه خود را باز می‌ستاند، آرا و اندیشه‌ها بر قرآن عرضه می‌شود و قرآن آن‌ها را اصلاح و ارزیابی می‌کند. قرآن به تطهیر و پالایش اندیشه‌ها می‌پردازد و از مهجور بودن خلاصی می‌یابد، و از اسارت اندیشه‌ها آزاد می‌شود.

انسان توسط چنین امامی بر اساس قرآن هدایت می‌یابد، و حرکت در سرگردانی و گمراهی او، به طواف بر محور قرآن تبدیل می‌شود. او بر اساس توانایی‌ها و استعدادهايش از هدایت برخوردار می‌شود. و حضرت نشان می‌دهد که چگونه همین قرآن مهجور، به معضلات انسان آخر الزمان پاسخ می‌گوید؟ و چگونه همه دردها و بحران‌های روانی و اجتماعی را شفا می‌دهد و درمان می‌کند؟

قرآنی که حضرت رسول ﷺ بر «تنزیل» آن و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر «تأویل» آن جنگید، حضرت حجت بر سلطه و سیطره‌اش خواهد جنگید، تا حقیقت آن بسط یابد و محتوایش اجرا گردد.

«و يعطف الرأي على القرآن اذا عطفوا القرآن على الرأي».

«آراء و اندیشه‌ها را تابع قرآن گرداند در روزگاری که قرآن را تابع آراء و اندیشه‌های خود ساخته باشند».

## جهان در آستانه ظهور

در جهانی که انسان‌ها با هواهای خود نشانه‌های هدایت را تیره کرده‌اند و قرآن را اسیر آرای خود نموده‌اند، طبیعی است با وجود خواسته‌های متفاوت و اندیشه‌های متضاد و متناقض و نبود یک معیار صائب برای حل اختلافات، انتظار چیزی جز بحران و جنگ و تفرقه و تشتت نخواهد رفت، مخصوصاً در جامعه‌ای که با پیشرفت الکترونیک و بهره‌مندی از امکانات هزار برابر مخرب، انسان به تکامل در همه ابعاد مادی رسیده و جز به بهره‌وری بیش‌تر و لذت زائد الوصف به چیز دیگری نمی‌اندیشد.

این تکامل و توسعه همه جانبه اگر در دنیا محدود شود، و از مرز دنیا به عوالم دیگر رهنمون نشود، تبدیل به فشاری می‌شود که انفجارهای مهیبی را به دنبال خواهد داشت. هر کس در پی اسیر کردن دیگری، و هر حکومتی در صدد چنگ زدن به دارایی‌های دیگران خواهد بود و عاقبت این می‌شود که همه توانایی‌های انسان توسعه یافته، در برابر همدیگر قرار گیرد و نسل آدمی تهدید به نابودی شود. همان چیزی که قرآن به آن توجه می‌دهد:

﴿وَإِذَا تَوَلَّى سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ﴾<sup>(۱)</sup>.

«و چون ریاستی یابد کوشش می‌کند که در زمین فساد نماید و کشت و نسل را نابود سازد».

عاقبت سعی و تلاش گسترده انسانی که بر خود تکیه دارد و تنها به حیات دنیوی می‌اندیشد، چیزی جز نابودی نسل‌های بشر نخواهد بود، هرچند تلاش گسترده او با نیت خیر و خدمت به بشر، همراه باشد. این چیزی است که انسان در آخر الزمان شاهد آن خواهد بود. و این بن‌بست و ترافیک خواسته‌های آدمها در برابر هم، چیزی جز جنگ و درگیری را در پی نخواهد داشت.

این سعی آدمی و تکامل یافتن همه زمینه‌های حیات او؛ در این عرصه محدود دنیا تا جایی پیش می‌رود که شدت جنگ او را به خود می‌گیرد و جنگ را در نهایت شدت به پا می‌دارد. این جنگی است که خواسته یا ناخواسته همه را وادار به وارد شدن در آن می‌کند. جنگی که چون درنده بیابان دهان را تا انتها باز کرده، تا همه را در کام خود فرو برد. جنگی که چون پستان شتر پر از شیر، سرشار از امکانات و ادوات است و همه طرف‌ها از مهمات جنگی برخوردارند. این است که همه شوق جنگ دارند و چون بچه شتری که پر بودن پستان مادر از شیر، او را سرمست کرده، این جنگ پر از جنگ‌افزارها، صاحبان آن را مستانه وارد کارزار می‌کند، اما از آن جا که همه طرف‌های درگیر از امکانات جنگی برخوردار هستند، پیروزی از آن هیچ‌کس نخواهد بود و همه در هلاکت فرو خواهند رفت.

چنانکه حضرت علی علیه السلام در این خطبه توصیف می‌نماید:

«حتى تقوم الحرب بكم على ساق، بادياً نواجذها مملوءاً اخلافها  
حلوا رضاعها، علقماً عاقبتها».

«تا آن گاه که جنگی سخت در میان شما درگیر شود، جنگی که چونان درنده‌ای دندان نماید - همانند حیوانی شیرده که پستانهایش پر شیر باشد و شیرش به دهانها شیرین آید ولی در پایان به شرنگ بدل شود -».

آیا این بحران را پایانی است؟ آیا بایسته شدن راه‌های زمین، روزنه‌ای از آسمان گشوده نخواهد شد و ناله‌های آدمی در میان دود و باروت، به آسمان نخواهد رفت؟ آیا همگان نابود می‌شوند و زمین از حیات خالی می‌گردد؟ و آیا این شب دی‌جور و این ظلمت، صبحی روشن در پی ندارد؟

## دعوت سروش آسمانی به مهدی علیه السلام

«ألا وفي غد»؛ ﴿إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ﴾<sup>(۱)</sup>؛ ﴿وَلَا تَيَأْسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ﴾<sup>(۲)</sup>

«به خود آید و در فردا، در صبح وعده گاه، به رحمت خدا امیدوار باشید».

فردا روزنه‌ای از آسمان باز می‌شود و در پهنه آسمان نوری می‌درخشد. صبح می‌آید و ندایی از آسمان، در پاسخ ناله‌های انسان به بن‌بست نشسته در حلقوم جنگ درنده خو، بر می‌خیزد و جهان را متوجه خود می‌کند<sup>(۳)</sup>. این صدا اعلام می‌دارد که کلید رهایی انسان در بند، مهدی علیه السلام است. راستی آن روز چه روزی است؟ در آن روز چه پیش آمد و حادثه‌ای رخ می‌دهد؟ انسان‌ها با شنیدن پیام آسمانی چه واکنشی از خود بروز می‌دهند؟ و ستمگرانی که راه آدمی را تا آن روز سد

۱ - هود: ۸۱.

۲ - یوسف: ۸۷.

۳ - ﴿واستمع يوم ينادي المناد من مكان قريب﴾، سورة ق، آیه ۴۱. در روایتی امام صادق علیه السلام می‌فرماید: این صیحه از آسمان است و در آن منادی به اسم قائم و پدرش ندا می‌دهد و نجات انسان‌ها را بشارت دارد. روایات دیگری در منتخب الاثر، باب الرابع، ص ۵۵۳ یافت می‌شود.

کرده و شعله جنگ را در مرکز زمین - خاورمیانه -<sup>(۱)</sup> بر افروخته بودند، آینده خود را چگونه می بینند؟

فردا چنان آستن حوادث مهیب است که زمین و آسمان به هم دوخته می شود. فردای موعود، روزی است که تصورش برای ما ناممکن است و قابل شناخت نیست.

«و سیأتی غد بما لا تعرفون»

«فردا می آید به همراه چیزی که برای شما مجهول است».

چنان که قیامت معروف و آشنا نیست.

﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ﴾<sup>(۲)</sup>

«و چه دانی که آن رخ دهنده چیست؟»

منجی بشر که منادی آسمان او را به زمینیان معرفی می کند، کسی است که از تبار این جنگ فراگیر نیست. این جنگ ها در غیبت او شکل گرفته و از گم شدن انسان و جدایی او از هادی خویش برخاسته است.

او از نسل ابراهیم علیه السلام و از دیار طائف، مدینه، نجف و نینوا است. وی از نسل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام و نهمین فرزند حسین علیه السلام است.

او با انسان های جنگ افروز، سنخیت و نسبتی ندارد و اهل تسامح و تساهل نیست، تا به سازش و زد و بند با آنها روی بیاورد. او از ددمنشان و جنگ افروزان، از آنان که اسلام را به انحراف کشاندند و بین قرآن و اهل قرآن، فاصله انداختند و اسلام را غریب و قرآن را مهجور کردند، بر اساس عدل - نه بر

---

۱ - در این خطبه حضرت اشاره به شروع جنگ در شام و فلسطین و درگیری در کوفه دارد، و روایات دیگر ادامه آن را در مدینه گزارش می دهد.

اساس تعصب و هوی - انتقام خواهد کشید، و کارگزاران را به سبب اعمال ناپسندشان بازخواست خواهد کرد.

«يَأْخُذُ الْوَالِي مِنْ غَيْرِهَا عَمَّالَهَا عَلَي مَسَاوِيءِ أَعْمَالِهَا»

«حاکمی است که از غیر خاندان حکومتها است، او عمال و

رؤسای حکومتها را بر اعمال زشت آنها مؤاخذه می کند».



## زمین و حضرت صاحب الزمان علیه السلام

با طلوع مهدی علیه السلام و خسوف «سفیانی» و برقراری حکومت واحد جهانی واحد، زمین بر خود می‌بالد که چنین خورشیدی را دیده است. زمینی که تا کنون بر نااهلان بخل می‌ورزید و به ناکسان سواری نمی‌داد و از دوشیدن خود طفره می‌رفت، اکنون پاره‌های جگر خود را تسلیم مهدی علیه السلام می‌کند، و شریان‌های خون ساز خود را سخاوت‌مندانه به صاحبش می‌دهد، و کلید دروازه‌های شهرهایش را به او تسلیم می‌کند، و امانت‌های گرفته از پیامبران پیشین را به اهلش برمی‌گرداند، و آنچه امکانات دارد و از نسل‌ها به ارث برده و در دل خود پنهان داشته، همه را تقدیم می‌دارد.

«وتخرج له الارض اقالید کبدها و تلقی الیه سلماً مقالیدها».

«و زمین برای او گنجینه‌هایش را، چون پاره‌های جگرش، بیرون افکند، و کلیدهای خود را تسلیم او کند».

## اولویت‌های سیره مهدی علیه السلام

این انسانی که آسمان با ندای خود او را معرفی می‌کند، و زمین با همه امکاناتش پذیرای او است و همه جنگ‌افروزان در هراس از او هستند، پس از ظهور و فراهم شدن زمینه، اولویت‌های برنامه جهانی‌اش چیست؟ مهم‌ترین رؤوس فعالیتش کدام است؟ مهدی علیه السلام که هدایت‌گر انسان‌های گم شده است، انسان‌هایی که هم راه را گم کرده‌اند و هم مقصد را، به چه شاخص‌هایی توجه دارد؟

**اولویت اول:** حضرت علی علیه السلام بعد از آن که از تحول ایجاد شده در انسان‌ها با هم‌سو کردن خواهش‌ها با موازین، و عرضه آرا و اندیشه‌ها بر قرآن توسط آخرین حجّت خدا، سخن گفت، در ادامه به دو تحول دیگر اشاره می‌کند و می‌فرماید: حضرت مهدی علیه السلام نه تنها عدالت را در همه ابعاد حیات آدمی اجرا می‌کند، بلکه به آدم‌ها شیوه عدل را می‌آموزد. او به آن‌ها نشان می‌دهد که عدالت حقیقی و واقعیت عدالت چیست. و هدفی را که همه انبیاء در پی آن بودند و برای آن مبعوث شده بودند، همان رسالتی که می‌خواست انسانها خود به پا خیزند و قسط را به پا دارند.

﴿لَيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾<sup>(۱)</sup>

«تا مردم به قسط قیام کنند»

در حکومت و ارث همه انبیا محقق می‌شود، و آدم‌ها سیره عادلانه را می‌آموزند، و آن را به کار می‌گیرند. اقامه عدل، متوقف بر شناخت جایگاه امور است، تا هر چیز به جای خود به کار رود و عدالت برقرار شود، زیرا انسان خواهان عدالت اگر جایگاه امور را نداند، دچار ظلم خواهد شد و انسان در حکومت حضرت مهدی عليه السلام به این معرفت و شناخت می‌رسد. او انسان‌ها را به این سطح از فکر و فرهنگ می‌رساند که در ارتباط با خدا، خود، خانواده و دیگران و حتی حیوانات و جمادات، خود قسط را بپا دارند، نه این که حکومت آنها را به زور، و ادار به رعایت عدالت کند.

«فیریکم کیف عدل السیره»

«او به شما نشان خواهد داد که دادگری چگونه است.»

**اولویت دوم:** رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیست و سه سال جهاد و مقاومت و تلاش و کوشش کرد تا نزول قرآن به پایان رسید و به صورت کتاب تدوین شد، و سنت او که همگی وحی بود<sup>(۱)</sup>، شکل گرفت و دین کامل شد، و برای تداوم و استمرار حیات دین آن را به اوصیا و امامان سپرد. ولی هنوز رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در دل خاک آرام نگرفته بود و در جنت خلد سکنی نگزیده بود که بذر انحراف از سنت و تحریف کتاب در سقیفه کاشته شد، و توسط عصیان‌گران آبیاری شد و در پی آن هلاکت نسل‌ها درو شد.

«زرعوا الفجور، وسقوه الغرور، وحصدوا الثبور»<sup>(۲)</sup>

«منافقان گناه می‌کارند و کشته خویش به آب غرور آب

می‌دهند و هلاکت می‌دروند.»

۱ - ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾. نجم، ۳ - ۴.

۲ - نهج البلاغه، خطبه ۲.

کتاب خدا بی رونق‌ترین و کاسدترین کالا بود، اگر آن را چنانکه باید می‌خواندند و در جایگاه خود قرار می‌دادند و باز کالایی پر سودتر از قرآن نبود، اگر معنایش تحریف می‌شد و در جایگاه نامناسب قرار می‌گرفت. حقیقت کتاب متروک شد، و سنت رسول خدا ﷺ فراموش گشت، و تنها اسم کتاب و خط و جلدش ماند. (۱)

**کیست که بر مهجور ماندن کتابی که آمد تا به جامعه حیات جدیدی بدهد، حسرت نخورد و بر حیات نداشتن آن در جامعه غصه نخورد؟ کیست که بر این دردها و حسرت‌ها مرهمی باشد؟ چه کسی جز حجّت خدا می‌تواند احیاگر میراث از دست رفته باشد؟**

میراثی که گرد و خاک سمّ ستوران ستم، چهره آن را پوشانده و آن را میرانده و در قبرستان مدفون کرده است. قرآن که آمده بود تا حیات بدهد، آن را همراه مردگان تشییع کرده، در قبرستان جا گذاشتند!

دومین اولویت برنامه حجّت خدا، احیای کتاب مهجور خدا و سنت فراموش شده رسول ﷺ است. و این رویکرد تازه به دین و نمایاندن چهره واقعی کتاب و سنت است که سبب متهم شدن مهدی ﷺ به آوردن دین جدید می‌شود، و عالمان دین اولین گروهی هستند که با او مخالفت می‌کنند، زیرا علم و دانش آن‌ها از دین، علم به پیکره بی‌جانی بوده است که بر هر رأیی حمل و در هر قبری دفن می‌شود.

## تشریح جنگ سفیانی

صفات کلی جنگِ پایان تاریخ را حضرت بیان کرد، اکنون به مصداق خاصی از این جنگ اشاره دارد. روایات زیادی رسیده است که شخصی با نام «سفیانی» و از نسل ابو سفیان با اسلام جنگ می‌کند. حضرت به نقطه شروع فتنه سفیانی و صفات او و سنگینی جنگ و اثرات مخرب آن اشاره دارد.

**شروع جنگ از شام است و فرمانده آن با فریادی دلخراش، شروع جنگ را اعلام می‌دارد. اما شام کجا است؟ چرا فتنه از شام سر بر می‌آورد؟ و چرا صیحه زننده و شروع کننده از نسل ابو سفیان است؟**

شام جایی است که بذر فتنه کاشته شده در سقیفه را، در خود پرورش می‌دهد. شام مرکز شومی است که انحراف و تحریف در آن جا جوانه می‌زند. محیط امنی که دور از چشمان امت شکل یافته پیامبر ﷺ، ساختار امت تربیت شده را درهم می‌ریزد و جاهلیت ثانی را سامان می‌دهد. این است که شام آن طور که آغاز فجور را تدارک می‌بیند، آخرین فتنه‌گریها را نیز علیه اسلام شکل می‌دهد.

آن طور که مصلح آخر الزمان از نسل محمد ﷺ و علی و حسین علیهما السلام است، مفسد آخر الزمان از نسل ابو سفیان و معاویه و یزید است، و این است که مهدی ﷺ در مکه و مدینه، مکان بعثت پیامبر ﷺ و نشر رسالت، ظهور

می‌کند، و سفیانی در شام.

جنگ هابیل و قابیل در آغاز تاریخ بود، و در پایان آن، جنگ فرزندان آن دو است. حق و باطل همیشه برادرند، اما نه این که کمک کار همدیگر باشند، بلکه مانند دو برادر که به دقت صفات یکدیگر را می‌شناسند، نسبت به هم معرفت دارند. حق می‌داند کی باطل است، و باطل حق را آشکارا می‌بیند. این است که همیشه حق و باطل در جلوه دو برادر و دو نسل از یک تبار نمایان می‌شوند.

سفیانی که آدم‌های گم‌شده شامی را مانند حیوانات صدا می‌زند و گله گله آدم‌های مسخ شده، به دور او جمع می‌شوند، به سوی کوفه می‌رود، جایی که در آغاز اسلام، ریشه درخت اسلام - علی علیه السلام - را در محراب نماز قطع می‌کند تا شاخ و برگ درخت ولایت گسترده نشود و عالم را فرا نگیرد، و شام را بر دشمنان، شب نکند، ولی خون علی علیه السلام ریشه‌ها را محکم کرد و ساقه‌ها در کربلا روید و شاخه‌ها به کوفه رسید، و ثمره‌ها در شام به بازار آمد.

در پایان تاریخ، بار دیگر کوفه تاراج می‌شود، و سفیانی مانند شتر خشم‌ناک چهره درهم می‌کشد. او زمین را از سرهای آدم‌ها فرش می‌کند، و دهانش را برای بلعیدن همه سرمایه‌ها باز می‌کند، زیرا از نسل معاویه است که به نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گرفتار شده، هرگز سیر نمی‌شد. او همه را در زیر لگدهای سنگین شده از ستم، نفس‌گیر می‌کند و حوزه چپاولش را گسترش می‌دهد و هیبت مخوف خود را زیاد می‌کند. و این سطوت و هیبت، غضب و خشونت، شره و شهوت او، انسان‌ها را مانند سرمه چشم له می‌کند و به راحتی بادپای چکمه هیولای او، آن‌ها را پراکنده و فراری می‌سازد که:

«لا یبقی منکم الا قلیل، کالکحل فی العین»

«از شما جز اندکی مانند سرمه بر چشم، باقی نمی‌ماند»

این ظلم و این حوادث هولناک همچنان ادامه دارد تا وقتی آدم‌ها بر سر عقل بیایند و عقول خفته خود را بیدار کنند، و برای رهایی از این شب سیاه چاره‌ای بیندیشند، و از اعماق وجود خویش خواستار تحول این بنیاد بنیان برانداز شوند.

«فلا تزالون كذلك حتی تؤول الی العرب عواذب احلامها».

«همواره بر این حال خواهید بود تا عرب عقل خویش باز یابد»

## مسئولیت انسان در فتنه‌ها

اکنون که بشر این ظلم فراگیر را شاهد است و چون سرمایه چشم از بین می‌رود، آن گروه معدود باقی مانده چه مسئولیتی در برابر وضع پیش آمده دارند؟ آیا تکلیفی و دستوری متوجه آنها نخواهد بود؟ آیا می‌توانند ضعف خود را بهانه‌ای برای تقویت ظلم قرار دهند و وضع موجود را تثبیت نمایند؟ و اساساً چگونه باید حرکت می‌کردند، تا در این جهنم سوزان گرفتار نمی‌آمدند؟ چه عاملی می‌تواند تضمین کند که این وقایع به وقوع نپیوندد، و سبزی صلح به قرمزی جنگ نینجامد؟

این‌ها سؤالاتی است که آدمی در هنگام به دام افتادن در آتش فتنه و جنگ از خود دارد.

پایان خطبه پاسخی به این سؤالات است که برای گم نشدن و در راه بودن، باید به علامت‌های راه توجه کرد، و لحظه‌ای از آن چشم برنداشت، و دائم ملازم سنن قائمه و آثار بی‌تینه بود، و به عهد و پیمانی که رسول خدا ﷺ برای تداوم حیات آدمی در غدیر گرفته بود، ملتزم بود.

عهدشکنی، کنار زدن جلوداران راه و کهنه کردن آثار روشن، عواملی است که آدمی را از سیر باز می‌دارد، و به سرگردانی گرفتار می‌نماید، چون بنی اسرائیل که به سرگردانی دچار شدند. آنها شب را تا صبح حرکت می‌کردند، ولی



صبح خود را در همان جای اول می‌دیدند.

﴿يَتَبَهُونَ فِي الْأَرْضِ...﴾ (۱)

«در بیابان سرگردان خواهند بود».

این سرگردانی چیزی جز نتیجه عهدشکنی و عصیان بر امام خود و طغیان بر حضرت موسی علیه السلام نبوده است که سنت‌های ثابت حاکم بر تاریخ، هر ناکث عهدشکنی را خواهد شکست، و هر قاسط متجاوزی را نابود خواهد کرد، و هر مارق خارج از راه را در بن‌بست هلاکت خواهد نشانند.

این است که ناکثان عصر حضرت علی علیه السلام هلاک می‌شوند، و باقی نمی‌مانند، و قاسطان تا ابد ملعون و طرد می‌شوند، و مارقین در چنگال خون‌آشام‌ترین جلادان گرفتار می‌آیند.

﴿فَالزُّمُو السِّننَ الْقَائِمَةَ وَ الْأَثَارَ الْبَيِّنَةَ وَ الْعَهْدَ الْقَرِيبَ الَّذِي عَلَيْهِ بَاقِيَ النَّبُوَّةِ﴾.

«آینه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به کار دارید و آثار آشکار او را پیش چشم داشته باشید و آن عهدی که هنوز زمانی بر آن نگذشته و متمم نبوت است [یعنی امامت] رعایت کنید».

از این جا است که دشمن انسانیت، و مغرور به عصبیت، کسی که در برابر ارزش‌های والای انسانی سجده نکرد، و بر عقل آدمی ﴿تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ نگفت، و مصمم شد راه را بر انسان سالک ببندد، و او را از دیدن آیات روشن و علم‌های هدایت محروم کند، [یعنی شیطان] برای انسان دام‌ها تنید و جلوه‌ها کرد و زینت‌ها نمود تا او را به دنبال خود، از نور رحمت حق محروم کند، و برای همیشه رجیم و مطرود گرداند، و سلوک او را به سوی حق متوقف

کند.

«واعلموا انّ الشيطان انما يسنى لكم طرقه لتتبعوا عقبه».  
«بدانید که شیطان راههای خود را پیش پای شما می‌گشاید، که  
از پی او روید».

## وجود مکاتب متعدد در عصر غیبت

### انحراف در عصر غیبت

حیات آدمی در گرو حرکت او است، و حرکت او با شناخت وضع موجود و شناخت وضع مطلوب و آنچه که باید باشد، شکل می‌گیرد. او خود را در جایگاهی می‌بیند و از آن جا به مقصدی نظر دارد که مشاهد او را می‌سازد. این حرکت از مبدأ تا مقصد به راه و جاده‌ای نیازمند است، تا آدمی با سیر خود در این راه به مقصد واصل شود. این راه نیز نیازمند راهنما و علامات و آیاتی است، تا سالک را رهنمود باشد.

راه کدام است؟ راهنما کیست؟ و علامات راه چیست؟

این چیزی است که علی علیه السلام در جای جای نهج البلاغه به آن تصریح دارد. گویا تنها هدف علی علیه السلام این است که به نسل خود و نسل‌های آینده نشان دهد که آدمی تا نتواند جایگاه خود را بشناسد، که کجاست؟ از کجا آمده؟ و به کجا رهسپار است؟<sup>(۱)</sup>، حرکتی نخواهد داشت. او تا به ارزش خود آگاه نشود و به راهنمایی اقتدا نکند و به علائم و آیه‌ها توجه نکند، حیات و حرکتی نخواهد داشت، و اگر حرکتی داشته باشد، به دور خود چرخیدن است که مساوی با درجا زدن است.

۱ - «رحم الله امرء عرف من این و فی این و الی این». اسفار ملاً صدرا، ج ۸/۳۵۵. دار المعارف الاسلامیة.

این راه که سالک را به مقصد می‌رساند، صراطی است که از سالک استقامت می‌خواهد. این صراط به تعبیر علی علیه السلام طریق وسطی و راه میانه‌ای است که کوشش سالک را می‌طلبد و به تعبیر قرآن همان عبودیت است و بس: (۱)

﴿وَأَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ (۲)

«و این که مرا پرستید؛ این است راه راست!»

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ﴾ (۳)

«و [بدانید] این است راه راست من؛ پس، از آن پیروی کنید»

همین صراط است که باید از آن تبعیت کرد و تنها بر آن پای بند بود و این عبودیت چیزی جز طاعت و سخت کوشی و سبقت و اهمیت نیست. تو باید فقط مطیع حق باشی و از همه ایسم‌ها و هوس‌ها آزاد باشی و در این راه سبقت را پیش‌گیری، و سبقت تو همیشه متوجه مهم‌ترین و با اهمیت‌ترین باشد. اگر به این صراط اعتقاد نداشتی، یا از آن دور افتادی، و یا به آن پشت کردی، حرکتی در راست و چپ جاده خواهی داشت که گم شدن تو را در پی دارد و هر اندازه از جاده فاصله بگیری، به فرو رفتن در بیخوله‌ها و هلاکت خویش نزدیک‌تری:

«اليمين و الشمال مضلة، و الطريق الوسطى هي الجادة» (۴).

«انحراف به راست و چپ، گمراهی و ضلالت است. راه

۱ - مریم: ۳۶؛ یس: ۶۱؛ زخرف: ۶۴.

۲ - یس، ۶۱.

۳ - انعام، ۱۵۲.

۴ - نهج البلاغه، خطبه ۱۶.

مستقیم و راه میانه، صراط مستقیم و جاده رهایی و حق است». در خطبه (۱۵۰) علی علیه السلام به گروهی اشاره می‌کند که آگاهانه یمین و شمال را برگزیدند، تا در راه‌های غی و گمراهی سیر و سلوک نمایند و راه‌های منتهی به صراط و جاده وسطی، یعنی راه‌های رشد و رستگاری را رها کنند.

«وَأَخَذُوا يَمِينًا وَشِمَالًا ظَعْنًا فِي مَسَالِكِ الْغَيِّ، وَتَرَكَأ لِمَذَاهِبِ الرُّشْدِ».

«گاه به راست رفتند و گاه به چپ، ولی راهشان راه ضلالت بود و دوری از طریق هدایت».

این حرکت در گمراهی سیطره پیدا می‌کند و عصر غیبت را پوشش می‌دهد، تا وقتی که انسان‌ها از پی آمد این حرکت‌ها به ستوه آیند و شتابان در پی برگشت به صراط و جاده گم شده خویش برآیند. آدمی با تجربه‌ها و تکرارهای ممتد، خود را در بن بست این راه‌ها می‌یابد، و رهایی و استمرار راهش را طلب می‌کند، که امر خدا و نوید او به حاکمیت صالحان حتمی است و صبح وعده او سپیده خواهد زد. ولی در این طلب و درخواست نباید شتاب و عجله کرد.

چه بسا این بی‌قراری و عجله و شتاب تو را به ناامیدی بکشاند و مایوسانه در راه‌های منتهی به بن بست هلاک کند، یا عجله تو را به انکار بکشاند، این است که حضرت علیه السلام گوشزد می‌کند آن‌چه برای سالک مهم است، عبودیت و اطاعت خدایی است که حکمت و رحمت او عوالم را پر کرده است. سالک باید به امر حق گردن نهد، زیرا هرچه برایش پیش آید، خیر او است. و باید به تکلیف عمل کند که دنیا با حکمت حق برپا است و شتاب، تو را بر حق مقدم می‌دارد، و از حق دور شمردن وعده حق و گُند شمردن طلوع فجر رهایی، تو را

از حق مؤخر می‌دارد.

«فلا تستعجلوا ما هو کائن مرصد، ولا تستبطئوا ما یجیء به الغد»

«پس آنچه را که آمدنی است و انتظارش می‌رود، به شتاب

مطلبید و هرچه را که فردا خواهد آورد، آمدنش را دیر

مشمارید»

به دنبال این نهی حضرت می‌فرماید: بسا کسی که چیزی را به شتاب می‌طلبد و چون به آن رسد، آرزو کند که ای کاش هرگز نرسیده بود. زیرا تو آگاه به همه جوانب نیستی، تو تنها در بی‌قراری، مهدی علیه السلام را می‌خواستی، ولی خود را برای حضور او آماده نکرده بودی، یا گمان می‌کردی که با ظهور او به تو همه چیز خواهند داد و از تو هیچ مسئولیتی طلب نخواهند کرد.

مفضل، صحابی امام صادق علیه السلام وقتی با آن حضرت علیه السلام در طواف کعبه به فکر فرو می‌رود و به بنی‌عباس نظر می‌کند که غرق در تنعم و سرمست از ثروت هستند، به امام می‌گوید: اگر شما به قدرت می‌رسیدید، ما این چنین در رفاه می‌زیستیم. حضرت جواب می‌دهد:

«اگر چنین بود و حکومت به ما می‌رسید، چیزی جز تدبیر در

شب و سعی و حرکت در روز و خوردن غذای خشک، و

پوشیدن لباس خشن نبود، مانند امیرالمؤمنین علیه السلام. اگر چنین

نباشد، آتش در انتظار ما است»<sup>(۱)</sup>.

حضرت در توضیح این که نباید از همراهی با حکمت حق فاصله گرفت و

دور شد و احساس کرد که وعده خداوند به حکومت صالحان، امری نیست که به

این زودی حاصل شود، که ما کجا و عصر ظهور کجا؟ می‌فرماید:

«وما اقرب اليوم من تباشیر غدٍ»

«چقدر امروز به سپیده فردا نزدیک است!»

حضرت در شگفتند که چقدر فردا به امروز نزدیک است؟ و چقدر زمان سریع سپری می‌شود؟ و پایان تاریخ با آغاز آن به هم پیچیده می‌شود.

﴿الْيَسَّ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ﴾<sup>(۱)</sup>

«مگر صبح نزدیک نیست؟»

واین آیه نیز سؤالی است برای اقرار به همین واقعیت که وعده خداوند به صبح نجات انسانها بسیار نزدیک است.

حتی واقعه قیامت، که بعد از حکومت جهانی مهدی علیه السلام است نزدیک شمرده شده است.

﴿اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ...﴾<sup>(۲)</sup>

«زمان و لحظه قیامت نزدیک شد.»

و شروع حیات انسان در عالم دیگر، چندان از حیات او در این دنیا فاصله ندارد. خداوند می‌فرماید:

﴿اِقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ﴾<sup>(۳)</sup>

«برای مردم [وقت] حسابشان نزدیک شده است، و آنان در بی‌خبری رویگردانند.»

آن‌گاه حضرت از فردا و بشارت‌های آن خبر می‌دهد. این فردای نزدیک به امروز، زمانی است که همه آن‌چه خداوند در طول تاریخ به زبان رسولان به

۱ - هود: ۸۱.

۲ - قمر: ۱.

۳ - انبیا: ۱.

مردم وعده داده، تحقق می‌یابد، و هر وعده‌ای در این روز ظهور می‌یابد.

«هذا ابان ورود کل موعود»

«این فردا، زمان تحقق هر وعده‌ای است.»

فردای نزدیک زمان طلوع طلوعه‌ای است که شما او را نمی‌شناسید، و کسی

به حوادثی که در این روز بروز خواهد کرد، شناخت ندارد.

«و دنو من طلعة ما لا تعرفون»

«و نزدیک است که حوادثی را که نمی‌دانید چیست، دیدار

نمایید.»



## سیره حضرت مهدی علیه السلام

این حوادث غریب و وعده‌های تحقق‌پذیر، این زمان آبستن چنین بحرانه‌ها؛ در کنار خود مردی از اهل بیت علیهم السلام را دارد، که شاهد این فتنه‌های کور و تاریک است. فتنه‌هایی که جامعه را منقلب می‌کند. آن مرد، با خود چراغ روشنی - قرآن - از معدن ولایت و امامت را دارا است و بر سیره صالحان سلف خود - اولیا و انبیاء - قدم برمی‌دارد تا به وسیله این سراج منیر و سیره صالحان زنجیرهای اسارت را گشوده و اسیران در بند را آزاد کند، و جمعیت باطل را پریشان سازد، و مؤمنان پراکنده را جمع نماید.

«ألا وإن من أدركها منّا يسري فيها بسراج منير، ويحذو فيها على مثال الصالحين، ليحلّ فيها ربّقاً ويعتق رقّاً، ويصدع شعباً، ويشعب صدعاً».

«بدانید، که از ما هر که آن را دریابد با چراغ روشنی که در دست دارد، آن تاریکیها را طی کند و پای به جای پای صالحان نهد، تا بندهایی را که بر گردن‌هاست بگشاید و اسیران را آزاد کند و جمعیت باطل را پریشان سازد و پراکندگان اهل صلاح را گرد آورد».

این امام ادامه رسالت رسولی است که آمد تا بارهای سنگین جهل و ظلم را از دوش ما بردارد و غل و زنجیرهای اسارت عادات ناپسند و غرائز را از پای ما بگشاید.

﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾ (۱)

«و از دوش آنان قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است، بر می‌دارد»

راستی اگر انبیاء در زمان‌های مختلف مبعوث نمی‌شدند و در ظلمت زمین، نوری از آسمان را به ارمغان نمی‌آوردند و بشر زمینی هرگز از نور وحی بهره‌مند نمی‌شد، انسان امروزی چه مرحله‌ای از توحش را می‌گذراند؟ و چه رسوم و عقاید دست و پاگیری او را فرا می‌گرفت؟ او زیر بار سنگین قید و بندها کمر خم می‌کرد و سر در ظلمت فرو می‌برد.

ممکن است بگویید: بشر با عقل، خودکفا بود و مراحل توحش را پشت سر می‌گذاشت و چنان زمین‌گیر نمی‌شد، ولی آیا خود عقل نیازمند هدایت و راهبری نیست، تا بداند چگونه تعقل کند و چگونه از تفکر و استعدادهایش بهره‌مند شود؟

به همین جهت است که علی علیه السلام یکی از اهداف انبیاء را زیر و رو کردن عقل‌های مدفون و محبوس بشر می‌داند.

«ویشروا لهم دقائق العقول» (۲)

«و خرده‌هایشان را که در پرده غفلت، مستور گشته، برانگیزند».

### مخفی بودن حضرت مهدی علیه السلام

در آستانه ظهور و بحران فتنه‌ها و حوادث غیر منتظره، آن کس که با خود نور قرآن را دارد و در سیر بر سیره سلف صالح خود می‌باشد؛ مسئولیت بزرگ او

۱- اعراف، ۱۵۷.

۲- نهج البلاغه، خطبه اول.

آزادی و نجات انسان‌ها است. او قبل از ظهور در پرده غیبت است و مردم او را نمی‌شناسند و انسان‌های متبحر چهره شناس ردّ پایی از او نمی‌یابند، هر چند در پی یافتن نشان او برآیند.

«فی ستره عن الناس، لا يبصر القائف اثره ولو تابع نظره»

«او پوشیده و مستور از مردم است، آنکه در پی یافتن نشان

اوست، هرچه به جستجویش کوشد، از او نشانی نیابد.»

### صفات یاران مهدی علیه السلام

در دل این فتنه فراگیر که انسان‌ها را به بند کشیده، گروه قلیلی پیدا می‌شود که فتنه، به جای شکستن، آن‌ها را آبدیده کرده، و حوادث همه تعلقات را از آن‌ها گرفته است. آنها در کشاکش فتنه، چون شمشیر، صیقل یافته و تیز شده‌اند و دیده‌هاشان به وسیله قرآن جلا پیدا کرده، و گوش دل به شنیدن حقایق آیات قرآنی گشوده‌اند و با بصیرت یافتن، به آن‌ها تفسیر قرآن و کشف حقایق آن ارزانی می‌شود و با این آمادگی و اهل قرآن شدن است که شبانگاه و صبح‌گاه، جام حکمت سر می‌کشند. این‌ها کسانی هستند که زمینه را برای ظهور فراهم می‌کنند، و به وسیله آنان حاکمیت عدل گسترش می‌یابد.

«ثُمَّ لِيُشْحَذَنَّ فِيهَا قَوْمٌ شَحَذَ الْقَيْنَ النَّصْلَ، تُجَلَىٰ بِالتَّنْزِيلِ

أَبْصَارَهُمْ، وَيُرْمَىٰ بِالتَّفْسِيرِ فِي مَسَامِعِهِمْ، وَيُغْبِقُونَ كَأْسَ الْحِكْمَةِ

بعد الصبوح».

«پس گروهی در کشاکش آن فتنه‌ها بصیرت خویش را چنان

صیقل دهند که آهنگر تیغه شمشیر را. دیدگان‌شان به نور قرآن

جلا گیرد و تفسیر قرآن گوشه‌هایشان را نوازش دهد و هر شامگاه

و بامداد جامه‌های حکمت نوشند.»

## خطبه ۱۰۰

«... فاذا انتم ألنتم له رقابكم و اشرتم اليه باصابعكم، جاءه الموت فذهب به، فلبثتم بعده ما شاء الله حتى يطلع الله لكم من يجمعكم و يضمّ شرکم، فلا تطمعوا في غير مقبل و لا تياسوا من مدبر، فانّ المدبر عسى ان تزلّ به احدى قائمته و تثبت الاخرى فترجعا حتى تثبتا جميعاً».

الا ان مثل آل محمد عليهم السلام كمثل نجوم السماء اذا خوى نجم، طلع نجم، فكانكم قد تكاملت من الله فيكم الصنائع و اراكم ما كنتم تأملون».

«... آن گاه که در برابر علی علیه السلام سر تسلیم فرو آورید و تنها او را محور قرار داده، به او متوجه شدید و وی را بزرگ داشتید، مرگ فرا می‌رسد و او را با خود همراه می‌کند. بعد از او تا آن گاه که خداوند بخواهد، بدون امام و حاکمی مانند او، درنگ می‌کنید. این توقف ادامه دارد، تا خداوند تعالی به نفع شما کسی را ظاهر کند، که همه را جمع کرده و دل‌های پراکنده شما را به هم پیوند دهد».

بنابر این، امیدی به آن کس که پیش نمی‌آید و اقبال به حق ندارد، نداشته باشید و از کسی که به حق پشت کرده و روی

برتافته، ناامید و مأیوس نباشید، زیرا شخصی که پشت کرده، چه بسا یکی از دو ستون استقامتش را از دست داده و متزلزل شده، ولی دیگری پا برجا است، و با استواری و برطرف شدن مانع، او باز می‌گردد.

خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مانند ستارگان آسمان هستند که چون یکی غروب کند، دیگری طالع خواهد شد. گویا خداوند به وجود آل رسول نعمت‌ها را تمام کرده، نیازها و آرزوهای شما را نمایان ساخته است.»

بخش فوق از خطبه صد نهج البلاغه است، که حضرت در سومین هفته خلافت خود آن را ایراد کرده است. قبل از این به آغاز و پایان خطبه اشاره کردیم. این بخش از خطبه، ناظر به فصل سوم این نوشتار در محورهای طولانی بودن زمان غیبت، وحدت و امنیت جامعه در عصر ظهور و نیز شرایط انتظار است.

### اقدام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای بعد از خود

بخش اول خطبه بعد از تمجید و ثنای الهی و دوام فضل حق و شهادت بر رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، به این نکته اشاره دارد که پیامبر رشید اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و خاتم پیامبران بعد از خود امتش را رها نکرد و در بین آنها، علم و پرچم هدایت را به ودیعت گذاشت، و آن را در دست علمدارانی از اهل بیت خویش قرار داد، تا امت گمراه نشود و عبودیت و صراط مستقیم بر آنها پوشیده نماند و به نیاز آنها پاسخ داده شود.

در بخش آخر خطبه به پیوستگی حجت‌های بعد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم اشاره

می‌شود که آسمان هدایت هرگز از خورشید ولایت بی‌فروغ نخواهد بود، و هرگاه حجّتی غروب کند، حجّت دیگری طالع خواهد شد تا آخرین حجّت خدا، که از آن سخن خواهد رفت.

حضرت خود را به عنوان اولین حجّت بعد از رسول معرفی می‌کند، که قرآن را به عالمیان معرفی کرد و جامعه را به تحت بیرق آن دعوت نمود. آن‌گاه می‌فرماید:

«فاذا انتم النتم له رقابکم و اشرتم الیه باصابعکم...»

و در آخرین مرحله حیات دنیوی او (علی علیه السلام) همه گردن‌ها در برابر او خم می‌شود، و سرها به نشانه تسلیم فرود آمده، دست‌ها به او اشاره دارد، و دل‌ها بر محور او گرد آمده‌اند.

در تاریخ آمده است:

در هفته قبل از شهادت امام علی علیه السلام صد هزار نفر از عراق و اطراف آن به ندای امام پاسخ داده و به دور آن حضرت جمع شدند. - چنانکه اشاره شد. - و حضرت خطبه ۱۸۲ را در این زمینه ایراد فرمود. حضرت بعد از بیان آن خطبه، به تنظیم صفوف سپاه پرداخت که در اوج تجمع و تسلیم گروه‌ها، شهادت، حضرت علی علیه السلام را در ربود، و او به آرزوی همیشگی خود رسید. و مومنی چون مرگ را در آغوش کشید، و دوران غربت امام پایان یافت، و حیات جاودانه‌اش را از سر گرفت و با خون خود نوشت: «فزت و ربّ الکعبة».

علی علیه السلام فرزند خانه خدا بود، و به لقای پروردگار کعبه بار یافت، و «اَنَا لَهِ وَاَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ» با شهادتش در محراب مسجد، تفسیر شد.

اما امت، چون خانواده بدون پدر و جامعه بدون سرپرست و گله بی‌شیبان، به سرگردانی و سردرگمی گرفتار شد و اسیر چنگال خون آشام گرگانی شد که

ردای تقدّس بر تن کردند و لباس وارونه به اسلام پوشاندند. مردم به سرعت ابرهای بهاری، پراکنده شدند و مدینه الرسول صلی الله علیه و آله و سلم چنان چپاول گشت که شرط باکره بودن دخترها از قبالة نکاح برداشته شد. بلد امن و خانه خدا به منجنیق بسته شد، و گلویی که بوسه گاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، از دم تیغ جفاگذشت، و سرها بر نیزه‌ها رفت. سنت اوصیاکشی بنی اسرائیل در امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم احیا شد، و امت با جفا بر اولیای خود به نکبت و تفرقه برای مدّت نامعلومی که تنها در علم خدا معلوم است، گرفتار آمد.

«فلبثتم بعده ما شاء الله»

«و شما پس از او تا آن گاه که مشیت خدا باشد، بمانید.»

## پایان غیبت

دوران انتظار و ناشناخته بودن آخرین حجت، آن گاه پایان می پذیرد که با فراهم شدن شرایط ظهور، خداوند عبد صالح خود را به صحنه ظهور فرا خواند و به خورشیدِ فرو رفته در غربت، امر به طلوع کند.

این ظهور و طلوع و پایان غربت و انتظار، تنها به دست حاکم مطلق هستی است که مقتدر و عزیز و حکیم است. آن طور که رفت و آمدها، تولد و مرگها و طلوع و غروبها به دست او است، که او **«رَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ»** است، و محبت زائد الوصفی به بندگانش دارد.

در روایت آمده است: اگر مدیرین و کسانی که از درگاه خدا روی گردانده اند، می دانستند اشتیاق خداوند به آنها چگونه است، از شدت شوق، قالب تهی می کردند و جان می باختند<sup>(۱)</sup>.

این محبت همراه با حکمت و عزت، که تجلیاتی از جلوه های الله هست، زمان ظهور را تعیین می کند. زمانی از طرف معصوم علیه السلام برای ظهور تعیین نشده، تنها آمادگی و زمینه سازی سریع تر همراه با دعا و التجا به درگاه خدا، لحظه ظهور را نزدیک می کند. این زمینه ها در امت بنی اسرائیل باعث شد موسی چهار صد سال زودتر از وقت تعیین شده، متولد شده، برای نجات بنی اسرائیل مبعوث گردد، با این تفاوت که در این امت، خود حجت اصرار بر

۱ - جامع السعادات، ملا مهدی نراقی، ج ۳، ص ۱۳۰.



ظهور دارد و در چیدن پایه‌های آن کوشا است. باید دانست که حجج پیشین در بالا بردن پایه‌های حکومت حضرت مهدی علیه السلام جان به جان آفرین تسلیم کردند.

«حتی یطلع الله لکم...»

### اولین اقدام

با ظهور آخرین حجت، اولین اقدام حضرت فراخوانی همه کسانی است که چشم به راه دوخته و دل به محبوب سپرده‌اند. آنان که در پی زمینه‌سازی امر ولی خود، هر حاکمی را که به او دعوت نمی‌نمود، طاغوت می‌دانستند، و بر او می‌شوریدند، و پایه‌های حکومتش را سست می‌کردند.

«با این فراخوانی، توده‌ها مانند ابرهای پاییزی با سبکباری و سرعت در اطراف او جمع می‌شوند و موعود و پناهگاه خود را می‌یابند»<sup>(۱)</sup>.

و به همین نکته آیه کریمه قرآن اشاره می‌نماید:

«أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً»<sup>(۲)</sup>.

«هر کجا که باشید خداوند همگی شما را [به سوی حجت خود باز] می‌آورد».

### دومین اقدام

حضرت بعد از جمع‌آوری توده‌ها، به واحد کردن هدف و خواسته‌ها و تبدیل

۱ - نهج البلاغه، ص ۵۱۷، شماره ۱.

۲ - بقره، ۱۴۸.

مطلوب‌های متعدد و مخالف به مطلوب واحد، و به پیوند قلوب مردم می‌پردازد، آن‌طور که خداوند در مورد اصحاب کهف می‌فرماید:

﴿وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ﴾<sup>(۱)</sup>

«دل‌هایشان را چنان محکم ساختیم که هر پراکندگی و اضطرابی از بین رفت.»

این اقدام دوم حضرت در ابتدای ظهور است. و این امری است که حضرت علی علیه السلام از آن خبر می‌دهد:

«حتی یطلع الله لکم من یجمعکم و یضمّ شرکم»

«آنگاه خداوند کسی را که پراکندگان را گرد آورد و پراکندگی شما را به هم پیوند زند، بر شما آشکار سازد.»

سپس حضرت، به گونه‌ی آدم‌ها در عصر غیبت اشاره دارد، و به منتظران مؤمن تعلیم می‌دهد با هر کدام چگونه برخورد داشته باشند.

### انسان‌های غیرمنتظر

انسان‌هایی که منتظر نیستند، و آینده‌ی زمین را از آن وارثان انبیاء نمی‌دانند، دو گروه هستند:

**گروه اول:** دسته‌ای که به حق پشت کرده، انتظار را باور ندارند، زیرا مطلوب آن‌ها همین دنیا است. آن‌ها حکومت دمکراتیک و لیبرال را برترین حاکمیت قلمداد می‌کنند و می‌پندارند که ماورای آن برای بشر طرح‌نوی نیست، که در افکند<sup>(۲)</sup>. آن‌ها بیش‌تر از آن برای خود نمی‌خواهند و گرایش به

۱ - کهف، ۱۴.

۲ - انسان و پایان تاریخ، فوکویاما. مجله اطلاعات سیاسی، اقتصادی:

غیب ندارند، و چشم به راه مصلح غیبی نیستند.  
 به چنین انسانی نباید امید داشت و منتظر پذیرش و آمادگی او نباید بود.  
 سپس آنان که برای حاکمیت مهدی علیه السلام تبلیغ می‌کنند<sup>(۱)</sup> و نیرو و نفرات  
 تدارک می‌بینند، از این شخص اجابتی را نخواهند، و سرمایه‌ای را صرف نکنند  
 که به هدر خواهد رفت:

«فلا تطمعوا فی غیر مقبل».

**گروه دوم:** کسانی هستند که با علم به این آینده روشن و تحول عظیم و  
 مطلوب نبودن آن چه امروزه به عنوان آخرین آرمان‌ها عرضه می‌شود،  
 عقب‌گرد کرده‌اند. زیرا آینده را دور می‌بینند و با اینکه به آینده علم دارند اما به  
 سبب تعلقات و وابستگی‌ها حالت یأس دارند و در نتیجه پای رفتن در خود  
 نمی‌بینند، و حضرت علی علیه السلام درباره اینان می‌فرماید: شما از آن‌ها مایوس  
 نباشید.

«فلا تأسوا من مدبر».

«وازا آنکه از شما روی در پوشیده، نومید مشوید»

### چرا مایوس نباشیم؟!

این گروه که عوامل بازدارنده و تعلقات دنیوی آن‌ها را بازداشته و وادار به  
 ادبار شده‌اند، چه بسا که با تزلزل در یک جهت ولنگ شدن یک‌پا و سست  
 شدن یکی از پایه‌های اعتقادی و از دست دادن صبر، با ثبات پای دیگر که  
 معرفت و باور است، به دعوت جواب مثبت دهند. و امید است که آن‌ها با

بلاهایی که دلبستگی آن‌ها را از دنیا بر می‌کند، با هر دو پا برگردند و صبر را پیشه کنند.

«فان المدبر عسی ان تزل به احدی قائمتیه و تثبت الاخری فترجعا حتی تثبتا جمیعا».

«ای بسا که یک پای او بلغزد و پای دیگر بر جای ثابت ماند و پس از چندی به جای خود برگردد و هر دو [در راه حق] ثابت قدم شوند».

طمع نداشتن و مایوس نبودن از این دو گروه با معرفت به این حقیقت سامان می‌یابد که خط هدایت که از آدم شروع شده، بعد از خاتم با آل محمد علیهم‌السلام ادامه دارد و آن‌ها به آمال و آرزوها پاسخ می‌دهند و با آن‌ها کارکردهای ما به کمال می‌رسد. این چنین نیست که اگر اکثریتی روی نیاوردند و کثیری مدبر شدند، خط هدایت، متوقف شود و برای آن‌ها که حرکت و رفتن را انتخاب کرده‌اند، راه و صراطی نباشد، زیرا:

«الا ان مثل آل محمد علیهم‌السلام کمثل نجوم السماء، اذا خوی نجم، طلع نجم فکأنکم قد تکاملت من الله فیکم الصنائع، وأراکم ما کنتم تأملون...».

«بدانید که آل محمد علیهم‌السلام همانند ستارگان آسمان اند که چون ستاره ای غروب کند، ستاره دیگر طلوع کند. گویی خداوند نیکی‌های خود را در حقّ شما [باخاندان پیامبر] به کمال رسانیده است و آنچه را که در آرزویش می‌بودید به شما نشان داده است».

## خطبه ۱۸۲

ابتدا اشاره ای گذرا به قسمت های مختلف خطبه می کنیم و سپس کلام آن حضرت را درباره فرزند غریبش «حضرت مهدی علیه السلام» بیان می کنیم.

در هنگامی که حضرت علی علیه السلام لباس رزم بر تن داشت و برای بار دوم عازم صفین بود و نشان عبودیت حق، در پیشانی او پیدا بود، بر بالای سنگی ایستاد، و این خطبه را خواند. پس از پایان خطبه، حضرت به آرایش سپاه و تعیین فرماندهان جنگ پرداخت. او امام حسین علیه السلام را فرمانده ده هزار نفر کرد.

ولی هنوز روز جمعه نیامده بود که قبل از خروج از کوفه، علی علیه السلام در محراب مسجد، در خون نشست و با سوگند به رب کعبه، رستگاری خود را اعلام کرد، و به ملکوت پرواز کرده و آن لحظه شروع غربت اسلام بود، زیرا امت اسلامی پدر خود را از دست داد و تا قیام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله بر یتیمی خود خواهد نالید.

در این خطبه ابتدا حضرت به مدح و سپاس خداوند زبان می گشاید، و به اوصاف حق اشاره می کند. از جمله می فرماید:

«لم یولد سبحانه فیکون فی العز مشارکاً»

«خداوند متولد نشده و از دیگری زاییده نشده است، تا کسی که او را به وجود آورده، شریک خداوند در عزت و کبریائیش باشد.»

«ولم یلد فیکون موروثاً هالکاً...»

«خداوند تولید ندارد، تا متولد شده، جانشین او شود و خود از بین رود و هلاک شود.

هرگز خدا در تغییر و تحول نیست، زیرا ماورای زمان و مکان است.»

آن‌گاه می‌فرماید:

«خداوندی که از وصف و مشاهده خارج است، با آثار تدبیرش بر عقل‌ها تجلی کرده و ظاهر می‌شود. رابطه او با موجودات، رابطه تولیدی نیست، بلکه رابطه خلق و ایجاد است. از جمله شواهد آفرینش او، خلقت آسمان‌ها و وجود ستاره‌ها است.»

سپس حضرت به علم نامحدود حق می‌پردازد و برای بار دوم لب به حمد و ثنای حق می‌گشاید، و اوصاف او را برمی‌شمارد که قابل درک حتی به وهم و قابل تقدیر و اندازه به فهم نیست. و تنها کسی برای انسان مشهود می‌شود و به صفات درک می‌شود که دارای شکل و ابزار باشد و فناپذیر باشد و در محدوده زمان و مکان بگنجد:

«فانما يدرك بالصفات ذوو الهيئات و الادوات و من ينقضى اذا بلغ امد حده بالفناء».

«کسانی به صفات درک می‌شوند که دارای شکل و هیئت و

آلات و ابزار باشند یا کسی که چون زمانش سرآید، فانی گردد.»

راستی مقصود حضرت علی عليه السلام از این کلام، در شرایطی که به آرایش سپاه

می‌پردازد و لشکر جنگی تدارک می‌بیند، چیست؟ اگر به ترجمه نهج البلاغه

روی آورده و به شرح آن همت گماشته‌ایم و کنگره‌ها تشکیل داده و مقاله‌ها

نوشته‌ایم، تازه به فهم قسمتی از کلام آن حضرت رسیده‌ایم و فهمیده‌ایم چه

می‌گویند، اما این که چرا می‌گویند؟ و چه مقصدی دارد؟ تا کنون به آن نپرداخته‌ایم، چه رسد به این که به آن رسیده باشیم.

مهمترین مقصود حضرت، تبیین هدف اعلی و استمرار یقین در دل سپاه بود. زیرا او جنگ را تدارک می‌بیند تا موانع هدایت توده‌ها برداشته شود و غبار جهل و تیرگی‌های ستم بر طرف شود.

به همین جهت حضرت بعد از معرفی خدای واحد قهار، مردم را به اطاعت و تقوا سفارش می‌کند. این معرفت چنان عشق و ایمانی در دل پی می‌ریزد، که وجود آدمی را به اطاعت حق وامی‌دارد.

امام علیه السلام در پی سفارش به اطاعت حق و آماده شدن لشکریان برای جهاد و دل بریدن از دنیا و دست شستن از دارایی‌ها، به ارائه نمونه‌هایی از دو جریان حق و باطل در طول تاریخ می‌پردازند که از دنیا مفارقت نموده و رفته‌اند. آن حضرت می‌فرماید:

«اگر دنیا جای بقا بود، چه کسی سزاوارتر از سلیمان بن داود علیه السلام؟ ولی مرگ او را به رغم داشتن پادشاهی جن و انس همراه با مقام نبوت، از پای در آورد و زمین و زمان از او خالی گشت.

قدرت‌های جبار تاریخ چون عمالقه و فراعنه و دیگر گردن‌کشان، که چراغ‌های هدایت، و مشعل‌داران عبودیت را خاموش کردند، آنان که لشکرها به راه انداختند، و هزاران نفر را هزیمت دادند و شهرها و تخت و بارگاه ساختند، اکنون کجا هستند؟!».

پس با تأمل در احوال امت‌های گذشته درس عبرت بگیرید و دل به دنیا خوش ندارید، زیرا دنیا جای رفتن است، نه مکان ماندن:

«الدنیا دار مجاز و الآخرة دار قرار»<sup>(۱)</sup>

«دنیا سرای گذر است و آخرت خانه قرار و همیشگی».

امام علیه السلام خطبه را با وصف و ثنای پروردگار و ارائه شواهد تدبیر او در جهان هستی، و نیز گستره نامحدود علم حق تعالی و ایمان و عشق به او ادامه می‌دهد. سپس سفارش به اطاعت خداوند و حقیر جلوه دادن موانع اطاعت، با عبرت‌گیری از سرگذشت کسانی که در دنیا جلوه‌ها کردند، ولی اکنون تنها حکایت آن‌ها باقی است؛ می‌کند، و آن‌گاه به شرح حال آخرین حجّت خدا می‌پردازد، و می‌فرماید:

آخرین حجّت حق بر خود درع و زره حکمت را که لباس حکومت است، پوشیده است. حضرت از آینده با فعل ماضی همراه با تأکید، تعبیر می‌کنند<sup>(۲)</sup> تا دل‌ها بر افق چشم بگشاید و امتداد خط سیر هدایت را شاهد باشد تا اگر در فردای نزدیک، حضرت علی علیه السلام وداع می‌کند، حجّت‌ها بر مردم مخفی نماند، و انسان‌ها در پی ترسیم پایان تاریخ، در دل شب‌های دیجور، فردای روشنی را چشم به راه و نظاره‌گر باشند، و هرگز دست از طلب ندارند، تا بار دیگر خلیفه و جانشین آن حضرت، انسان‌ها را به سبیل ربّ بر اساس حکمت، دعوت کند، و با حکمت آن‌ها را حیات جدید و دوباره‌ای بخشد، قرآن می‌فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ ﴾<sup>(۳)</sup>.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و پیامبر، شما را به

۱ - نهج البلاغه، خطبه ۲۰۳.

۲ - «قد لبس» جمله‌ای است برای بیان زمان گذشته که همراه تأکید است و از آن برای گزارش آینده استفاده می‌شود تا بیان کنندۀ واقعی بودن آن باشد.

۳ - انفال، ۲۴.



چیزی فراخواندند که به شما حیات می‌بخشد، آنان را اجابت کنید».

### حکومت حافظ حکمت

لازمهٔ تمامیت دعوت و تحقق حکمت، حکومت است. با حکومت، حکمت حفظ می‌شود و توسعه می‌یابد. تعلیم کتاب و حکمت - که پیام رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است - با حکومت محقق می‌شود و درع و نگه دارندهٔ حکمت، حکومت است که:

«قد لبس للحكمة جنتها».

«درع حکمت بر تن کرد».

### آداب فراگیری حکمت

خواسته‌ها و شرایط حکمت، که همه را آخرین حجت خدا دارا است، عبارتند از:

۱ - روی آوردن و همراه بودن با حکمت.

۲ - معرفت و شناخت کامل به حکمت، زیرا لازمه همراهی حکمت، داشتن شناخت کامل است. و دعوت به حکمت به عنوان ابزار دعوت به دین، نیازمند شناخت آن است.

۳ - از آن جا که حکمت خیر کثیر<sup>(۱)</sup> است و هیچ نعمتی جای آن را پر نمی‌کند، باید ظرف وجود را برای آن فارغ کرد، و از غیر آن روی برگرداند و به

---

۱ - اشاره به آیه ۲۶۹ سوره بقره: ﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾ دارد.

آن دل مشغول داشت. به همین جهت است که لقمان از بین نبوت و حکمت، حکمت را اختیار می‌کند.

«اخذها بجميع ادبها من الاقبال عليها و المعرفة بها و التفرغ لها».  
«و حکمت را با همه آدابش فراگرفت [از این رو] بدان روی  
آورد و بشناختش و جز آن به چیزی نپرداخت».

### حکمت تنها مطلوب مهدی علیه السلام

حکومت مهدی علیه السلام شکل نمی‌گیرد و توده‌ها پذیرای او نخواهند بود، مگر این‌که شاهد تحولی در توده‌ها باشیم. تا باور مردم از خویشتن عوض نشود، آمادگی ظهور را نخواهند داشت. آن‌چه می‌تواند این تحول را در آن‌ها ایجاد کند، «حکمت» است.

حضرت برای ظهور خود به دنبال این حقیقت است و خواسته او حکمت می‌باشد. او نمی‌خواهد بشر نابود شود. و به دنبال جنگ افزارهایی چون بمب‌های اتمی، که قدرت نابودی ۷۰ برابر کره زمین را دارند، نیست. او طالب تولد دوباره انسان‌ها و عروج آن‌ها به ملکوت است. ابزاری که تحقق دهنده چنین هدف عالی باشد، جز حکمت نیست. حکمت، ارزشت را به تو می‌شناساند که از دنیا بزرگتری، و تو را در دانش و راه راست راسخ و ثابت می‌دارد که به رغم داشتن راه طولانی در برابر موانع با صلابت و استقامت راه پیمایی.

«فهي عند نفسه ضالته التي يطلبها وحاجته التي يسأل عنها».

«حکمت در نظر او گمشده اش بود که به طلبش برخاسته بود و  
نیازش بود که پیوسته از آن می‌پرسید».

## زمان غربت مهدی عليه السلام

تا وقتی اسلام و حکمت غریب هستند و ناشناخته مانده‌اند، و جامعه به آن‌ها پشت کرده، اسلام و دین را از صحنهٔ حیات جمعی به زوایای زندگی فردی رانده‌اند و به جای آن عقلانیت جمعی را نشانده‌اند، و حیات دنیوی را برگزیده‌اند، دین و امام غریب خواهند ماند. وقتی به جای حکمت، علم را نشانده‌اند، و به جای دین محوری، عقلانیت و انسان‌مداری را یدک می‌کشند، اسلام و حکمت و صاحب اسلام و حکمت، غریب خواهند بود و ناشناخته خواهند ماند.

«فهو مغترب اذا اغترب الاسلام».

«او غریب است هنگامی که اسلام غریب شود».

و این همان کلام حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمود:

«بدأ الاسلام غريباً و سيعود غريباً و طوبى للغرباء»<sup>(۱)</sup>

«اسلام با تنهایی و غربت شروع شد و به زودی

غریب می‌گردد. پس خوشا به حال غریبان».

اسلام - در عصر جاهلیت - با غربت آغاز شد، سپس به تدریج نور حکمت دین، دیوارهای مخوف ظلمت را کنار زد، و دین فراگیر شد. اما پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر می‌دهد که آن غربت دوباره باز خواهد گشت و آن جاهلیت سایه خواهد گسترد و دیدیم که نقشه‌های شوم بنیان‌گذاران سقیفه چگونه غربت دین و صاحب آن را در طول زمان به ارث آورد و چگونه ظلمت فراگیر شد. خوشا به حال آنان که ظلمت بر آن‌ها غالب نیامده، از دقیانوس دهر به کهف ولایت پناه آورده‌اند و غریبانه دین خود را حفظ کرده‌اند.

از حضرت سؤال می‌شود: غریبان چه کسانی هستند؟

حضرت می فرماید:

«الذین یحیون ما امانت الناس من سنتی»<sup>(۱)</sup>  
 «آن ها کسانی هستند که آنچه را مردم از حکمت و  
 سنت من میرانده اند، زنده می گردانند».

### مهدی بقية الله

وقتی مهدی علیه السلام لباس حکومت را بر تن بپوشد و انسان ها به حکمت و دین بازگردند و آن دو از عزلت به در آیند، حضرت ظهور می کند و دعوتش را اعلام می نماید، آن گاه با یاران خاصش، که در روایات به عدد اصحاب طالوت (۳۱۳) نفر معین شده اند، حرکت و انقلاب را شروع می کنند و در زمین متمکن و مستقر می شوند.

خداوند با استقرار مهدی علیه السلام و ظهور او، تنها باقی مانده و یادگار رسولان و انبیاء و ائمه علیهم السلام پایان تاریخ را رقم می زند و او به عنوان آخرین نماینده خداوند در عالم هستی، جهان را جلوه تمام نمای عدالت و حکمت و عزت حق می گرداند. خداوند انسان را با اولین حجّت - حضرت آدم علیه السلام - آورد، و با آخرین حجّت - حضرت مهدی علیه السلام - می برد.

«بقية من بقايا حججه، خليفة من خلائف انبيائه».

«او باقیمانده حجتهای خدا و خلیفه ای از خلفای پیامبران است»

امید است از حضرت علی علیه السلام حکمت بیاموزیم، و دین و ولی خدا را با احیای سنت رسول صلی الله علیه و آله و سلم یاور و همراه شویم و مشمول «طوبی للغرباء» گردیم!

## فهرست منشورات مسجد مقدس جمکران

خط نیریزی / الهی قمشہای	قرآن کریم / چهار رنگ - گلاسه رحلی	۱
خط نیریزی / الهی قمشہای	قرآن کریم / چهار رنگ - رحلی	۲
خط نیریزی / الهی قمشہای	قرآن کریم / وزیری	۳
خط عثمان طہ / الهی قمشہای	قرآن کریم / وزیری (با ترجمہ)	۴
خط عثمان طہ	قرآن کریم / وزیری (بدون ترجمہ)	۵
خط افشاری / الهی قمشہای	کلیات مفاتیح الجنان / وزیری	۶
خط افشاری / الهی قمشہای	کلیات مفاتیح الجنان / جیبی	۷
خط افشاری / الهی قمشہای	کلیات مفاتیح الجنان / نیم جیبی	۸
خط افشاری / الهی قمشہای	منتخب مفاتیح الجنان / جیبی	۹
خط افشاری / الهی قمشہای	منتخب مفاتیح الجنان / نیم جیبی	۱۰
واحد تحقیقات	ارتباط با خدا	۱۱
حسین کریمی قمی	آئینہ اسرار	۱۲
واحد تحقیقات	آخرین خورشید پیدا	۱۳
محمد حسن سیف اللہی	آقا شیخ مرتضای زاهد	۱۴
واحد پژوهش	آیین انتظار (مختصر مکیال المکارم)	۱۵
واحد تحقیقات	از زلال ولایت	۱۶
واحد پژوهش	امامت، غیبت، ظهور	۱۷
علم الہدی / واحد تحقیقات	امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام	۱۸
سہراب علوی	امام رضا <small>علیہ السلام</small> در رزمگاہ ادیان	۱۹
واحد تحقیقات	انتظار بہار و باران	۲۰
عزیز اللہ حیدری	انتظار و انسان معاصر	۲۱
محمد محمدی اشتہاردی	اہمیت اذان و اقامہ	۲۲
حسین ایرانی	با اولین امام در آخرین پیام	۲۳
محمد جواد مروّجی طبسی	بامداد بشریت	۲۴
محمد محمدی اشتہاردی	پرچمدار نینوا	۲۵
محمد رضا اکبری	پرچم ہدایت	۲۶
شیخ عباس صفایی حائری	تاریخ پیامبر اسلام <small>صلی اللہ علیہ وسلم</small> / دو جلد	۲۷
شیخ عباس صفایی حائری	تاریخ امیر المؤمنین <small>علیہ السلام</small> / دو جلد	۲۸
شیخ عباس صفایی حائری	تاریخ سید الشهداء <small>علیہ السلام</small>	۲۹
واحد تحقیقات	تاریخچہ مسجد مقدس جمکران / فارسی	۳۰
واحد تحقیقات	تاریخچہ مسجد مقدس جمکران / عربی	۳۱
واحد تحقیقات	تاریخچہ مسجد مقدس جمکران / انگلیسی	۳۲
واحد تحقیقات	تاریخچہ مسجد مقدس جمکران / اردو	۳۳
سید جعفر میرعظیمی	تجلیگاہ صاحب الزمان <small>علیہ السلام</small>	۳۴

حسین علی پور	جلو‌دهای پنهانی امام عصر <small>علیه السلام</small>	۳۵
حسین گنجی	چهارده گفتار ارتباط معنوی با حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>	۳۶
سید صادق سیدنژاد	چهل حدیث / امام مهدی <small>علیه السلام</small> در کلام امام علی <small>علیه السلام</small>	۳۷
محمد محمدی اشتهاوردی	حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> فروغ تابان ولایت	۳۸
محمد حسین فهیم‌نیا	حکمت‌های جاوید	۳۹
واحد پژوهش	ختم سوره‌های یس و واقعه	۴۰
عباس حسینی جوهری	خزائن الاشعار (مجموعه اشعار)	۴۱
رضا استادی	خورشید غایب (مختصر نجم الثاقب)	۴۲
محمد علی مجاهدی (پروانه)	خوشه‌های طلایی (مجموعه اشعار)	۴۳
شیخ محمود عراقی میثمی	دار السلام	۴۴
حسن ارشاد	داستانهایی از امام زمان <small>علیه السلام</small>	۴۵
علی مهدوی	داغ شقایق (مجموعه اشعار)	۴۶
صافی، سبحانی، کورانی	در جستجوی نور	۴۷
شیخ عباس قمی / کمره‌ای	در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم)	۴۸
علیرضا صدری	درمان طبیعی بیماری‌ها	۴۹
زهرا قزلقاشی	دلشده در حسرت دیدار دوست	۵۰
محمدحسن سیف‌اللهی	رسول ترک	۵۱
سید محسن خرازی	روزنه‌هایی از عالم غیب	۵۲
واحد تحقیقات	زیارت ناحیه مقدسه	۵۳
عباس اسماعیلی یزدی	سحاب رحمت	۵۴
الهه بهشتی	سرود سرخ انار	۵۵
طهورا حیدری	سقا خود تشنه دیدار	۵۶
محمد علی مجاهدی (پروانه)	سیمای مهدی موعود <small>علیه السلام</small> در آئینه شعر فارسی	۵۷
دکتر عبداللهی	سیمای امام مهدی <small>علیه السلام</small> در شعر عربی	۵۸
سید اسدالله هاشمی شهیدی	ظهور حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>	۵۹
سید صادق سیدنژاد	عریضه نویسی	۶۰
حامد حجتی	عطر سبب	۶۱
المقدس الشافعی	عقد الدرر فی أخبار المنتظر <small>علیه السلام</small> / عربی	۶۲
واحد تحقیقات	علی <small>علیه السلام</small> مروارید ولایت	۶۳
سید مجید فلسفیان	علی <small>علیه السلام</small> و پایان تاریخ	۶۴
سید محمد واحدی	فدک ذوالفقار فاطمه <small>علیه السلام</small>	۶۵
عباس اسماعیلی یزدی	فرهنگ اخلاق	۶۶
عباس اسماعیلی یزدی	فرهنگ تربیت	۶۷
محمد باقر فقیه‌ایمانی	فوز اکبر	۶۸
واحد تحقیقات	کرامات المهدی <small>علیه السلام</small>	۶۹
واحد تحقیقات	کرامت‌های حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>	۷۰

کمال الدین و تمام النعمة (دو جلد)	۷۱	شیخ صدوق <small>رحمته الله</small> / منصور پهلوان
کهکشان راه نیلی (مجموعه اشعار)	۷۲	حسن بیاتانی
گردی از رهگذر دوست (مجموعه اشعار)	۷۳	علی اصغر یونسیان (ملتجی)
گفتمان مهدویت	۷۴	آیت الله صافی گلپایگانی
گنجینه نور و برکت، ختم صلوات	۷۵	مرحوم حسینی اردکانی
مشکاة الانوار	۷۶	علامه مجلسی <small>رحمته الله</small>
مفرد مذكر غائب	۷۷	علی مؤذنی
مکیال المکارم (دو جلد)	۷۸	موسوی اصفهانی / حائری قزوینی
منازل الآخرة، زندگی پس از مرگ	۷۹	شیخ عباس قمی <small>رحمته الله</small>
منشور نینوا	۸۰	مجید حیدری فر
مهدی <small>رحمته الله</small> تجسم امید و نجات	۸۱	عزیز الله حیدری
مهدی منتظر <small>رحمته الله</small> در اندیشه اسلامی	۸۲	العمیدی / محبوب القلوب
مهدی موعود <small>رحمته الله</small> ، ترجمه جلد ۱۳ بحار - دو جلد	۸۳	علامه مجلسی <small>رحمته الله</small> / ارومیه‌ای
مهر بیکران	۸۴	محمد حسن شاه‌آبادی
میثاق منتظران (شرح زیارت آل یس)	۸۵	سید مهدی حائری قزوینی
ناپیدا ولی با ما / فارسی	۸۶	واحد تحقیقات
ناپیدا ولی با ما / انگلیسی	۸۷	واحد تحقیقات
ناپیدا ولی با ما / بنگالا	۸۸	واحد پژوهش
ناپیدا ولی با ما / ترکی استانبولی	۸۹	واحد پژوهش
نجم الثاقب	۹۰	میرزا حسین نوری <small>رحمته الله</small>
نشانه‌های ظهور او	۹۱	محمد خادمی شیرازی
نشانه‌های یار و چکامه انتظار	۹۲	مهدی علیزاده
نهج البلاغه / وزیری	۹۳	سید رضی <small>رحمته الله</small> / محمد دشتی
نهج البلاغه / جیبی	۹۴	سید رضی <small>رحمته الله</small> / محمد دشتی
و آن‌که دیرتر آمد	۹۵	الله بهشتی
وظایف منتظران	۹۶	واحد تحقیقات
ویژگی‌های حضرت زینب <small>رحمته الله</small>	۹۷	سید نورالدین جزائری
هدیه احمدیه / جیبی	۹۸	میرزا احمد آشتیانی <small>رحمته الله</small>
هدیه احمدیه / نیم‌جیبی	۹۹	میرزا احمد آشتیانی <small>رحمته الله</small>
یاد مهدی <small>رحمته الله</small>	۱۰۰	محمد خادمی شیرازی
یار غائب از نظر (مجموعه اشعار)	۱۰۱	محمد حجتی
ینایع الحکمة / عربی - پنج جلد	۱۰۲	عباس اسماعیلی یزدی

جهت تهیه و خرید کتابهای فوق، می‌توانید با نشانی:

قم - صندوق پستی ۶۱۷، انتشارات مسجد مقدس جمکران

مکاتبه و یا با شماره‌های ۷۲۵۳۷۰۰، ۷۲۵۳۳۴۰ - ۲۵۱ تماس حاصل فرمایید.